

ر/۴
قیامت نامه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحمد و شکر ب الخاتمة رکونا کلم تعم ظاهر و باطنی و وسیعه و وسیعه افضل
بعن خرا بشم و افضل المعلمین مصطفیه انش صلی اللہ علیه و سلم و مارک داعم دعا اذکر
بیور ما دلائل فرقه ملایر فیمات ولعل الکل اخشم وحش و میر و سعادت و
نار و فلکه زندگانی سبا کصل سعادت و نیات لز شفاقت اکادور و شفیع خواه
نعلما ماضی و قدری بر لطف و دلیل شیخ پرورد اتفاق فخر رفع المفرم مکرم هم زدن و کوشا
در صحبت بعض ائمه احادیث از ائمه کادا الا است سلا لخاند لسلطنت و ملت در راه
آمیز خود نمایند علم و فهم و مذاقت بیو و سهم خاطئه مرشد ایشان تقدیمه ای ایشان کرد
مشهور سو دفعه مادر ار خطا داد از فلکه صفت عذر کرد و دل قدم هم زدن کوشا در راه فرجه
اگر کس تو سده مکله حس فوچو شنیده هر کس کام عده ساله در راد فیات فصت خاصه
لهم ای ایشان که آمد فیس داد خدا خار خدمت شدند و درست دیر زنقا ضا سصر ای ایشان
نار ای ایشان مشود هم ادل اعلامات فیمات و یک هر کتن آمود خست خام لشتر دو فیات
شجاع بک نوی عالی ایشان که ایشان بعینی نویت و رسالت ای عالم منع شد
دو فیات ایشان ای عالم و حس و خبر ایشان معرف کشت وللار ایشان حمل جمار که جان
کردی رو زیر مر ایشان کشت نازل ایشان و این بهه شعیه کار فیمات کش کرد
واز این خباب عالی ایشان بسیار هم دیزند و لکل دو فیات ایشان علامه صور

وکریم علامت صهر از زندگی انجام با ظهور را کم مهد علیه السلام و علایی بر
از ظهر اشان آنچه صور و کیمی از بیان لازم نبود را نیز علامت صهر خواه
امر المؤمن رفعی علی را فهمه اند که حساب نور صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد کردند که
کفته شود مخصوصاً ملکه هر مرد کفته شود زکنه نادلار داشتند غصه نمایند که زر
کافی در جنگ بکبر نبود خلاص طیب مرثیه نداشت لانه همچنان خورند و بینه کشند و لعنت
مر زنی خود را و نماز مانی کنند مارسند و هر را فله میدارند و مسون کند مارسند پخته و علم
آموخته شود لایه و نیاد سردار شود در هر قسم از اول ایشان بعینه بد اصل و طالع دیگر خود
سپری شود خدمتیا و مارمکن کمک فرمانده از این دفعه کردند شور همچنان از ایشان
افانی و خاطه همود نزد خوارزمه در واح کریم حکومی و آلات تقوی و سار غزوی
و لعنت کند اح ایشان طبقه اول ایشان خدمت کنند ایشان همچنان مسند باور سرخ را و دیگر
آن همار عذایسا مانند خود فخری میزدند که افانی از ایشان دستیابی میشود
و دیگر ایشان که بزرگی آیندند و اینه کسریه که ششمین ایشان کشته شود بینی را نمی بینند
لے و زر بیهی بر زیر خود در احادیث دیگر و آن عده که لازم علامات فرمی که هر کفرت او کار
از کفرنی و سردار ریغه کنونم لم سعلم ولدت و نیزت را بینی همچنان می بینند
و لعیب در مصادیه دور و فرط ایشان بیار سلام و شنام مادر کرد و می شد علم و هر شرکه
در وحش کو و دهم رسیده ایشانها از دل و علیم آن خضر فاسقا و هر رسیده خادم یکم کفار
لازم هر طرف بر سلام ایشان دست و ظلم در هم بجهد کیم اینه و بناء سامند در واح مد همها
با طل و حد همها در وحش و دم عسما بر جونکه جبله علاما حاصل شود فهم نضا و غلبه کند
و بز ملهم ایشان دست و نیزه بعد مد بیهی در عجب در مکشام شنجه بیهی اولاد ایشان

پیدا شود که ساده‌ابتداد آیند او در نوادران حضرت مبشر شود و در انسا همانه
ردهم باشکن خود را از نصاری خد کشی آمد و با فقهه و بحصه فتح القلوب شفیطه
منصرف شد و در اینجا شاهزاده شیرخوار که از شاهزادگان ملک شام و رأی ابد و رفاقت کرد و قدر قوی
از انصار را فرقه مخالف خود چند عضم و این شور و فتنه شکر سلام دست دید که فتح خان
پی از انصار از موافقه که چهل غال رسید و فتح طه دین از لذکر هر سلام کلد و زند و مکله
بلکه در اسلام عالم لد لاصران فتح خود را بجهة و سکافهم خواهی باشی درست لذکر خدا خد
شود شیخ اسلام شهید شود و جمع نصاری در ملک شام عالم است و باز تباش فی نف
آشیانه کشند و یقین می‌دانند از رویده آرزوی دعای انصار را فرقه خبر بر در انواع مسلمان
و خبرسازی که حضرت لام عهد برادر انواع در مدنه باشند و خوف لکه مباراد این مضعه
تکلف از این عظم رهند از مدنه شوره باشند مطلع رهند و آبدال داده که این عصر در جو
این باشند و بعضی دین در دفعه دعوا عاری می‌بینند در این اشاره که حضرت لام در
رکن دین مقام در طوایفیت این احمد با هر جمیع از فرع این ائمه استاد حیر آدمیک این ائمه
بر این بیعت خلافت را و غلام ارجیه آشت که پیش از این می‌بینند که این شیخ
در درجه کوف شمر و فتوح این شده باشند و در درجه بیعت آواز از اسما شور
یا فرع ایشان خدا احلىه اسرار امید فاسخ داده عواد ایشان اواز خاص فعال این اسما
مولشون و حضرت لام از بیش فاطمه و فد ایشان ایشان از این می‌بینند که این ائمه
روشی و حیر ایشان بجای خوب شوی ایشان کاملاً اخلاف ایشان با خلاف ایشان است
نام و ایشان نام ایشان بجای خوب شوی ایشان علیه کوی نام والد ایشان آمنه کام و در راهی
قدرت لذکر ایشان که در درجه بیعت ایشان می‌بینند که ایشان ماهر است بر این ایشان زند و علم ایشان علی علم

و عمرانی در بوقر جهات لجه نجعت حضرات شهادت باشد افغان مدنیه کار و نیمه و
ایران او که از شام دعاء او و تبریز خدمت این حمام نهاد افغان سپاه از عرب فراموش
و حضرت این خانم که شرک از کعبه مدفون است و اینها از ماح الکعبه کوئی نشید را در مسلمانان
چشم خبر در مسلمانان نشود شخصی از اماق این که مقدم شکار و در منصور زام سایه با فکر
قصد مدح حضرات آزاد در ملکه این کشورها از نصارا بر دید و با این اتفاق و حاضرها
عدرا این سرگفت و جد مادر را و از قم نو طلب فوج بر حضرات کام نیو خیر ای فوج در حجم ای
ما بیکه و مدنیه بر سند در در فوج که متزل کنند اول و آخر هم خف نهاد و در زمین فور فرد
در آنست موافق اعمال و عقده خود مخواه نمود و انجامیم بر و پیش بخات نباید کنم کمی
ابن خرسه سخن حضرت لام سازد و در یک بیانی و نصارا بر از هر طرف چه در افراد کوشنی که
و از ملائکه و از معموم نعم حکایت این مسنه و ملک نصارا بر سند این داشته باشند
هم از دکتر از کسی حضرت لام نیز از ملک مغطی که فرموده بدم شهادت میور بر سند و لذ اصحاب ای
خوب نیو کرد ای بور شام روایت نهاد و لذ ای جانان شهادت نیز بر سند و لذ طرف نایافعه
در مقابل ای فوج حضرات لام شرکه نمود که سخن فریاد کشید و بخوار نهاد و لذ ای کسر ای
حد اشده منقر که فوج خیر نیو این للا اصلانه که لعنه و محکم که بمراده این شهادت نیفع
شید نهاد و در حصه شهد ای بر ملعون سند و حج قم شکنیو فتوح البر شعل عاست مام مع
کفر و هم کاه کر فشار فشنه و مصالی شهادتی لام فضال نصارا شکر شهادت بیان سند و حج کشید
فتبه شهادت نمود بازنکند فرسی حجاج ای شهید نهاد و حضرات لام با حج فلبل بکاره
و حج نایی باز هم کفر شهادت که با فتح بازنکند و هر لاحضرت لام را آیند و هله جو این در
و در حصه شهادت رسند و حضرت لام و فرشتم باز با حج فلبل بکاره و حج دیگر رسید

باختیار کنیزه هم شرط در رکاب آنجا ب منوجه کارزار نشوند و در حادی شاهات مکالمه
و حضرت لام با چنین فیلی بازخواست و دیگر روز حجت امام چنین فیلی که پیش از جمیع اینهاه مرتباً نشاند
بهراء آنچه ب رسله خدکشان این روز خود قدر کاملاً عذر کرد و چنین حضور حجت امام نفع ملحوظ
که بورسیه روز مانع باقیاند که مانع ناشرند و فلت بکسر زدن و پربن این نشوند و حجت کنیزه را باید
در تعاقب در بوا در بعد عدم و حجمیم روزند بعد از کنیزه حضرت لام علیه السلام از انعام سپاهی
برو لاور لفمیست و شاه لام مفعول ایوب کنیزه متفوکلیتی داشت با این روش در میان حمله های
وفیلیها با چنین اراده کشید که نماند و بعد از این حضرت لام ب رسیده باد و اسلام و در هنگام
انتحام داد این رخواز امام زد و ازند و در طرف عکس کرد و فوج طغی اعمال را دکشید و فقم خواه
بیکسری خود انعام رک و دخنه بعد فراغ از کنیزه متفوکلیتی کنیزه حجت احیا کرد و در پیرو
رسیده چشم و او احیا کرد و هفتم هزار تم بکشند بر کشیده با سوار کرد که آنچه اشخاص هم هست
استینو لام والی صیر و کچه هم کنیزه متفوکلیتی کشیده شکر او سوار و دل زد و دلار
مفایل شهر بد و نام الیمنیدم کرد و مسلمانات عمل آورد و کار شهر در آمد و کفار کشیده
و چنان بیفایعه عده او احیا کشید و سه از ایند ایعت حضرت لام نا امر کنیزه
سال از شاه که حضرت لام در بکسر زدن باید حمزه شاه بروز داشته آمد که در حال
برآمد برخان و مائشانه و آنرا ب او در آمد حضرت لام کوچ این فشام نقصید و در
وقت در کنیزه اول سوار لای تبعید از خبر شاه بکسر زدن که بعلو طلبیم الی در عله انعام
مکوئیده را آمد و تقریباً خدا صاحب الشر علیه السلام فمکده درین نام ایشان و نام پدر ایشان
وفیلیها را نزد کنیزه استاد باید این ایشان از بکسر زدن که بعلو طلبیم الی در عله
بسی ایشان سخنی هم که خبر دروغ لکت نهند و حال نبرآمد لای خیز شاه لام علیه السلام

شند پر را که شته با هستک و خبر کر سر ملک روشن شد خنده زنگ شده سلام حوال
رامد و رحال و دست از فم سهود و اتفق ادو در تفعیل بخشم دست کشته
آنکو بیند شد و سو انشی سخایم و مکار و خسی سایه ملک ادو خنود و در میشام دع او با
دانخاد عوت نوشت دسته به بعد از ملک با صفت آمد و مفهای از بر سهود اصلیت فتواد شو و در عدا
خوار آنکه رخانی دست را در حرف و در یکند و در گزرنی ادو مفع ازو از لار الوهی خود
بخله و خو و غار عظیم بکم از در کار حکم لال امیک اند کافی روشن ادو ظاهر خود بکم با آنمه هرگز
او لفظ کش اسکار یقین هست خواهد و ناخواهد شهادت از خرابه ایان لستند و هر راه او آنکه هم
کلائی نایم هم زخم و با غیره هم رسی نایم هشت من المعاشره در آنی از اند و محبوب است هم
در هشت بکر آن شی در حسبت صفت باغ خوشی هملا در اعد و هشت او صفت آن شی سو لطف
و هر راه او زرد ناین و آب بکم هر کلا خلهم بپید و هر کلا خلهم مد هنچه رف ف بکند و دا زار
او هشت او بکند ابر را که بیاری بیاری باز هنوز میزد که بیاری بولی زرعت را و نیز خاره
بکمی مارازند و مو ایسی بکم کوشت و شیر کردند از خیال گفت او بکند مارا و در اینکه
و منیز و شیر باز را لع و جانور لغ اغ ثند و پیشی از بر ایم ادو هرس افحاد کذشنه همراه
در سکون حکم باید هم دخرا فم زیر زمیز بکم بر ایسی خود بخود از زیر زمیز
هر راه او رولم شند و بیضی همکم بکم که فرم پر لشمه زنده کنم نا کو ام خسته فم همینه بکم
شبا خضره بکم تا در زمیز خشم را ماده بصیرت و دعای مثعل شده برآمید هم خسر
سلام ایل اند ایسند و بیضی همیز بج و نهایت در ای فر سکانه کار آب دنایه
و لاز ای
در رصد بکم رفع و لاز هر جام بدن اسیار هر راه کرد تا لکه نزد بکم که مغثله نزفل ای

و در مکانی نظر ملک در آمد و میگذرد از لنج فصل مد نموده که نام بر ورکل آن میدارد
بین روز و راز بیشند و حلقه ابر و دارای هم و مشنه بزرگ شناسی علم اراده استوار یافته
و قیح و حیل اور مدنیه و رعب اوسه در شهر سلامانه و در بیرون مدنیه منطقه که فیض زده
رودمهر کیسے هم در دل غصیت بد و ایعاده شنه بهم خوف زده از شهر بردا آمد و در از
رجا از فشار شده با او میخواهد و میر را نوشت در مدنیه بنویس زرگی باشند در حال جولان
که لایه منازمه در حال بیرون و نیز خود را که شکر او رسند از هم او رسند هم در حال چیز
هم او امتحن کنند خود بمنصفه قاتل شاهزاده خود را از سکوت او مانند آنها آنها
که بزرگ کار شماش کردند از لکه هم کشی با او مکنند بسی آنهم رفته بینی در حال
ظاهر شانه که شجاعت در خود بار بخوبی در حال ایصال مخفی عذر و سلم میباشد از احوال
پرستی که فرمان لایه خشم نوشت در حال مخون همینی که تغیر حلاصل شکوه عذر و سلم میباشد از احوال
خر مله و خفت ضال و بطل و بی فرموده در حال خشم آید و پیغمبر آنها بارند و
در فرقه ایشان نهاده بیشند ناکله هم با اسانع و هم با احمد جلو نمودند و هست و چشمی
و دخنی در میان همچنان بعد از لکل اتفاقات با ام ارخون کاد بلکه که اینکه اکفر اینهم و د
زندگان نهاده بجد اکفر فیض کام حاصل شود و شیوه مرطاف که عاد ایشان حواب
که ما آنکه هم شیوه نداریم و از خشن شود بغير ما تو زیر کار عذیزی برخی با هم چونه
و پیغمبر زیر شویسی با اینه ایه زند و بیشند هم اکنون بله بغير کامش که زده
در حال مخون همینی که تغیر حلاصل الشرعا و سلم خفت نوشته هم از در حال باز غصب آمد
و پیغمبر آنها زمزمه از زند و زیج کشند هم که ایه کا ایه ایه ایه ایه ایه ایه که هم پیغمبر است
پس در حال خیل کشند ایه ایه ایه ایه ایه ایه که ذرا او سانو که شنه بینه ایه و حرفی کی

در آنسته در خواسته سر دسلام کردند و بعد از مردم زمان کوشا و ده و نهاده
 و از نی فصد ملک شام کا جزء ب دشوار سه حضرت آن محمد علیه السلام در دشوار سه
 و سه هجده کار کا باور غیر شک و ثقیل متنیه مسره و نقیم است با هب تحویل عقد در فرا اشاره
 نموده اند آنها رعصم بکوید و گفتم در نیار ناز باور در لیخا حضرت عیسی علیه السلام ارجح است
 یعنی هم فرشته نکه فرمود که مرمت شر فرامی سجد به ترملیه کار از لیخا او از درینه سلم مباریه
 پس گفتم حاضر آیند و حضر عیسی علیه السلام نظر کار زدند از در آیند و با حضت لام نهاده
 ملاقا کند و حضرت لام نواصیه بیشی آیند و بکویند با نیمه خلا پیشی روید و لام ملنه
 حضر عیسی علیه السلام بکویند لامت شما بکنید زیرا که بعضی شما بر شما عیسی لام مسند و اینکه
 حضرت خویش از امساره پس حضرت لام ناز کند از ده و حضرت عیسی افسوس شاهد
 و بعد از ذایع حضرت لام بکویند که با نیمه خدا آنکه از اینکه نکریدن شما شاهد بر نوع له
 خواهید ز اعد کنید حضرت عیسی شاهد نه ملکه خاک درست شاد ف محضر لعله فارج حواله
 که ششی محضر بیست ف نهاده پس چنین بکند و صبح اسکار شور حضرت لام باشکر
 بله خد بمندو حضرت عیسی شاهد لکفره بارید و نیزه بیست فی مدید نار از کار ناز
 حلنه نیام بی حضرت عیسی بعیسی بعیسی بعیسی بعیسی بعیسی بعیسی بعیسی بعیسی
 مغلوب عظیم در میان امرو آن در خاصیت نقی عبور خنجره هف ایشان بر این نظر ایشان
 و هر کما فر کر نقی ایشان باور نیمه حمل شود و قدر کار نیز پی رجایل از مقابله ایشان کار زد
 و ایشان فتب او شاه نایکی بی ایشان حمل ریا باب لد نام را اعد داده در بامند و در زخم
 ای کار ای و در آنده و خنجر ای برمی شده ای کار عجلت در کشیده بند او ای نقی عیسی که ای حضرت
 چنانکه نک در آیه دلکه اسلام در فناش کرد جای ایشان فرمود و به پر دیبا کار نیز هم یافته

بعد بد که از دریافت مسکنیک با درخواست همودر پیشنهاد ایشان و درخت آواز دید جهاد مصلحت
بنگر اینم همودر پیشی بگیرد و یکشی کرد درخت عهد که از صاحب همودر خواهد گردید خواهد گردید
خواهند نمود و مقام و حواله بر و زیر پیش در فریاد رفاد ناجاهم و تر خواهد گردید را برگشایان
گرفت را برگشایان و گرفت را برگشایان و فریاد را برگشایان و فریاد را برگشایان و فریاد را برگشایان
در لازم روزی که ایشان را هستند راه و حواله خویش که لام خوش شکس خلله خویش و خویش مقدرت
کام خویش فوجی خویش ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
کیانی ایشان
خواهند نمود که ایشان
ار غلط خواهند نمود و دشنبه صنعت که در چشم روز مریم ساریکی مخضر میل نمود و
حضر آفتاب ایشان
بعد انقضای مقدمه و حواله حضرت لام مهدی و حضرت عربی علیها السلام در لارلا دسر قلا ملا کشیده
و حواله بیان در حواله
و حواله علیها السلام حکم بعده بجز در مسکن چلپ و فیض نکردند خبر از لغوار و تکلیف به
بغول الاسلام بیان از دیوبونی غفت این در حجم ملاد و اسلام کافر نامه و نام زمین بازدار
عدال حضرت لام مهدی علیها السلام منور کرد و فیض غلام و فساد برگشایان شود و لغوار کلم طاعت
عیادت پیشند و در خلافت ایشان هفت بیان سال و فیض همان که یه سال
با فراغت ایشان و هشت سال در زمینه خیک و جمال با وحشیان ایشان هم ایشان حضرت مهدی علیها السلام
با ایشان عربیک ایشان چهل و هشت سال ایشان دو در فریاد ایشان حضرت مهدی علیها السلام حضرت خیک
پیشند شود و حضرت عربی علیها السلام ایشان هم ایشان که ایشان دو در فریاد ایشان بعد ایشان

در تو امور بیت حضرت علیه السلام مسلم شود و دعایم در حال نگذشتم در اینجا
این دو حزب سده فرمید که از پیش از خود مردم که همکنی باشد بیت معاویه خود را
نمی‌دانند که مخلص کلا در کنایه به حضرت علیه السلام در طبعه حلال است طوفانی است زندگانی و محظی
این بیت و آن قدر مخالف شاهد در اینجا فرمایم با جمیع دوامیج خود سکنه شکر برداشته
و مثل تمر و ملخ هر طرف چشم آزاد بخوبی صبر از دست اشتر را می‌کنم و در قتل و غارت هم یا کنند
اینها بینی آدم اند اولاد یا ایشان بیت حضرت نعمت علیه السلام ملک ایشان را فصل ملاد شاهان برداشت
از نفی قلم جانشمال ایشان در کوشش کرد که آب ادشته است بر وحدت غلطت دفع
که کذا را کشته و در لار مکنند و شر و دغوب ایشان که عظم سار بینه مثل در اکر که سلا اند
وز دادند مدارا ز لر بر مارسند اند و لطف جتو ایشان ایشانه را که مشوند خانه اند
ایشان خاص قلم بیانی و سکندری و الفخری الاعداد ایشانه همینشی قلمو هم که غلطت
در عین شب بند کرد ایشان هشیه بیانی و سکندری شغل مژوند لا حق بند و خاطع خوشی
بیسوزرا اول اور بیت مکر طله و در دفتر حضرت صاحب الثری علیه وسلم بقدر بیت حضرت علیه السلام یعنی نکنند
و ایشان سهاد و تخته ایشان بیانی و سکندری که آدم بکل بند ایشان در بولسک که
و اینها مسرو آیند کنند ایشان بحیث که جمیع ادرا ایشان بمحیط طرب خوشند آنها
جهویشی کنند و خک سازند و خود و خود و طریحیه ایشان در طبیر شام بیشتر هر طرف اراد
بقدرت هفت کاره باره کاره ایشان بیانی و جمیع آنها ایشان بمند بیانی
در و فیضیه ایشان ایشان بود که همیزی ایشان بیانی و ایشان بیانی و تعیینی
شند و آدم خواه ایشان خوشی کنند بیانی صفت در مکاتشام در آیند جمیع آنها را
بلومند که در زمینه کنند ایشان بیانی خلف ایشان ایشان بیانی کنند بیانی ایشان

و حجت علی آن ترکیه از نکست خبر آمده است که خوشحال شدند که حالا غیر مهاجم بگشته و در فرنگ
غایه رحیمیت علی علیه السلام سیگنده شد که مکانی که شرک او صدر دنیاره از زاده حضرت علی علیه السلام برخوا
بر خبر نزد راهنمای ایشان امیر کومند حضیتی با مرکه الادرع را تعرف کردند ولاراپت هر دو
بنیته مادر را که در منشی پیش از زاده و در آنکه مدد مسکونی طلاق خواهان را نظر ایشان را باز مرغوب نهاد
هم بینید و خبر علی علیه السلام خبر از زنجی آگاه شدند و در آن قلوب دیگر علی خاطر نشاند ایشان
بعض جفیفیت ایشان را که زاده کانی مکدر شود لعله دنیا ایشان را باز خبر علی علیه السلام عالم شواع شدند
اصحی ایشان ایشان را که زاده حضیتی جانور ایشان را در آنکه در آن راه رجیم نزدیم آن لادرع را عطا کردند
بسی ایشان را که زاده ایشان را خود و قصر دیگر ایشان را در خوار و در آب و در شور اهلند و بالله
دفع خود را باب ایشان مانند عضم ایشان را که زاده شد و ما حمله ایشان را فرمودیم
و همچنان که خود خسروی خلیفه نامد و ایشان را در ایشان دفور برگات و کفرت و مکانی را دیدند
که داد و داد که از نیک امداد ایشان را اهل بخارا سر شدند و آسانی شدند و در دیگر کانی
از زاده و زاده کانه شد و بر روز زیر غریل ایشان را شدند و گذشت و عدد آن از دل معیه بر خرد و عصر
مشهد و ایشان را عفت شدند و در زاده کانی داده ایشان را دیدند و هم و خدا و غلام فهم ایشان را
با یاری و ماجده ناچند سال لای خضری قدم که کار را شد و ایشان را نیز ایشان را بر دست خواهیم
و بعد آن که داده خلیفه خراست و خلاصه لولزم بزیرت و بقیه ایشان ایشان را خلیفه کردند و آن دو
و اینهمه در عین دیگر ایشان را علی علیه السلام بو فوج آمد و مقام خضرت علی علیه السلام در داد
حال و بعده سالیانه داده ایشان را که کنند و فرزند لعله ایشان را منوله شود و بعد این دو زمان خضرت علی
سخراخت کرندند و در روضه مطهره منوره خضرت نعمت را مصلی التتر علیه وسلم در قم شدند و
بعد از لک خلیفه ایشان شود و در آنکه بر ایشان فوج خدا که نام او را چیزی نه بیشتر طلاق فهم ایشان

خا و لسلطنت ناید و بعد از خنده شاه دکریمه اشوند و در لعم رکم لف و جمل شود
و علیم کفر شود و در این اثنا هفتاد مکار در مکان خود حف شود و در راز
فرود دلخواه از مکان خود شنید و نزد فرمایم رخا بخطهم در آنها نمود از شود و در راز
فرود آبر و لجه سانگ میگردند از کام و شنید و ماغ و اولار و کدو و زر چویی لاج شود
و منافق و کاذب فرمی شوند برای آبر و توضیه در کمزور و توضیه در روز و توضیه در روز با ما آسند نا
چهار و زد خان بر مدار ماند و بعد از لر استاد خان شود و بزرگ رهبر اشادر ماه فرماخی قدر یعنی ۴۰۰۰
شنبه در از کرد و کحد کیس از نسلک اشود و بکفا از خواب رخترند و شرکه لاله حاکمه کشند
و هر کز من شود نا لکه لقعا از بست و طلو بخوار شود فراز از آغاز لشند و نور هر کاخ خود را از شر
بغیر که همان را بسر و لعم در اضطراب بینداز کاه فخر آفتاب باز و فلک بغل کوف فراری
من رب طلوع کند آنوفت بحکم شاه که بود صاحب حق از ارکند بلکه بوقت طلوع آفتاب از
روز خان تو به که بعدها سالمه عصر دارد و هنر کن ده مر ماند و در طرف نزدیکی سند شود کی
ن تو که بی ندلای شود و نه ای ای کی بی محل خیر آفتاب از همان طرف من رب خنده در نعم شود که بتو
شمارید باز بحکم الهرمات او کند و بسخور عرب شود و بعد از طرف شرق را بعد
در دو نیم ساعت را میگذر رفر جنم کلمه کفعهم در این ساعت بگو هصفا که بجانب بیان نزدیکی
باز ای شنی شود و از انجا جاند نادر بگل ببرخوا آبر و ساف بکبار در مکان پنهان و بکبار در مکان
بجند حصه خبرد آور و افراه عجل اتفاق بکر زود در غیر پیشیده و ای و مه سبیم ها مصیت خود
آنکه ای اشوند و در بگل ادم بیهفت جا زر شه رویشی بمحی جهان آدم و پاپی جهانی
و کوادشی ما امال خیر ای ای و دکشی بخیر و مکاو و گفتی خیر بگل آیه و شا جهانی
بخیر خهار کو شد و سهی ای خیر دست کار بزیر دیعیت کوشیده ای و در بگذشت او عصمه

حضرت موسی دو دوست حام خانم خضری سپاهی در حج باد سیر کند بعثت نام یافته خواه
نمایند شی فرموده از زنده از دست اور را مرید و می خواه از دست او بنده نبود و در برگ
شناخته از این حضرت عصای خضری سیزده زن بیان کردند که نام خسرو افروز
منور و در زنگ شود و آنرا آندازه خانم خضری سیزده بینه مادر او و مسماه زنده که از زنگ کار
نام خسرو افروز نشود تا ناریک در سر خواه بجهش شنید و آنها دلخواه بکار گردند و هزار
بیکن از جاکار دانه الارض میکوشند خسرو از کار فارغ شود غایب گرد و از طلاق
از زن بیکن و خبر دانه الارض با در خواسته آنها لز طرف چوب و زد که بیکن لز طلاق
حضرت آنها از رسید آنها دانشی از فاضل و فاضلشی از ناقص و ناقصشی
ماخواهند کنند و در زنگ پیش از عدو جو آماده حادث امام حامیک در لاما بویس باز شود و آنها
با حوال خانه دیگر امور خود نه خسرو اهل ایام از جهان در زنگ عدوی و سلطنت ایام
در حج باد منشی شود و ولایت کوچی چشم را دم سازند و حمروف شود و فرمانیه از دلها
وزد نهاد کاغذ کارشی و علاوه احلا برینه و خوش ساده حرف آخرت از معهم محو شود و
از پیش خسرو و معهم برآیده مانند خلاد سیاق حامی کند رفته رفته حمل و قلم حکایم و لعنت
رعایت امام حسین از حد اول و شود پی دسته اور مرتضی شوند و فصله سرکلا محو شدند و هزار
خویشتمانند و آفرخیز و و ما و غارت کریله در لای افسد و معهم جام عسلیانند
و اولاد کم شود و در جمع خسرو از دلها کم شود و چهل بحد رسید کمیس انترا استر کنید
پس در فرم اشاره ملک شام افزونه از زانی بشیز شود و معهم لعله روزگار حمه کاره
صد اهل حفظ و چیزی ایشان حسین بقدر سواره بیان و ایسیا بیان روزگار خانه کوچه کلشان
روزند و بعد چند شب سیحه اور ملک دیگر معهم خوارشیده کسی نتویشند و سی

و سهاره کافود ریزد و پارک باشند و در باد رانچال ادم در پوشیدند و گلکه کسر
 بردهم لرمه ملک الموت بلجه نیفر روح این منوچه شوند دلایل ملغی از جا برخواست که از نواد
 و ملائکه که برای انسان اور اراده کردند خلیطانه از روح اراده شکار و هر قدر ایام و ایام که بر صحیح
 افراد میشوند آدم که نشسته رو تنهایا کشید و بعد از آنها نفع صور که بقوت کقدم باشند باشند
 که همان ایام مانند مردمی استاره نکو نه در بانه حرر صحبت و نایق شود و ملائکه هم مرید کن
 سپکوند که هشت چیز از فارغ ملک استویه هشتاد عشود که سر و آدم و علم و هفت و هجده
 و صور و اراده ایام و لذت همیزی خود و همیشی آدم هم از غذا بفرازه هم و بقوله همچو
 ایش بجز سه نیزه که بخطه قاد عده هم شنی بالجمله بعد هما مرقا که خیزدات الهر جلت
 و زنگی از دیهای کوچی اند و عورکند ماسدیز و کاست هفه هر ما رخواه جواب دهند
 که خدا این سار فهارته بسی مدین طهو را حدیث صرف نکن که غیر او نبیند اند باز از این
 بنیاد آن ششی نهند و ایام از مردم و ملائکه بید اتفاق و زمی سخوار کلام هم در اد ایام هاش
 و حدود مالقاد بسیار دو کوچه است و در بانه که همیشی هم و از هر چیز که نزدی کنی هنوز نکن
 عجیب و دلیل اور ایام در ایجا نهند و در کاخ ایلام در در رک ایه هلقه کردنی سنت منصل هم
 همیشی نهند و عجیب و زنگ ایهلا ایخواسته که از طرف نیت نایسنگ کامه هم و ایام هم
 همیشی نهند بلکه خیست از لکه نزدیک بید ایشی اشیاهای ایشی ایشی ایشی ایشی
 از نفشه و جم آفات نگاه میداند و برسکی و سوچیکه با دسلام نمیشوند و بعد عجیب و سریع
 جو حق از زر عیشی بعید که ملک خود بار لر لعلیم در دفترت منیه و دلایل همیشی ایله
 هر یک سار که من ساخت از صورت کاکوشت و پوست در رک و یار و سخونه متبرخند و بعده
 سوره فایلها فتحی اور دلایل در صورت ملکه از دلایل دیگر است هر اتفاق که بقوت نام و در راه ایبار

و خود این دلک فهم نیز است و جمله که هم روح از فالم خود خطا نکند و خیر رفته باز جانش
با شبانه خود آشند و در صور بعد و مع اراداتم موصاف است لیس از معلم بکسر مردی خود
از سورا خدا صور برآشند و در آبدان تکه در آشند بعد از لغوت نفع اسر اقباله ام
معلوم با جسم نمود و زنگ کاره دارای لغوت لئن نفع صور زدن با سکافه و مرمی که از کودرمه
و سبب او از افتاد خرست بدوفه میگردد که نفع صور بر جا روانی میتواند که صحیح و معلم است المقصود
لنجاست و درست نفع اول و نفع دیگر ای اهل سال افضل است بر خاست و م از فیض مولانا علی
ولادت ای احمد ارشم م از سالم رهنه ای و بر همه پادشاه خشنه دلیلی رشی برو ما مورخ
کل کل بی دندل نشند و بوضیع موافق و آنها معموکه لفظ کار خبرید لا در عصر فراموش ای از درزه
و بر همه شهد لار و آنها اول فخر نزد شهروان و که کانی و جوانان اول نفعت عی خبر
و کوئی دلخواه و دلخیان و دلخانی و حمامانه کانی درست برید کانی سلم الاعتصام
و اول ایکه زندگ نمود خامم ای ای صدر علیه سلم با منع ای ای خضرت پیغمبر علیه السلام دیوبند ای
ای ای حاجی و بعد از لاصدقین و شهداد صالحین و بعد از لاعوام المؤمنین دیوبند ای ای
ف و ولقار در اندل علیتی می خبرید و خضرت ابو بکر و عز درست ای خضرت خامم ای ای
حضرت پیغمبر شاهزاد ای خضر صیغ الشر علیه سلم با انجیاب درست همچرا مانع میگردید
فرایم آشند و از سدت یهوار و نهاده میگذر ای ای خضر ای ای خضر و همچویی ای ای خضر
و ای ای خضر مانع که ای ای ز داعیه شهود حی ای ای خضر ای ای خضر و همچویی ای ای خضر
کرده بود کوئی میگذرد و از طرف ای ای خضر خاطقه و اصواتی ای ای خضر ای ای خضر
و سبب کار آفای عز از مدی ای ای خضر
ز شود و دعایم ای ای خضر ای ای خضر

اعمال بیم و کفار میه مثل لفام نادرن و کوشی در کرد و ایند السیار و دهد و گفتم از رخنگ
و رشک عاصه شوند و فی کرسنی خود رخان کنند که خاک لرخ خج سید شرم سلام و بالله
و فی شیلیز رخپر کوثر و ده و اینیا بر کرس حوصه هند بلکن دعوت و لعنت خوضر کوثر و بیله
کار آفتاب ہو بیمار و بکر مثدا و از ما شده صور نهان رکس نیز رخ پاچنده زب کنند لای
مد و دلیل بول و رخ کذارند و بیفت کوشه هم ذکر آنها در عقب خواهد آمد بیان خشنه مکتوب
و محی روان آن ایز جه که در سایه شوند و بیجهل فیه رساند با محله اخراج ایجاد شده حضرت آدم
علیه السلام و سبل خوبند و کشی ایش روند و کومند با ابوابیش شما ایده خوچنگ خشنه
بدست خود آفرینید و از این شیخ خود سمجح کن مند و درینه خود سالک کردند و آنها
هر چیز ساموخت ام و زرالله ماسعه کنند تا اینها از فرم رخ و بول خوچنگ خیخته ایش ران
که خوچنگ ام و در رخ پر خسته که کامبر خسرو و کامبر خسرو باش و فی قصر بر کاف لک که کنند
نم ایجای خود را لم از ملتفته لرزانم و در شفاعت ندارم بلکن شی خضرت علیه السلام
بر و مد که اول نیز بود که فرمانده دم بیشی لمع علیه السلام شسته و بکومند که با حضور
نم اول استبراند که بیور و دم فر نام شده اید و خوچنگ شما رانند شکر کذا رخ چکه هلم رهارچ
و بیور خوچنگ لمع ماسعه علیه نامند ایش که کومند که خوچنگ ام و زرینه رخ پر خسته که کامبر
خسرو و کامبر خسرو باش و از وقیعه قصر صبا در شده که در غرفه سرخها ادب ندانند سو الام
دار ملتفته لرزانم و در شفاعت ندارم بلکن شی خضرت ابراهیم علیه السلام مردید خوچنگ
او سه خبار خود خواند ایشی و هم پسر خضرت ابراهیم علیه السلام بیانند و کومند که باهم
ایبراهیم شما اید که خوچنگ نهاده خبار خود خواند سه نارس فر غفار شا برود سلام کذا و شکله
لام الائمه شی لمع شفاعت کنند بیشی رب الملت نهاده از بیل و بیلار باند ایش ران

که خود ام و در سر غصب اند خانم که ما هنوز نهاده که این خواهد بیو دار فرموده گلام اینام در فیض خود
از ملطفه لازم است باز بسیار از فراغت ندارم پروردی بور بوسیله که خود اینه طبقه
و با او بر کوشش نموده نماید راه است که لازم است که دروغ است از فراغت نصیحته که دلکلها بسیار
آنچه در فراغت اطمینان کنم شخنه را در درست مکمل شده و در مار خاره سلام متعقل است
ترس و تعلف نام صبح ای احمد و حضرت ابراهیم لطفه شما شیر مراده ما شنیده حضرت ابراهیم
پسنداره ما نظر آزاد و لطفه هر کماله بسیار است و از اینکه ای احمد کذب بیو و حرم الله حرم
آنچه بعد خانم شدی شهر در ما متعقل حاصل است و بمردم است افته ما ای لطفه
ای نعمتی ای زندگانی خود را جای اینجا حواب نداشته که فتنه جای اینجا نمکویش خود
حواب نداشته این سارت مسلسل است که ملت کلیان را کوشی و بینی مزد
مزده را کرد او کم شده در ستد کرد و متفاوت شد که خانم خود که نشسته بجای کافر از ای ای
آمدند و رنجانیست که افراد ای حال در مدد دلهم تو و حانم باشی غصه ای را خوده دعوی
افسانه هم ای ای کربلا کسب بعضی مفعوم نداشت بلکه ای زین حضرت ای ای ای
کفت کسب جو لار ای
نکله ای
رسد که ای
ای
حضرت ای
با و خر عیم خود حضرت سارا لقا که ای
بیهوده خود حضرت سارا لقا که ای ای

بلا سلطنت و مراتن کو مند که حقیقت ام وزیر خشم لک که کامن نزد الادعای
شخواهی داشت فرمایه عزیز خدا و کامران خان خواسته دار فول بیست کرداند
فر از مو اخر لازم نمی خورد حضرت محمد صلی اللہ علیہ السلام بر ویتنی امی
حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم ساهم با محظوظ محبوب خدا ابد و حقیقت ناس و در دنیا نعمت
اول و آخر بارت الله لا حقیقت برخلاف بکری زار کونه خشم و غنا سالم با شما نیز
و ملطف است و شاختم السر همینه شا جواب دیدیشی که روم شما اینه لعل ما
در خوب امی الہ سفاعت کند هر سال لازم بحال و بلا سنجاقیت آنحضرت صلی اللہ
علیہ الہ وسلم و کلم آندر این شیوه انبصار و خود نیز سفاعت کریمی کیانی
در آمدی آنحضرت نمود حقیقت در روز آنکار رود مردم لعنه حضرت جعفر بن علی کلام
یافی از نظری آنحضرت در حضور پیغمبر مسیح و ائمه اسلام و ائمه اسلام
بنی اسرائیل نوش نمود ایک در انعام در آمد و نادانیم فیض مقام محمد لکی خود
هر لعنه در آمدن ایشان بمند زمان شاد و صرف ایجاد کشید و ایجاد در انعام
ذات روح نمود مجید نمود بمحبود ویتنی در بحید افسه نادمت بحقیقت شبانه روز در بحید
لحسنه لعنه با حضرت محمد بر لار بحید کو شیخ و بر خلیه بر یم و از حقیقت کنیت فیض نام بس احمد
صلی اللہ علیہ وسلم سبیک بر طاہر و جعیا ایضاً خدمت شاد صفت کو مند کیم بک لزاده
آخر لغیت کند لغیت کیم لله ایضاً فر حاضر نمود و در انعام بعد شاد صفت کو مند ایضاً در دنیا
انحراف لازم حدا نمود که اموزد لایه نصیحت نمود خود نداند و لک نام نمود اموزد فعال لغیت
نمی خلیم حیثیت تعاریف کوئی ایضاً جعفر بن علی داد هر کز در دنیا نسلکه اموزد ایضاً شناسنی سبل و عین
نهادیه منیام بسی بر وید و فرمیم بر زیر مکمل و حساند کا افسه هر کجا با جهی علی ادید

پس انتخبت صیدا ^بالله علیه و سلم بزیر من شد و هنگ توال کند که رود کار در خواستا ^بکافی
ایشان مرد که هر جو علی بزرگی می خواهد و حسنه بزرگی کافیه بجز اعمال این مردانه
در بر این نور عرضم از جانب همانی بزرگی با از هوندا که فرد آبدخشم بزرگ است
بسیج و سکھاشنیده و فهمیده برسند آبا بر رود کار با درگز نعدست این ای مسلكونه
ما ل در مرد ^بجوار است و ما فسکھانی ایشان دنبه بستم ایشان فرد آلس در در رز کسانی از هنر
السان خود بعده از لذت خود رز کنرا پس و آواز رسن ^بقول ز از ایشان مازل خود رکن به
از ایشان ^بستف رتا ای ^بتحیث رز رود کار ما در رز نورست کومنه ما که در خدا ای ^بریخت
ما فسکھان ایشان ^بحی می ستم پسی ^بز دیک ز لازم فسکھان ^بچار کرند و بحمد فسکھان
بر ایشان فرد آبند دیل از دیک بر ستر ^باعظم را سسد و تر رکن از رسانو ^بچار کرند بعد از
مالک کرد ^بعنی فرد آنها نزد کنکن از عالم بسند ^بنوند پیغامت ^برا اقبل احتمال خود
که صور ^بنفع کنند پس با از ضرور حمل ایشان ^ببیو شنی که خصوصیت مو سر علیه السلام هم ایشان را بـ
بیو شنی از ^بتحیث ^بسنده داد و دیگر ^بتحیث ^بهم رسیده بـ ^بخشی بر خوبی از ^برع ^بنها رخداد ^بتحیث ^بکه
و هر چهار تای ^بلرع ^بشنی هشت فرشته روزه بزرگ آزند و با هم شر او را ^بچار جمیه من المعرفه
در روز بر ایشان ^بنیفت کر که ^بچار دنیه چنانچه در صدر کنیت دلنشده دلت ^بنیاه عاری اول لکه
در جوانی بیشتر بر کنیت و لکه دل هنیشه مسجد بنعلو دارد محفوظ لای ذکر دنیاه دلکه در تهاب ایشان ^بدو خواه
که مسکنند و لکه دل کنیت لای خدا محبت میدانند ^بحاصف و غیر ایشان ^بو لکه صد میده با خفا که هم کن
غیر از دختر ^بعنای نهاند دلکه زنی صاحب جمال و ایشان ^برا بخود خواهند داد ایشان ^بجوانی با زبان
دور رو آیا دیک ^بعیضی مفعم بوار اینها نزد آمد اند و خامه ایشان ^بکه سایه ایشان در زیر رفاقت
خواهند بیرون که که نیست و هر چهار ماه عسلی ^بحوزه نشسته دارند و گفتگی نزدیکی هم میگذرد

نفعان بدن و ففود ضرور غم کیسے دکر مالح حاضر سازند چشم حاضر شوند ملائکه
حکم شود که از رسایل برادر و از هشت ساعتی فاعم آن باز بیارند دام چشم خود را
برخ زخم داشته باز بیارند چشم حاضر دختر را رآید از لامه شنبه بر سند که در غم خود فاعم
شنبه دین که بعد که نه هر یک دن و هر یک دور فر خدمت بر زلست در احالت که همچویه
نمایند و از لامه خود بر سند که کام بر دست غم خود از امر کرد بود و لذت بدمابود در کیده در
برخ افزای از لامه رخ ما و الم کاوی آرام بهارست رشد که نصوح رست و لست نویم
نمکنید و نجات فرنخ آبد و لامه حفاظت عال بصور نهاد حاضر شوند نماز کعبه الہ فیم کام حاضر
روز که کعبه فیم روک و حاضر و همین رکوه و حج و حجاد و عنا و فولادت و زکار و خیر لامه را
حکم شود که شما همه نیکی را رسید بجا خود را باشید هر لکه رخواهید آمد بعد از لامه اسلام
و پیغمبر سلام هستی و فر اسلام هستم حکم شود حاضر ماشی و تردیک شو که ام وزیر نو
مولود ممکن و مکون اسلام هستم کلمه از لامه بود و اللهم اعلم بعد از لامه حکم شود ملائکت
که صیغه اعمال هر یکی بداند و حکم شود که صحیفه هر یکی بداند او رسید و از دخنه نکند
بسی عمل نامه هر یکی بداند او در این مکان معمتند از روی دیدن نزد و کفار سلاسلی
درست جس چشم هر یکی در و نظر کشید بغار آب کریمه ای الترسع الحجت بریک نظر رفع
بنده و بدین معنا شود تبلیغ حکمت الہ کله لغایه درینه و حال هر یکی اخن را بلواد کذا در دی
اول از کافر لسوال نوحید و نزک کلمه کافر لایق اتفاق شد هم ما کام برگشت نمکد کام
بلی از لامه ایش فطعه میگردی که او لکف میگزند و لایق طعه است که در زیر او میگزند و لای
روز و شب و ماه که در زیر گزند و حضرت آنم که احوال اولاد ایش هر روز ریخت
لکه هار مر شور و ملائکت که مر قل و فعل ایش مر بیشند شاهد آزند چشم از کمال ایش

سیادت یعنی فیض مدار نزد زریان مهر کرد شود و هر عضو ایشان باعث آن دو کوشش در حکم خود
سیادت داشته اول از اعضاء روحانیت و فوکنند که با اینهمه لایحه شما میگردیدم اعضاء کند که با اینهمه
در رأی خود رشای بودم اکنون حکم ایشان کوشا نداشتند کارهای دو دلایل داشتند که با اینهمه
با خود در پلاکار دید و سکریتوئری را که اساساً در دروغ ضرازدلوی مانع میگردیدند
بسیار ملزم شدند و نظر کوشا و افعاً ایضاً از اینها بدلکاری مانع شدند که اینها کفر را در میان
دوینه آول کله مانیخی بودم ولحقاً همانند اینها از خاتمه الہ حکم شود که قسمی از لر
با اینهمه کار خواسته بودند و یعنی میگردیدند که اینها از خاتمه الہ حکم شودند از اینجا میگردیدند
دو دلایل داشتند که اینها اینقدر شایدند و یعنی مقام های ایشان
اوی خضرت نوح علیه السلام در مقابل فیض ایشان حاضر شد خضرت نوح بمنتهی اینکه
دار دروغ نداشتند از اینقدر دلایل داشتند که اینها اینقدر شایدند که اینها دلایل داشتند
طبقه های ایشان داشتند و یعنی میگردیدند که اینها از خاتمه الہ حکم شودند و کوشش کردند از این
صفه فدر ایشان داشتند و یعنی ایشان دلایل داشتند که اینها از خاتمه الہ حکم شودند
نمایند کردند ایشان دلایل داشتند که اینها اینقدر شایدند و یعنی میگردیدند که اینها اینقدر
سلیمان و ایشان دلایل داشتند که اینها اینقدر شایدند و یعنی میگردیدند که اینها اینقدر
یعنی کاه از شما بیعام الہ شرمنده ایشان خواسته خضرت نوح که ایشان دلایل داشتند
ایشان خواسته ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند
یعنی دلایل داشتند و یعنی دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند
ماست خواسته ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند
که ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند که ایشان دلایل داشتند

الرسـة الاخـبر عـاـما فـاخـدـعـمـ الطـوـقـادـمـ خـالـمـونـكـاـ فـلـامـحـتـ حـمـتـ توـجـ كـوتـهـ
شـهـارـدـرـفـتـكـهـ ماـبـوـدـمـ نـوـدـرـاحـوـالـ مـانـدـبـ اـبـدـ وـلـفـدارـ اـشـبـنـهـ اـبـرـشـهـارـتـ مـادـرـخـ ماـجـوـزـ
سـمـوـعـ سـوـدـ حـمـتـ صـلـيـالـعـلـلـوـسـلـمـ زـلـهـ اـسـتـ فـرـهـتـ مـيـكـوـنـهـ كـاـبـاـلـ درـدـنـاـ اـجـفـيـقـ بـخـفـرـكـزـ
خـرـاـهـرـهـ كـهـ فـوـرـزـاـزـ سـخـاـتـ بـثـوـتـ سـلـيـدـهـ اـغـاهـ اـبـرـهـاـلـمـ مـنـوـنـدـ وـهـرـ طـوـاـنـتـ حـمـتـ
هـوـدـ وـحـمـتـ صـالـعـ دـحـمـتـ اـبـرـاـهـیـمـ دـحـمـتـ لـعـدـ وـحـمـرـ شـعـبـ دـحـمـتـ مـوـسـوـدـ دـکـمـنـهـ
وـرـصـهـ بـرـصـهـ مـفـاـبـهـ كـنـدـ دـلـمـ شـوـنـدـ بـعـدـ اـزـلـسـلاـ مـعـدـرـ بـرـمـنـهـ وـكـمـنـهـ فـيـ الـوـافـقـ تـقـيـمـ مـحـصـهـ
كـرـدـمـ بـكـرـمـ حـبـ اـبـرـاـخـوـارـدـكـلـلـفـعـدـ عـذـابـ مـاـبـرـزـهـ اـبـشـبـهـ وـمـاـبـوـرـدـنـيـاـمـنـتـ
نـاعـمـنـيـكـ بـجـاـآـرـمـ دـبـاـحـخـاـمـ تـوـنـدـمـ اـزـجـاـهـ حـوـابـ شـوـدـ كـهـ عـذـرـشـاـنـاـسـهـتـ لـنـقـلـعـ
اـوـاـكـرـدـمـ وـرـدـتـ دـرـلـزـ فـصـتـ دـاـوـمـ حـاـلـاـبـاـلـشـمـ حـمـاـلـشـ بـسـ اـعـاـلـكـفـاـلـهـ كـنـبـيـقـهـ
درـنـجـاـخـرـطـكـنـهـ دـسـبـاـرـاـبـرـزـارـدـاـرـنـدـجـ اـكـهـ عـدـنـيـكـ دـلـعـ اـضـامـ كـهـ بـقـهـ مـرـجـاـهـ
مـفـبـلـاـشـهـ دـهـعـلـهـ كـهـلـهـ جـوـنـعـاـ كـوـلـهـ بـجـهـ جـهـلـدـ هـرـفـرـاـوـنـعـهـ دـمـنـيـ لـفـتـ اـمـاـدـ اـبـنـاـ
جـوـسـخـاـنـلـ خـاـرـاـوـلـ دـرـدـنـاـسـخـنـدـلـنـاـبـلـسـیـ لـذـاـنـاـهـ حـمـرـتـ آـوـمـهـ كـهـلـكـهـ زـهـ
اـزـزـزـنـدـلـخـوـجـدـلـهـ اـلـبـعـصـرـهـ اـلـهـحـمـحـتـ زـلـهـ شـوـدـ كـهـ اـزـهـارـانـاـنـمـلـلـلـهـشـتـ
وـهـنـصـدـ وـنـعـوـنـهـ لـلـلـهـزـخـ اـرـزـكـنـ دـرـمـوـمـ یـوـلـاـ اـفـهـهـ لـهـیـشـیـ لـرـیـشـهـنـیـ خـمـنـوـدـ
کـهـهـکـیـ کـهـعـکـارـهـتـ اـرـعـبـوـخـوـدـخـاـرـلـهـلـنـاـلـسـیـ هـرـکـوـهـ دـرـبـهـ بـعـبـوـدـخـوـنـوـدـ
وـصـورـتـ پـرـسـنـالـ رـوـحـاـنـیـتـ شـبـاـهـرـکـهـ بـاـیـ ضـرـیـشـلـوـلـعـدـ کـهـشـهـاـ اـطـهـارـمـکـرـدـنـدـ وـدـرـجـاـ
وـبـیدـاـرـسـلـاـ اـغـواـمـمـوـدـرـدـوـرـوـحـاـنـمـ شـوـنـدـوـتـ پـرـسـنـالـهـ لـهـنـادـتـ قـلـوـسـهـاـ طـنـیـ
درـبـاـ اـلـبـ سـوـنـدـ وـجـمـخـرـ حـمـتـ بـعـجـهـ لـاـمـبـ دـوـبـکـاـتـبـاـ اوـ اوـبـکـاـوـرـتـشـیـ سـکـرـدـخـمـ
اـنـجـمـ صـاـحـبـرـ اـلـبـ بـرـزـارـلـعـهـ دـبـیـعـفـوـرـدـلـاـبـرـاـلـشـ سـجـبـاـهـ طـبـلـعـهـ دـوـرـوـرـاـلـهـ

شب طبر حاصم شد و خادم مصطفی سند که آنها هم از مخصوص داشتند
و من است عضو سرکوهی که فقر الواقع هم از مخصوص داشت لا ملک کوئی کسی روید عراه نداشت
نایش شماره از خانه کودار نایش از کافله لر بشیست نشینی از ایش آن بخواه
رو برو نظر ایش برای مانع آب نمود از شود خیر مانع بسند لر از بعصر ایش
که زبانها زور از ایش از خونه بکشد و لایلی صحیح از ایش کافله لر دنب از خود روح براید
مانعه خانه خود را از ایش
و بعیضی بکشید ایش
و دیگر ایش
هر روح بجه نهاده بشیطه ایش
کلود حیله بجات لایلی مادرت ایش
و حجه احکام او خوبی و فرشته در شما بجه بعکسی بزور و ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش
طمیام در غرب نمود کام و شما بجه عقیلاً خاصم طولکه و تو را بسته بشیست و در بیان ایش ایش ایش
کنکن ملاست خود بشیست بفرمای نوچه نیات و سوره خلاص از روحش مدارد خیر ایش ایش
رسو ایش
و منبع خوانه که دلایلی بفرمای نهاده از خود خوبی بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
رسخ ایش
و بنت دخادر ایش
دریک ایش
هف طبقه است و در طبقه در دو ایش ایش

بیخ و دسته آتشی هر کاه بند سوخته که عفر الفود ماره روید ما مرل از اینجا شد و درین
 هفتصد میل بیل آرد که اصلی ایش را فراست و کوشت و پوت روید م خواهد شد و بعد
 در از راز کافر لار سیمه اینها عذاب کی اخذ است که شدید چنل سلطنتش که را رفع کرد
 کافع و غلوق نام طاغیان شاهکار شود لازم داشت زخم هم نبرویم و خاردار و بی خسته
 در زخم حجم مرود شد نه مثل ایش ترقی هر لازم آب و مکمل بر و مبنی بخوبی ایش
 بخوبی ایش مکمل بر و مبنی بخوبی ایش هر دنیا جنم لغه در حلول بمنه و شده باش میگذرد بهم پس
 آب طلاق نهایی حکم شود از حجم بخوبی دسته بلطفه ایش و درین نموده ناما صد
 سینه برسند و ربا منفصه شود و حلوجاک کرد و دامعا زنی بخوبی ایش از در بر را بخوبی ایش
 بغير از نجات بورمالک که لازم جل از زردا ملک موکل بدرخ نرسی مخلص است عاصم برتر که مله ایش را ز
 نا از زردا مذا بر یهم بعد از نزد ایش سال بعد نالم و زردا بر را رسار جواب کرد هر شاهانه همچنان
 پس اشده ابد از نبوت چه ف بعد از ایش نزد ایش خونخوار و دعای دزد ایش خدا را
 چنانه ماراست و مله رحمت خود از رعذاب برداشد بعد از نزد ایش خونخوار که خاموش
 با فرمخی کویید که نهاده بر ایش ایشانه بکویند هادسه ما و کنم که هنام لار آرام و کنایشی
 خونخوار را و عجز نزد ایش بعد نزد ایش نا ایش بخوبی شود و بیونیه را برینه را
 بغير ایش نمای صدور نیام بیم کرد ایش خلاصه است هست حال کفار داد و در فرات ایش
 در هر زخم از جاری ایش و لار کنم رود شنید با ریاضت بالا شود و دین
 ایش که شنید همچنان حکم از مواد را ره بز کشند در و در را ایش جمل ایش ایش شمع شود و بعیضی بقدر
 نکنند و بعیضی بضریت نکنند و بعیضی بضریت نکنند و بعیضی بضریت هم
 و بعیضی بضریت نکنند و بعیضی بضریت نکنند و بعیضی بضریت هم

بله بالا رفته و بخوبی رساله اگر برادر فخر و بخوبی از لایحه فرد آمد و در بعضی روایات
حرب ممه اعمال در زمین محشی مرسود و موافق لازم است که در زمین مسکون نمایند و در بعضی روایات مکمل است
اما اینها عفت جاصح است نه ساده و بقیه که حموده در آنچه پرسیدنی مسند و فراز است
در این صورت از زمانی دلیل این اعمال است و در هر جا حادث بتفصیل اعمال درین شیوه و می
در جا را در این نظر نمایند و در بعثات این مسکون را از کار و دعوات که مدعی خود چشم
بر زمین خود نمیبیند و چند نماز را در آن نسبت و بحکم نوع آداب ظاهری آوری و نهان انصاف
کناره است و از این طبق کارهای معمول نقل ممکن است فقر کردنها و نماز صرف این شیوه
حاضر شود لکن نام او متوجه بهم و لذکه با او کار و اراده این فرزند بیانی دز بور نایم و لکنه این
تفصیل در صورتی هم باید و هم در مسکون حساد روزه و سایر بعثات این مسکون و فرم زیرا که
هر چشم را جمله اعمال جانبی و در صورت این بعثات مکمل بحث است و جهاد در صورت این اخلاص
و احوال اینکه از زمین و حروم علم و ثبات فدر صورت اینکه از خانه میلده اینها در صورت اینکه
از خانه ای از این طبق و ترتیب و عقوبه و ناسده و در صورت اینکه از خوف خلو و در صورت این
از نهادی بخوبی شدی این فقر است و تفصیل اعمال و نفعی اینها و تفاوت اعمالی و جبکه این
اینها و از اعمال اینکه از طرف دیگر این بعثات اینها و معافی از ظلم اینکه بر زمین او این
شده است که ماعنیه سلیمانی رئیس نبود که این اعدار و لکه از نهاده اینها خود را نهاده خونی
نمیگذاشت اما اینکه در این طبق حشمت ملکه اینها مغلوب نمایند و از درین شیوه ظالمهای حشمت نهاده
کنند این مغلوب نهاده اینها مغلوب نهاده اینها و ظالمهای مغلوب نهاده سبک رسانند و درین معافی
و تفصیل اینها مغلوب نهاده اینها مغلوب نهاده اینها و ظالمهای مغلوب نهاده اینها و اینها مغلوب نهاده
و اینها مغلوب نهاده اینها مغلوب نهاده اینها و ظالمهای مغلوب نهاده اینها و اینها مغلوب نهاده

که نظر بر اعمال خود شد و هب رفاقت خانشاده بعیین حسنه بخواسته باشد
و چند را از افراد رفاقت خانشاده باشند و دارای است که کل را از در مقام وزیر خانم شد و بعده بجهت
که مزبور خانشاده است از اینکه شرک در ملک خانشاده بغير اینکه اینکه لکون خوشود
و سخن خانشاده کار عدو در کشور بجهت هر رفاقت خانشاده بعیین حسنه باشند او اولیاً خانشاده داشت
و حفظ این امر خود که سخن خانشاده بعیین حسنه خانشاده کرد از اینکه هر کس که نفع می‌برد اینجا نماید به سه حار
که با او موئیست لکن خود خصوصی دارد اینجا اینجا در رفاقت خانشاده که که هر کس رفاقت خانشاده
و لذا ما اینها خوبیها را برای مدارد و لذا که خلاصه ملکه داشت از اینکه شرک در رفاقت خانشاده کنند
لذا کشیدم روی سخن خانشاده دو فرم این و خدا خانشاده بعیین حسنه خانشاده که هر کس رفاقت خانشاده
در درصد را می‌سازد و دفتر اعمال را نزد از و بطور ماریا لکن هم و ملک خانشاده که با این نسب
در خانه این خانشاده اند مثلاً اب و صور خود را کشت و مایه و بیو کوک و کریم و ارجمند
و که با خود که زیست این سرکرد که این رفاقت خانشاده سازند و کل آنها و بعدهم خود فعالیت
بغذر و سخت و کوئینه شمارک را نزد داشتند و کل این اعمال بعید است فوت بعین و کمال اغلب از اینها
و جا کردنی در زیر دل کلمه خانشاده که که هم اینها نعم و طوارید مردم هر طبقه
بدل خود را پسر خانشاده این رفاقت خانشاده که بند اینکه بس این رفاقت خانشاده دارد
خانشاده سازند از این نفعی خود خانشاده سازند خود را مینه که خدا اند از این رفاقت خانشاده
طواری خود را در دو روز از این رفاقت خانشاده این رفاقت خانشاده مالک این رفاقت خانشاده خودند
نه بعد پسر این رفاقت خانشاده این رفاقت خانشاده این رفاقت خانشاده این رفاقت خانشاده
و لکن طواری این رفاقت خانشاده
شناخت خانشاده بجهت هم کن این نام عمر محظوظ و این را عالم آزاد اخلاق این رفاقت خانشاده این رفاقت خانشاده

نیز هر چهارمین بکیک لند که نام حلو مازخواز لر سلکنده مانک فوج بران سب که عرب است
بسیار در این دو محنت گذشت صراحت است که افراد بسیار دارد آب از که بجهه ولعه الموارد
القطع آنکه تغییر دلالت میگذرد که زرازد را بسیار سب و مادر فیض مسروک فرنگیزد که صراحت است
هم بسیار باشند خواهد بیفع هر شخص جمله ای که برآمده باشد خلا لکل برخواسته و اثیر آنکه عمل بالتجمله خواهد زدا
زمی محش را رسکل رسند ندانشود که اسرائیلی های این محفل خشمها مازخواز پوشیده هستند هفاطمه از زن را
محض عذر اسرائیل رسکل رسکل نهانی می بینند برق در حکم کلند رند بعد از این
مانند همانند بعده از لر مانند هست و شرزو داده و لعنه از لر بطور خوب شر را داده بجهه این دلایل
محنت کن کن کن کن دلایل مانند این زیور را مرد از کرد که این محفل مانند باید از این
و کما یه عرضی اخراج از این بسیار و بیضی سلامت ماند معاف از اسرائیل میباشد و بعضی مانند شده در این
اندازد و میگیرد از زیره خا ایزیل فرامی دلایل شرود و آنالملاک خوب شدیست
کرد بقدر این ایلند و میگیرد از این داعیان صلح و هنر از دست گیرند خوب شدیست این ایل
حال برکت داده و فرمایی سواره کرد و لازم که این اتفاق از کسی بصدار خبر و ملک اسرائیل در خود
مانند میگیرند و بسب سلم خوبی خود میگیرند بر این صراحت سواره شود من این حقه از ظلمت که این ایل
وزیر ایل ایلند مانند باز ایل ایلند از خطر را مانند میگیرند از فدر شما ماهیم رو آن غوم ایل بگویند که قدری
چهارشنبه روند در اینجا ظلمت بکل ایلند و در این ظلمت بول عظیم درینها با صفت ایل ایلند
بینند هم رکن ایل دیوار است و در و در ایل سب و دارکارهای کمیع و فروع فرمایند
که آیا ما همراه شما بودیم هر کله همراه خود نمیگیرد سلاما ای ایلند آیه روید بیخانه هر کلند
کلند شبیه دشمنی دند و در خیابانها ایلند شهی میگردید و دعوت کفار از خطر از خطر از خطر از خطر از خطر
بسی امر و زیارت ایل ایلند که ناگاه در هر ایل ایلند ایل ایلند ایل ایلند ایل ایلند ایل ایلند

بیکار نه خود را آباد در دل میم او را نیز از هر زخم برآرد نیست آنچه بدرستور اصیل
علمدار او بگیرد تا هر چیزی را شناخته و متوسل آخوند باشد آنرا آرد و لذت آشی ببروند
موافق فرمده معلم آرند و نیز از هر کسی از آن شی برآردند و این راه است آنچه نصف
اعتماد است که زند بعد از زیست نصف باز نتفع داشت آنست هم و بعد از مرد بباب احوال این
در بحث آنها برداشته شدند و شفاقت کشید و اذیتی بسایند نه هر کوی بقدر او مادر فرزد را آباد
برآرد نیستند و باز منوکلا شجاعه ایشان خوب غشم را لازم نهاد و در عین حال نیست
آنچه بصلی اللہ علی و سلم را در برآر میم است اما در کارهای دو بعد از ملامت باشند از احوال
کوچک فلیک که توسل ماسنده شدند نیار گر که از احوال ایشان خوب نباشد که کار ایشان
پس هم را در خواسته خودت کنند خوب نباشد زید هر این بخوبی شناخت بلکه ایشان مخدوش
بندیدند و در اینجا در خواسته خودش که نیز کسی از اهل نوکباره باشد اند و در طور ممکن
کشند و کوئنده هر شما با ما در دنیا را بجد بخت و خدا میکنند و خوب نیار میکنند
را بیکش میکنند لازم بوجد شما هم بکفار نباشد ما و شما کن شدم و بکجا ماندیم بسی عین هم
بخوبی آمد هر آبان و حجه للا بر از کسی خود را خیزد فرمیم نیست که فرم خدا ای
بر از پسر کنیم بسی بیست فوت جمله موحد از ای
خلاصه دامن جمیل که از نمار مرکزی اند در نیار ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
که در بر در در داره بیست سه اند از زند و ایشان زیست نامم رو سد و فالیهار ایشان
درست وزن و نازه شود بسی درست در آرد و در کردی ایشان داغ سباهه ماندیم
در لازم و لغب ایشان در حیثیت همیشگیم و بعد مردی در لازم خود ایشان هر آنچه مارا از خواسته
خلاصه میکند ایشان لغب هم زایل ایشان لغب هم زایل ایشان لغب هم زایل ایشان

و آخَرَ سِبْلَه از هَرَزْخ بَارَاد و در هَشْت و رَآبَد و در بَلَمْه او را مَرا در دَهْه کَنْ تَسْأَد
 حَسْعَيْه کَلَر و خَوْد و رَاحْيَه از لَلْهَنْج بَسْنَا بَنَالَه و اَفْعَهْ اَغْازْكَنَه کَه زَوْرَه اَرْجَه
 بَرْکَنَه لَهْسَنْه از دَعْهَه و بَهْهَه بَرْنَه هَسَارَه اَلْهَرْه طَلَه کَنَهْ خَمْه مَهْانَه مَهْكَمْه بَهْه رَوْنَه کَه
 و عَصْه اَشْجَارَه خَوْسَه بَهْه خَوْنَه هَلَه دَرْهَجَه اَوْرَاهْنَه دَرْهَشَه بَهْه بازَنَالَه دَعْهَه
 آَغْازْلَه شَنَد و بَعْه عَهْلَه سَارَه لَكَه زَلَه طَلَه بَالَه دَرْهَتْ رَهْه و بَهْه رَهْه خَذْه مَشْجَارَه
 و مَكَانَه دَبَهه مَشْنَاه شَنَد و بَانْفَهه عَهْه دَهْهَه و تَجَهه دَعْهَه دَرْهَجَه سَارَه نَاهْه مَحَارَه
 دَرْهَتْ رَهْه دَرْهَنَه هَشْتَه بَهْه دَقَهه اَشَه شَه دَغَصَه عَهْه دَرْهَسَه دَرْهَسَه نَاهْه مَحَارَه
 خَوْشَعَارَه بَرْهَخَوْلَه هَشْتَه کَه دَهْه بَهْه اَفْهَه دَرْهَجَه دَهْه لَاهْه مَحَارَه
 اَفْهَه کَه جَهَتْ هَمَهْ هَشْتَه کَه لَهْه لَهْه اَوْهَه اَهْه اَهْه اَهْه
 بَهْه اَهْه جَهَلَه سَارَه بَهْه عَضَه کَنَه خَدَه اَهْه دَهْه شَهْه دَهْه اَهْه دَهْه
 دَهْه مَفَهَه بَلَه دَهْه صَورَه طَلَه هَسَارَه دَهْه هَهْه اَرْهَه اَرْهَه اَرْهَه شَهْه شَهْه
 اَرْهَه اَرْهَه بازَه شَهْه جَهَه اَزَه اَرْهَه اَنْفَهه کَه دَهْه هَهْه هَهْه هَهْه
 دَهْه جَهَلَه اَزَهْه هَهْه بَهْه دَهْه اَعْهَه دَهْه دَهْه دَهْه دَهْه
 دَهْه مَنَهْه بَهْه اَهْه هَهْه دَهْه دَهْه دَهْه دَهْه
 هَهْه جَهَلَه اَزَهْه هَهْه بَهْه دَهْه دَهْه دَهْه
 دَهْه مَنَهْه بَهْه اَهْه هَهْه دَهْه دَهْه دَهْه
 هَهْه جَهَلَه اَزَهْه هَهْه بَهْه دَهْه دَهْه دَهْه

مرغوب زکر کرد و بقیه از دیگر کار خاص خواهد نمود و لعله اینبار با مکاتل بخود را روح لایه از
 بازیک تبار شدند از نامیدن شود و لکه صفت سبب نشود اطلیعی محدود و مسیر فرمایند و مغز
 و لعنه لایه ایشان بجدیست که از زیر بغلان ترا جایش نمیگذرد و در حیث نزد مردم دیگر
 و تر شعاع آفتاب فرنه نار یکی از لکه های لایه است مانند صورت روسی شکل از طلوع آفتاب لکن
 نه مان روحیه بلکه نیز از لکه خود نیز از لکه ایشان متفاوت است لایع غیر از این فرم
 خیلی بچشم و لایع شده است که اگر یکی از زیبایی های ایشان را داشته باشد زیبایی او و بیان این رنگ
 او و جذب ایشان کند هر شعاع آفتاب بای رونق نظر آید و در حیث از کشانهای از طایف
 مثل بول و بیکار و حیث و لعای دهنده آب بینی و حکم کشیده ایشان همین بنت و موئی
 بسیار میباشد و درینی دارد و درین مردم ایران در حواله ایشان میگذرد و میگویند
 با این بیانیه سه گنجینه و بیفر و حسد و بکر و عیب جو سه هست و خراب بنت لای خودت و هر کجا
 خیث دیگر ایشان را میگذرد و لایل ملا فان ایشان در سر الصیخ و میدان ایشان میگذرد و میگذرد
 غذا بیرون میطرد و از نوع معطر و فرمین شود و درین قدر میتواند فراغت ایشان را داشته باشد
 و صحبت از این ایشان بنت لایت و میگذرد و از این ایشان بنت لای خود و زیبایی
 بعد از آن بار سه بجای ایشان عود میگذرد و اینجا که محب از ایشان میگذرد
 و سیبر کشیده ایشان را بعنای از بر عین است که در ساعتیه راه مانع طمع از لای
 و درین بیانیه در حیا و بقیه ایشان را زکر میگذرد و با قوت و زخم و دلبر و درین حواله ایشان را
 که بلند در ایشان شفقت میگذرد و اینها عضو ایشان میگذرد که ایشان را که لایه لایه که عضو ایشان
 میگذرد ایشان نامیدند و درین کوشش از لایل خانه نیز میگذرد که دلبر ایشان بمند و محظوظ
 خدام و خدمت ایشان دلبر را کجا دخواص ایشان نامیک اینها هم و نفت که میتواند ایشان را بگذراند



رجت الفوج سرمهای و بالارمعن داز نار اهل هشتاد و چند مجوع آرزوی از نو مند
و ملاقو بیفعه روایا مملکت او کنجابی ایلار و باشاد و حسنه و خشم و خدم و هر اکر و هشتاد
لذت و غلت او کند افراسته است علاوه خوار بعید که ارشاد بیفعه هشت که بیفعه تبریک یاران
تو شبو فرنگ هفتم او را شکافند ز لذت خوش و دخوش شیر بالیاسی فاخره در زبورک
نوجوان لازم را مید مالک هفتم این پیر و خدمت که از این فامت اصل هشت صدر فامت
حضرت آدم کنت شفت بذراع و دم و بنا و اعضاء در کلمه نسبت ای فرد فامت بهم در درک
پیمار خوشی آینده و خوشی نقطع و صرت هر یکی مانند بل و دعیه سپاه سپاه سپاه
و ذکر الهر دل و زکان ای
حخت بیلی که لذت همان ملکه خدمت حخت لذت با طبیعت بر کافر ازار و یکیان الهر خود نهاد
بلجای ای
محفوظ منصود آیه حخت در انواع نعمت و لذت شاهزاده افضل نعم و بدار رب آن
حجهت نسبت و دم در دیدار الهر بی جهار ایمه با چوچه سند که در سایه بکبار ای ای نعمت غلط
برف نگه دیجودیکه سند که هر چوچه برف نگه دم خاضر یا سند که در روز بر جهار ای ای
شغز خانجیه دالو شده سند که اراد کردن نازص و عصر بخشع و آرایب بر دعیهم در حفل
و دیدار در مثل ای ای ددوفت مر ناید و جم بر کاخ اخراج ای ای هنر لله غلامه و کیان سهله
با سند که هم لحظه ای
طبقه سینه سند که مبدی ای
در آنجا کسی کسر نور و درم دو با قوت دم دلار بند و نیم در در عره محبت ای ای ای ای
بنویم و جهود که کسی نیست بر همار شک و غیر منش تند و در دل ای ای ای ای ای ای ای ای

آنزوه لبینه و نیست هر کجا بجای خود خوشنود است و در حال بازی خود را از
 برآشید مردمه لوجه که کامرانی میگذارد مکانه در دنیا نه در هشت در بحال خود عارف
 برآیند که حسنه اند و صفتی بحدی خوب دیگر نیست و هر کجا چندل زیب میگذرد که
 راز کامرانی خود نویسکه دیگر نداند و صرفه از خود خود است برا او جهراً میگذرد
 در بحال اسلامی خود که شرایط طهود هر کجا برآند و نیمه از خود فخر خود میگذرد هر کجا
 چندل استخواز در لذت دیدار مردمه هم خبر سوار اراده اموش میگذرد و نامعجم
 دیدار ابرار خود نیخواهد بخواهد از خود خسته شود در سلا بازار بیند که نیاف رود کار
 همیشمه نزدیک و نیم کوشش شنیده عیاشیه و هر چه خواهند ملأ به لازم حواله شاد از خود
 صور نهاده بسیار خوب است هر کجا بهر صورت غریب کند در این صورت در آمد و در این صورت
 برآید و خود از خواهانه میگذرد که خود را هشت در بخت افتد و بیند این خواص
 هم از قدر و غصه شود و با هم نیست کند و بگویند کشمار اشد که حال بر جا و کمال
 بر کمال عفی نش جواب کوئند هم هیئت اول رسیله بدیدار بیت
 فائز شود در زرب اثمت کاه کاه برآصل خسته در خانه ای ای نیز شنیده
 و بین ایده جاک لی مثل اوضاع ای ای بر عیات منش و مزف کرد از هشت در خسته
 ساعت نیمه ای طبیعیه نوع بیشم بیکلکه بیدار آمدی هم اور شاخه ای و بر کهار خود
 ای ای خوشی ندو طب ای ای ای ای دشمن دکمال از بیشی مرد
 در خسته هم خاده هست که در دنیا خیزد خسته طویل بیشم از تبره کار او کوئان کنی
 اطمینان ای
 هم کله خود را هشت و بیفعی مقام ای ای

در نیز خوشحال دخوبی ادای از خود داده است **اللَّا خُودْ جَانِبَهُ دَرْوَنَاهُ وَمَلَّهُ**
 خود می خوب می زند **مَرْسَانَهُ وَسَبِيْعَهُ لَكَهُ دَرْجَامَهُ** مردار رب الغت **حَمَّارُهُ**
 نفرسته کانی بعضی خوش آوزنی **خَرَحَتْ سَهْلَهُ افْتَلَهُ لَزْ مَلَّهُ دَحْضَتْ رَأْوَهُ لَإِنْهَا**
 که رب **الْمَسَاجِ** کشید صفا و کمال او ر حاصم **هُضْسَانَهُ طَرْفَهُ حَالِبَهُ لَزْ دَعَوَهُ**
 زوف و غوف **هُمْ مَرْسَهُ وَدَحْبَتْ كَبَيْهُ لَيْزَنِيْهُ مَكْوَنَهُ كَهْشَنَيْهُ هَمْ رَصَبَهُ**
 لازمه دینه **هَلْزَنَهُ** که بی خوب رفته اند باکه خورد سالمه اند و هز زین
 که جند خوب هم عاقبت بر دینا کرد پور ما هر کسی که محبت دمو افت صحبت **مَنْزَهَتْ** در فت
 و سعف دینی و علود رصده زارد در شفاح او خوارید در لد و بعد که نیز هشنا و هر کار
 در بینه ولذت **هَكْبَارَهُ رَبَّ الْغَتْ** در روز شجاع طلب و نیز که از مند کافی نمی
 آبابی خلیع د آرز در شنا را با دینه است کو بشه الهم **هُمْ مَفْصَدَهُ دَرْخَاطَنَبُودَهُ كَهْشَنَهُ**
 و هزار لدر رجه اور د از آرز و د راغبات کردین **الْهُمْ مَفْصَدَهُ دَرْخَاطَنَبُودَهُ**
 که زنده از بن طلب **لَهُمْ حَمَّ خَنُودَهُ كَهْشَنَهُ مَدِيْهُ لَهُمْ كَلَافَ وَلَهُ آنَتْ هَمْ**
 رضا مند خود فزود مر آرم که بعد از لذن احوال خوشی **شوم از رکت ای ر فرامه**
 اسنوا در فوارله بی دزدار و اوح و حبم پیدا شود که نام **لَهُمْ هَشَتْ رَمْفَالَهُ**
 چخ غبار را کنی بهم و خدم اهل هشت سه نوع بمنشده بی ملا کجهه رسید رسانی ایش
 و دھخت **خَرَجَهُنَشَنَهُ** هر چه از آنچه ای غذای شود داشت **رَسْتَهُ دَرْجَهُهُ اَيْهَهُ**
 آنچه ای **رَشَهُ وَهَجَنَهُ لَلْرَشَنَهُ** لی بیغا مها اسا دمهم تا هر با نام محبت و در ایه مدد
 و د مر **عَلَانَهُ** که خلیع سه علیجه در هشت بیکنور حوت ایش ای هبشه هر بک عزیزه
 د منشده دانه کار خود را رسک فرو رخنه هر طرف میگردند و سبیع اولاد ضعاف

شرکت نهند که تبر خدا صلی علیه سلم مطلع است خود دلیل خدمت خود را در حجت
 و عار لاجابت رسیده فرنگی در ایران بعده کار کار روزان افزایش داشت که بعد از
 بجه بکلم تکلیف را نه جایز شود رسیده اندیشی لغای را نه مطلق داشت چنانچه
 مردم را از نه و در حجت گردانید از اینها اینجا را لازم داشت امیدوارم متعال
 آواز شرکت بعلم در دنیا باشد من عذر فهم میسے لازم از اینها داشته و حجت نه
 باشد و نخست داشته آغاز حجت نه لاعاصم بر افضل ضرکاره و لارشد و لازم عبور کاره
 و لازم بدل اند که حجت داشته اینه برادرانه اسخفا و نواب غالم کشند و نه استخفا و عاد
 غلبی نه داشت اینه بعد که شرکت با اصرار مکافایه برگردانه اینه محبوسی و میشود میسر
 عاصم و عوت تبرگارانه رسیده و افعال اینه کرد اند نه اعمال نکب نمود اند بکلی خود
 بهایم در اکلو و نزب و صاع و طلوع شی عرکه زند و میخواست که ببر موضع رسیده اند
 لا رسیده راعفل ارجوی اینه سفاهت مفقط العارض و صرف هشت برایم و هفت خود
 با همانکاره اینه ها عنوانه در حمام اوضاع داشت اینه اف نام اینه است جای اینه است و نه
 نا اینه ای و حجتیم لخواه نهار سال نه لبی اینه لار و نه خوش کفار و ندشت عده
 مرجب ام زرده ای و سبل ای خوف ای ضعایب نیز و نظر کنه هشت داجانت دخانیات
 هشت قلو میشود لآن قع در آمدی در اینجا موجب نیز و نیکی خاطم میکرد و درین
 کمک نهایی میتو باعث هشت دباصل نار کلام که لابو برگردانه هشت داشت هشت
 داشت که دند ای دلتو باعث ناریشی مرآید و بعد این کمک بحفر قفل ای هر
 عنیت او در ای ساع ای هشت در آمدی پنهان هشت ملطف میشود و در بعضی رو آثار
 آمد ایست که بجه از معمم تکلیف رسیده اند با رسیده اند و فیض و شور یکه باعث خود باطل

تغییر ناشد ناقله و با پائمه اند لکن راست خبر سهار و دیگر آت این تغییر نهاده خلاصه بینه
 که در این فقر سهار لای شهربندی به مفهوم اسامع و امانت بجهت این تغییر نهاده اند
 لغه را حوال روت نموده و میخی نزاعت و دیگر اساله دیگر آنست مغایر لای بر آنست نهاده
 از جانشی هم کمی کشیده کرد و مغایر از آنست بحضرت خواجه علی بن ابی طلحه و مکنن دار
 نیزه کان فرستم میباشد که این دو نهاده هر توسرد و کار و خانه اما دو اقواف ائمه بر در این که این
 طبق تغییر حکم شود دیگر نمیزد و کار شما همچنان که حکم میباشد مشارک شوند ای حکم شود و نهاده
 در آنستی که هر دو اند از بر حکم ای خانه شرخود و در اینستی نزدیکی نزدیکی نزدیکی نزدیکی
 عندر نزدیکی خدا اند اند ای اینجا طلاق اینجا طلاق ای اینجا طلاق ای اینجا طلاق ای اینجا طلاق
 عذر نزدیکی خدا اند اند ای اینجا طلاق
 عذر نزدیکی خدا اند اند ای اینجا طلاق
 و بر سلام که اینها اکثر احکام فرا طلاق هر ماقصد اینها بجا ای اور فده هر یعنی اینها
 در دنیا طلاق کردند که ای این جو حب و فراموشند و لای علیه ای اینها که نهاده ای اینها در دنیا بودند
 ای اینها که اینها طلاق و همچنان در سوم و بیست ای اینها طلاق هر حال ای اینها طلاق و همچنان
 ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 که مثلثاً آدم داشته خواب و خود را که مکلف نیزه ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 که نیول میکردند که ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 که همچنان که بینه آدم زیان مکلف ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 و عقاب را خواهند نزدیکی آدم فرمودند ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 خواهند نزدیکی آدم فرمودند ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان
 خواهند نزدیکی آدم فرمودند ای اینها طلاق و همچنان ای اینها طلاق و همچنان

آن مالک حبخت که خسال چو تعلیم الدما آدم عمل السلاخ شده بود بلکه در کرد و دلار چشت
 بسیور عیا باز هند و بلکه از نیز من فی و فیم آمد و فریزشت میگشته و بعزم حبخت در نهان انجام میگشته
 بنفوذ بسیور ز آس و لرزال دیلوای اینهار ارم بسیور نیز آدم اتفاق دز خجالت میگشته
 من زل خود بنفوذ و قول بیانیگشته و بگشته و الشرا عالم و بمنیر مرحد شاهد و ایله
 و آبه کار به و ما فرق دانه فرالا ارض ولا طار لظرفی خاصه الاجم امثالکم با و طلاق ایلکت بخشه
 ششم ایله ریهم سحر و شد و لالر میگند هر جا لو دار اینز خرسن و نص صر ظالم ای مظلوم میگذرد
 از کم نوع مثلاً اکنر کاو شاخ دار و بکر که شاخ دار بود با ضعف لعوان داشت ایلکت
 شاخ دلایل فویلای فوت دنه که اتفاق خود بکرد و بعد از لایل اینز راه است و در روح
 بلکه خار حبخت میگزند ای املک لله خدا آدم بود و شده اند در راه ایل عالیه و ای املک لله خدا جانیه آدم
 نیام چنیلی مذکور شده اند در راه ایل و مکر از لار در خار حبخت آیینه بنفوذ و دجه خا
 در روح حبخت نزد خاله از شوریزت یک نوع لذت فر ایلکند و میانی در خا ک ز میگفته
 جاسکه خا ک دنیا نجف میگزند و صورت فحو کشتر خا ک دنیا و آنها آنست که آیا هنار ارم را
 بگشته را بیکار ایل ایل هر میگند و ز میگند مثل میبده شیر ک ز میگواد در غذا ایل ایل
 صرف میبا زند و ایل و فیضه کلام هر چهار چهار و نزد میگزند خا ک ز د در صحاح ایل ایل
 هم ایل
 مصفا کشته در هشت بروند و در ایل
 حاضر سازند که با هم خاک نمایند و بر کیه دیگر محروم سازد و بیلاک سازد اول ایل ایل
 ایل کتاب نمیگویند در ایل
 بخوردی ایل ایل ایل دنه بدری نوع خا ک میگوکرد که چند جزس ایل ایل ایل ایل ایل ایل

مشگل از جانور لارک حضرت ایوب و نافعه حضرت صالح و سکب اصیب کهف
داز سامات اسطوانه حمانه و لازم کنایات بگویند و کوه طور و صحنه بین المقدسی باشند
روضه سجد نبو در میر آیت اینها را اصول سند بدراخ شنیده و صفا و رحرا و حرام
بینشید داده لغزه در بینشید در آزند و همین شفاه در آزند و بالجمله بعد از فراخ روز خشم
حکایت که شفاه هزار سال مدت دارد و بعد از شنید سنو هنارسی زخم رو در خود رفته
منثور مخصوص کلم مجید و احادیث شفاه لکه اهل احبت به هنر نعمت وزریاوس داخل
غذا لای تخفیق و شدت و شستای ابد الایام داشت هم قضا نبند رند خوش باشد که ای علیه
و پیر لشکار اخانه را لشکر لشکر از ای اهل انجیات شنیده و لازم غذای دقت محترم خود
بینشید رساند و رضایی در دیدار خود روز مرگ رکن شیخ جیمه خانم البیرونی و اصیب الطاهر (المهندس) چشم

وَكَمْ دَبَّرَ رَحْمَةً الْأَمْرُ بِهِ

شیخ اللئیم الاجر الاجمیع بدلکه شنیت که خلا الامر رجید با انتہای لآ کلکت آلمحمر رئیس
کیک مردمیه از لئے دلکه صدر میره البت و نمائیت که ذات مقدس از جهت حج خلا احصار ای
و همین شانست که معصر ظهور عالم کردیده مجموع عالم را هبست مجتمع خلا داد از ارتعان احادیث
خلاصاً افیضی کرد و اند و این مردمیه حامی تبریز به کلیم الشر و نیمه روم و فصاعل بعلیس و
حر سانه و مح و اسد و مادوس و علوم اساسه و سفلیه و طبع و در کیاسه لاصھنست رئیس فارس
بر کیک مدکر رسانید و سمعت با انتہای که از عقل اول ما احصی موجود است دل زل با ابر لطیف بولن

و در بزرگ عیقون و این همه مشارالله به است که بعد از این شان خوشبخت نیست
و بحالش آنست که سخرا که خانجی که نشست عبارت لزوجیم بود از از این مادر
و در بزرگ و بشه و حدودت و فتن سخت بکسر عد از این شان و همه دیگر نشست که و جود حمل
عبارت از این شد و دیگر همه بعیی ماتجه دلیلیست قبل شد راست و ادب و نزد بر مصروف میگردید
و جو زمان فخر فضار عده نقد بربر و کند و سکوت و این همه لاخ بیشتر این همه دیگرها و جایی هم اصل
نمایند پس هم و مشکل نداشت از طور این تحدید کل این هم یا فرشت اشاره باشد و این و نهاده ملکه و سلطان
در لنجاست این همه مشارالله و مخبر است لاحظ و لاقرئه الایما این شد و حمل بخشنده کوچک این را حمل
سچایی و فوته عبارت از میدع این نظر است که لر میاد رسلا فور و صور نوعیه میگردید نیست
هم تغیر لازم کات و سکن خیابانی و رو حمل و مکانی و خیابانی و خیابانی و نزد میاد رسلا از زور ملکه
و عنصر و زنگ فونها مثل معس و باصره و غایبه و مآخذ و مانند لر فایم خوشحال نیست متعاله
که عواد لفته بعیی ستر دشیست و این را لازم دارد سه لسی اعمال ساسه در مردم
مغفور میشوند و سنور میگردید شنیز شار بحیل این شخص در بیرون درم و کم کردن و مذکور فسحه او مظلوم
مغفور و سنور میشوند بزیب کرد اینست مصالحه غبور و فواعده و غیره بر فعل همه اونا قائم
میگشان این فواید و مثنا پوشیده کار و داخلا و سنور میگردید بدل اینها خلاف صالحه
و کند در این مصالحه این سنور میگردند خیل از این خود و خود را بخی خود و صدقه و الفرقه کمالیه
سیعه خود و دیگر در هر همه که لغفور بر لر نشست و بعد از لر بیکوم از جمجمه که مراد میدارم
حدب کنند اینها بحث است لعل از خود دیگر است لآنها بر خود نا از قرب و اغلب از این این این
کرام و از این همه تو درم این خود بیشتر هم خود در ذات تو بر این بعد از لر بیکوم
و عیب علیه یعنی باز کرد بر فرنیه چنانچه که با این از این داشتبه و ماراد خود بر خود بیشتبه

از در فوج مبکر دلپی الی محظت از زسلام فرستاد امینه فردان و فرصل
 کمال نا بی مصلی سایغیه فوج کرد و تقدیرات عمیق باختی نسبت خود را (سلام)
 فرستده در مقام اتفاق از دفعه آلسایه ارس سه آنچه افول انوار آنچه این دفعه
 دال الفا از شعره سلام ادا کردند مرآید الشیعی علام محمد دبارک دستم ۴۰

بسی از از از از از از

غضه جائی محبت ایا ملات خانه	جهت دنبی خالد این نهضه و برانه
کفت با خواست بایاد است فیانه	حال دنیا سربر بر سیدم از فرزانه
کفت با غول اند باو یو اند با دبوانه	کلم ابن ماراجلوی فائد روزبهانه
سر فرازی را رسید در یادی مروانه	هشمن ناسنایی زک دنبا لگند
سیم عقل در چر جائی فای خانه	بر مثال تو ز بر قشت و فصلها
نانگر بر پشت دست خود زنی ذماده	تو شسه ایمان نداری خفه ای خاکه
بر سرت شکر مکرا بد شوی جرا نه	انوان تاریکی و سنگی و نهایی هم
دشت مصل ندو رتا سندت ندو	تکار فصل خدا در صطفی کرد شفیع
در برد بدر بر خز تخفه نه ایمانه	گزرا است آرزوی بالقوی کیا
گزو بخاهمی کربا می خفرت دخبرا نامد	با خدا و نزهه کشون بزر جهانی گذشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۷

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الْأَبْرَارِ
 وَلِكُلِّ أَئِمَّةِ الْمُتَّقِينَ مَدْلُوكَةِ الْمُخْتَمِ الْمُرْجَعِ
 ذَكْرِي وَدُعْيَتِي وَحَفَاظَتِي إِذَا حَادَتِي صَحِّي كَمْ نَقْلَ كَرَدَانِي إِذَا حَمَتِي
 صَلَوةً الشَّرِيفَةِ وَسَلَمَ وَإِذَا سَخَنَتِي عَلَادَتِي بَنْجِي اسْتَحَابَ كَرَدَانِي إِذَا زَلَّتِي بَغْرَ وَدَوْرَ كَهْجَوْ
 تَبَانِي تَهْلِكَتِي فَفَرَّ حَمَرَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَى أَصْفَاهَاغُونَ التَّرْزُونِي فَرَنْي فَلَالِي امْرَ وَائِمَّي سَيَّدَي
 بَلْحَ الْأَبَرَارِ وَمَهْبَاجَ الْأَنْوَارَ نَامَتِي نَاخْوَنَدَ كَالْأَمْمَوْنِي فَرَوْنَي سَيَّدَ كَالْمُنْقَوِّي
 بَابَيْهِي دَرَهْمَيْهِي بَيْنَهِي وَلَكَلَّهُ كَرَبَيْهِي دَرَخَوْفَ دَفَاعَيْهِي فَيَمَسَتِي دَاهَلَلَيْهِي
 بَسَّهِي دَرَسَّهِي حَرَمَهِي دَعَادَهِي كَرَمَهِي دَرَصَفَتِي سَيَّهِي دَاهَلَلَهِي
 بَسَّهِي دَرَسَّهِي خَرَمَهِي دَرَخَوْهِي بَسَّهِي دَرَمَنَهِي كَرَنَهِي دَاهَلَلَهِي
 بَرَبَّا دَلَوَنَهِي دَخَرَدَنَهِي كَلَرَهِي دَرَهَلَهِي كَوَاهَهِي دَخَرَوْهِي كَلَرَهِي بَسَّهِي دَاهَلَلَهِي
 كَهَارَدَنَهِي دَفَضَلَهِي كَلَرَهِي دَرَهَلَهِي كَوَاهَهِي دَخَرَوْهِي كَلَرَهِي بَسَّهِي دَاهَلَلَهِي
 مَاهَ دَهَصَ الْمَارَكَ بَبَهِي دَاهَزَهِي دَرَخَنَوْهِي هَرَدَنَهِي بَرَلَهِي بَاهَسَزَهِي دَاهَلَلَهِي
 كَرَنَهِي لَزَرَهِي دَعَهِي كَفَرَهِي بَبَهِي دَاهَزَهِي دَرَمَنَهِي غَيَّبَهِي بَاهَسَزَهِي دَاهَلَلَهِي
 كَرَنَهِي لَزَرَهِي دَعَهِي كَفَرَهِي بَبَهِي دَاهَزَهِي دَرَمَنَهِي دَاهَلَلَهِي كَرَنَهِي عَمَّهِي بَاهَسَزَهِي
 دَهَشَهِي دَخَلَهِي دَهَبَهِي بَاهَسَزَهِي دَاهَلَلَهِي كَهَمَهِي دَاهَزَهِي دَهَشَهِي دَاهَلَلَهِي
 بَاهَشَهِي دَهَشَهِي دَاهَلَلَهِي بَاهَسَزَهِي دَاهَلَلَهِي كَهَمَهِي دَاهَزَهِي دَاهَلَلَهِي

فالشروع اعلمونا نحوه الدليل وله ورثة وفاحش بحكم ونهاية
الآموال والأذلاع كل عنصري أحب المفارق بما أنه تم بفتح قراءة بعض ملوك
خطابي في الآخرة عن ذات شدّه هز جمداً من امرئ ما خدار تعاليمه فتح طلاق
ومنكم ما شد بازركود ما ولهم دواليق ما زركود ما منفط بصيره سمعه ودوره
دواليق ما شد داربعه ويزد بنا يحيى بنت زمان سنت كفل آرانی سنت بوفا
وبيزد بنا فتح كهدن مدبر خورك شجاعه ونسب فتح كردن بساده ماك دفتره
حال ابره بنا يحيى حابه انت ك بيايد لازماش وبيزد در خاک زهر فرار عجم ودرگ
انداخته بعشقه بوده باره را پس باره بامداده سرازره ملشیده ورسانه
هزارع شادر ووزراعت او رسار خوشی لد حکم خود لازرعت شهیده
ودور روزه من غذاب سخت دور زماک وکیه سنت ك صفت جباره بمحبته غیر جباره
پیازه وله بوع ووزت وفتح كرد هجه كند و معاشر ائمه عم شاه محمد بصفته رسول الله علیهم
انهم عاشی رضا الشرعا نه رهایت مکند از رسوك صاحب الشرعا وسلام لامز خود خبر فرزنه
زمیمه بستراشد و زراز و مرعد زیر عذر زرا و بیزد و پل صراحته شهیده هزار سلطنه
هر سرم زخم بکشند که از مو باریک شردار ششتر شردار از شب ناریک شرک شرک
غوله کرد و خلوه و لیخه و آخر بسیار حاضر کرد و خلابی از بر بیکه و شیکه که ما
وازهست فامت بر زانو بینه و نقیقیه که بسید بینیه بار خدا باملا از همزخم خلابی
و با خوبیه و لذیعه نجوا همین و بر مالطف کلم اکم مدان که در از ورز فاضر خدار تعالیم هم
در غوت نکرد و عذر نه بزید و حاره کز رسکم کلم در عمر خود کرد بهم دخونه بهم و گفته
خلابی بشهیده بامیمه که اما کامیمه بدمامه اعمال اولیه شهید در لار و زنامه ها بر اعمالیه

ام زینه و بند آاه از ترور که فضحت و رها شود آه بدل ترور که خیل و پیشانی بود بعد از
 ندا از حضرت عَتْ در در که ~~کل~~ خسروی در حشر کاه حاضر که داشت ~~کل~~ در ماده را بعثت
 حاضر آمرود و پرسید چرا چن که بتو جنگ زد و رسی ~~که~~ حضرت عَتْ در در هم سخنی داشت و خسرو
 اند از ندیپی و در در که باز ندیم ها در دنیا صلاح چرا که بحالم خسخ نوی بهم پی
 حضرت عَتْ در در که ام زینه که نزد در هم زخ اند از ندیپی و در در که باز نه که ~~کل~~ در دنیا
 از حلال چیز از کلیم و عکال چیز از کل خدام رفاقت و در هم از مرد در که ام زینه داشت
 با در حسن سد بر حجه که از کجا آورده و مکلام حافظه کاره خسخ اسخا آورده باشد ~~کل~~
 از در سوال ائمه از اینهم خویلها بجا او پیش ام خلاصه باید اینکه فرزند مطلع علیه السلام خسخ با
 چیز از کلمه و سیرا و غیر خود که بورخواهد ماند خسخ و عذاب و شما از شر دنیا از خسخ
 پناه باید حسین و لقمان هر فر پناه بتو بکرم از دنیا پی از غافل نوچ ~~کل~~ باز و همکنی
 و در فای خلوقت مریم پی ابودرد ام رضی الشرعه لفت که ~~کل~~ ایتی ~~کل~~ مرتبت ~~کل~~ الله
 طال و سایم و ندان خسخ ~~کل~~ خسخ دنیه الله نور رسید هم از غافل هم برصد خسخ ملک
 و ندان خسخ که ~~کل~~ ایتی ~~کل~~ خسخ دنیه هم بر او میتوانستیم لعل بد من فیض خسخ و ندان خسخ ~~کل~~
 از در خسخ کشیده داشت رضوی ~~کل~~ الشر علیه سلم فیض کله دنیا طوفان ده که ~~کل~~ خسخ او نیز
 و علماء افضل تقویت که اند هر کس خسخ که خدا یعنی قادوس فرق و علم و مدد کی او خسخ او نیز
 رضوی ~~کل~~ علیه سلم فیض خسخ دنیا کیسی خسخ کند که ~~کل~~ افضل یعنی و الله در دنیا کی خسخ کند که ~~کل~~
 در دنیا کیسی خسخ کند که ~~کل~~ خسخ دنیا کیسی بود که اعلم شیخ دنیا کیسی ~~کل~~ بقیه شیخ
 عبد الشریع ~~کل~~ افضل لشکر لفت هم در در فرقی دنیا ای حاضر که داشت ~~کل~~ پیش زنی
 و در پیش زنی دنیا ای از زن و آدم بکم و ملزی بر بینه بالا کشیده ~~کل~~ که ~~کل~~

ترسد بعد از آنند آله هر اخلاق نوع صفات ای امر مسته ای که کومند نتوارد بالآخر منها
فرمودند نبود امر عجایبها ای این دنیا است خیر شادی ای فخر بزرگ فردند علاوه بر سکون و متع رخچانند
دو ذمی خوبیها بر قدر مفهود خوبیها ای این دنیا است که محبوش باشی بعلیس زلی خوار عالم درسته
ای این دنیا ای دنیا بر قدر خوبیها ای این دنیا که البته کجا ای این دنیا است فخر ملذیانیع فخر نداشته ای این دنیا
و عجم نولاله که هم نشد ای این دنیا نبزد در هم زخم ای این دنیا حرفیت ای احمد روشنی
پیشی های روز بشید رفورد که فصل هاراد با او انسان هست کرد ای این دنیا برادر
خانه ای ای تو در دنیا خشت بر زک مردم کاشتند بعد از آنکه کرد نو جشن فراخ بود بر زک
رشید پر کلت و لفت که بست کفته های حمام بجز ای اور راه آمد که عجیل السلام سه
در سه ای ای مردم فرنیان بر داشت ز رسیدند مدعی عجله السلام فرchedا بر میان ای این دنیا است
که شمار احلاک میکند ای ای خاکمل داشت و ای ای شه نقوله همراه عجیل السلام بعده روح
کی رفشد خبر ز دیگر شیر رسیدند میکاران شناخته ای ای هر یاری طعام بیار و خیر لام دلظر
طعم رف ای ای شنی و ای ای شیدند و لفشدند در نیم هم خشنیدند با او فرمود کنم لفشد خیر
طعم بیار و لای بیشم نای خشت ما هر یعنی نام لهد در طلز طعام رفته بیاند شبه ای ای
هر یعنی زبر و خود هم خونه هم زدن ای خشت ما نهان بر میکنند ای ای زبر آلوک طعام اور
پیشی ای ای خورند و ای ای کشند بعد طعام زبر آلوکه بخورند ای ای طعام و دند ای خشت
بر جا همان دعه ای ای عجله السلام بایرس ای ای هر رسید هر رسیده هم دیدند لفت که
ای ای خود خشم کند و خمور حار سکم روز ز رسیده عجله السلام فرchedا ای ای قدر
آنکه هم داشت در می خوش بیش شناخته کوشی معلم خود و ای ای دیده که منع مو در
در هر شی کی ای ای مغداد عقر که ای ای داشت خدا باید هر یعنی کی رفشد هم داشت

باور راه کند خرم کلای مقدار عرب و سرمه مانده لک نزدیک جنگل دخانی قلعه با در خمیده
 پس ماده که بنده فرزانه فرماز دخله دکرد که دینه اللاح افت آفریده اند سعی راه صیغه العده
 بدل خدار قلعه لا پرسنجه فرستاد لشکه بعد از آنکه شملای هم خروزها رسی خوله
 مگر داریک پسندیده ما فنا کی غصه الا خوار ز مراث عنده گفت که در فربت فردین ام که خدار
 نهمه لشکه ای فرزند آدم خدار قلعه هم اموشی پسند خشمای اوسنی نزدیک دیگر از فرزند آنم
 نهایه اوسنی که خله از اوسنی نزدیک دیگر ای فرزند آدم در فربت که داریک
 فرزند ای دکه اندک فرزند از ولی سار تا هدوه خرگش که جد گشید و بنام طهماسب که دید
 که دینه فارسی سنه خرم بایقی ای فرزند آدم که راهیست که هوسه در لایه با پدر فرد و هفچم
 که هوسه پادر کشیده و فربت سنه خرم بایه با گذشتید ای فرزند آدم امید فود از است و عزیز
 لیاه رسیده و نویز زندگانی ای فرستاد خرم ای فرزند خواره دلاه مهل خوله دکه شت
 نهیت و حلقه هر چهارده شاخه ای
 خوش بده شهابی و خرت شوهد نه العبد لکه بسته بزارت که از مشرق نامزب مو مکار
 که دو خبر و فریاد سد که که هاشم للاوز دینا بقدر قوت که ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 و دیگر ای و دیگر ای کندی و ای بود سر اکنیم ای لفوره دل برک به که کار فربت من سخبا
 هست خوله دیبع خرم در از ای
 خدار قلعه در ضار او خرم ای
 در لیخ خوف فیث و ای
 شیوه عجم ای
 که دیگر فربت من سه هست و هر چهارم ای ای

نَسْنَاءُ بْنُتُ مُعَاذٍ

درست محلیاً مکندا اول نبزد نراز و حم و فتنه که نامهار اعمال لفظ ران شود بعضی
در دست است و هند و بعضی در دست چپ و خلیفه شاه خواندنی مشغول سواد سوم و فتنه که
غوره زبانه هرزخ بدر آشند که موکلایم برگزانت که بر وزیری است اینها باور نقد
الغایه عالی بر سید با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صراحت چیز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خود
باشیار ضر الشر غنیمه اصل اطهار در هرزخ کشیده اند از موبارکب رست تک در نبرز نزدیک دار
مشتری پرورد و جلا ایا شد و همچو روسری کردند بعضی هم رفیعی هم می پیغام
اپ نبزد و بعضی آنسه و بعضی مرافند و مر جزیره نداوکلیج که از صراحت بکذلک عوام شد
امت فرمایم و ملائکه بر جانها اسناده اند با اذ بلند امت ملاد عقا و کوند اللهم سلم
رسول و مخصوص التعلیم هر که از صراحت کل مکذلک در هرزخ افتد باز رسول صلی اللہ علیہ وسلم

درینه عقیقیه بیان و زن نهضه هر که از صراحت عقیقیه باشد نادار عقیقیه بیان باز از و در مکاری
از ابیل ده قدر و همچو از این نشیب و ندو بر دست حکیمیت برداشته بیعنی از نشیب و حرج از خوبی در نایاب
درینه خلوت از دنیا و دنیا نشیب و ندو بر دست حکیمیت برداشته بیعنی از نشیب و حرج از خوبی در نایاب
از گویی صراحت دنیا و دنیا نشیب و ندو بر دست حکیمیت برداشته بیعنی از نشیب و حرج از خلاصه
بدون از این نشیب و ندو بر دست حکیمیت برداشته بیعنی از نشیب و حرج از خلاصه
از نازک حاشیه که از اینجا خلاص شود مکذا از دنیا و کنه از حاشیه در همزمان خواهد
بر سریم از روزه بیشند از روزه ماه بیضه المبارک شنیده بیان از اینجا مکنده
و کنه از حاشیه در همزمان خواهد بیضه بیان از اینجا بیشند از روزه
کند از اینجا از اینجا خلاص باید و مکذا شنید و کنه از حاشیه از همزمان خواهد
از غل جذب بیشند از غل جذب بر و جهش رع کند از اینجا از اینجا مکنده
و کنه از حاشیه در همزمان خواهد بیضه بیشند از خوبی که بیشند از اینجا

خندک و راه است و نزدیک مازکر کلم للارن عت یکعب الاحبار رضی اللہ عنہ روا
از رسول صلی اللہ علیہ وسلم حرج یعنی وشنفه لازم باز که این امر به سب
هشانه و شنی خیم کرد اند بعضی در خود اند کسر بالا این اند خیم روز فرامست غیور
هوای فوج و هایست که میند کو شد پسچایند که ماعیند ایک خوبی داشت و یعنی نه سیدم
خانم بیو و خیم زرخ زدنی خود که زن کیست باید از هنول للارساد رعایت داشت
برول یعنی
ترس بینند که
هم بغیر و صدیق و شنید ملائکت اللہ بر جمیع برادران و زنان اند و جمله خانوں کو بندی بر
از نویم شوام الاله مله فی ما رسی ناجدیز برایهم حلیل اللہ علی السلام انسیلو
اسح علیه السلام بر رلا و بر لذ فراموشی کند و لکه الہ حلیل نولام بغیریان غیریان
و با اسیلو و اسخیر رخص خوار مکن از لطف کرم خود موبی قلواۃ العلیہ مینو ما الہ للا
خلاص فی و با ایار و بر رخص خوار مکن هر یک بر نفیس خود رعایت کند الاصغر و بھی صفو روند
صلی اللہ علی و سلم که اد منور شد از ما و در از لعلی ایت خود شد کند عبید اللہ
عن شریعه اللہ عنہ مبلغ که در در رفت خیز حمار و گشتی اول ایت در هشت روی داشت
و شنفه و حمیت در حرج روند ایت شنبه هر لذ کرد که سیم از خاک شد
پیش شود بیانم اند و گرفت حمام لک شنید که الاحسان کند ایشان اد می اند و ریا
با شنید و سایم و حاریان بآجیم بعثی و غوفت و رسوایر بیند که اد منز و ریان ملکه اللہ
که ما از این نو دیم حرج نه لد هشت ایبد و ایم و نه از حرج زریس دلیم امیر المؤمنین
رضی اللہ عنہ مبلغ که در رفت شنفه از میر اتفاقاً حاضم از خود طاعت اور ایشان
که مدفی و نیک او شده کم آید او شده کو بند خیکب ذرا هشیک بیار نامیز لکه نور را بر شود
خلاص با یکی ایل روز نیک و بکار او ایشان که بیه لایاد سنور بیرون نایل بسته روم و ذرا هشیک

۱۷۸

از اصل فرایته خود بیارم ناخلاص بایم خرچا دستور ره در او باید و باید همانند
و یکه امر مادر شفوف است فر زند رله نولام که در دنیا لازمه لا هست فرمیده شنیده و بوسفت
و هست سکر در لاز جعل آفته شفاه میده شنیده اکثر اینست محن جم بیک شنک که در می
ناخلاص بایم و لاز هر زخ بر هم بدر که فر لایه سکم و فر از نو محنا هم فرمیده اگر
پا فراز کلام و بکسرانی سکم بعده کشی مادر بعده که امر مادر هست لاده و در کم
دشنه بود و به آزاد و از خونه لایه در خواسته و پیر فرمی بسیار رئی و شفت کشیده اگر
محنا هم بیک شنک اک عکت نهاد اما فر از هر زخ خلاص بایم نادار که فر لایه سکم
و بقیه خد کافدم نزا کنم همچنانشی للبور و خواره رفعه کلیه بکفر ترینک
ملعنه تکله بعده پیشی زن باید و بکه ام زنی فر شوهر نولام در دنیا روزها و عرضه
با نولد رهند و بوسنه بتوشقول بوقه و لاز مادر و ببر و خواره لایه سندار میدهشم و بخت
پالیه نو اخبار میکنم اکنکه بکب ذره نیک محن جم اک ریشه و از هر زخ بر بانی زنی بکه
فر زرا کجا بوم و زانی سکم و فر بایک خود رک فدار لام بسی اگر مرد فرمیده شود و
از شر مند بکه به نژاد و کاه حاضر شدی تکله و سر پی اندانه و ملیره زخ نیزه
خونه باند اید امر شنیده فر بچه اکنکه هم بسی اور در کرد لایه خلام شوهر غمی که
خدابان تو را نامندر کنم همچنانی بفر بایم همیشید اکنکه تو خدا اذن اک بچه در جمی و عطیه
اعلیه خر نو که دستگر کند خفا زن دهد هر امر بیه فر خیر لایه اکرم در جم و جلم
الشنبه خواره دنیا بتمید که مشغول بندور در فشار فرنی هجینه ناما و فر نزد فرقه
حرجیم نو در در دنیا روز که ار خواره رضا، زن و فر زند خرف که در رایه ام فرد بیک
دست نیکرند اک نهفه با نو نبولا که لخو سکنی بیشی فرم آور در در از ز جهن خوشی

نرا نزد او باشد که دنیم الہ را صبا نم نو خداوند کر بیه در جهار آفرز کا دلو سرمه
بکاره ما نکبر بر جمیت البنی و آله اجمعین ب سبود در بیان صفت هر زم اند
قال الشیر علیه دلیل هنم موعدهم اجیر لهم سبجه ابواب بکفل باب ششم جز تقویم
آتوی خبره رض اشتر عنده روایت مکنده از رضوی الشیر علیه سلم که نزد اسلام روح نافعه اند
نارسخ دنیارساند که نافعه ناسفید دنیارساند که نافعه اند باشیاه خشخ
شب ناریک و همچنان باشیاه با د رسول صلی اللہ علیه وسلم فرهاد جرسیل علیه السلام
پسیدم که هر زنچ جلویه اک که فرم میگان علیه هر آخذن لذت به اک کتف با رسول صلی اللہ علیه
از لکر روز که آتشی هر زنچ آفریده اند میگان میگان شنیدن و حمله میگفای از هر زنچ
در رانه اند و میگفای از رسرب جبار و فهاد روزگار بین جنین ایش خد
و نجفیه سی بیش از مردم غافل ایش لزی بحوال خبردالعد و بقیع علیه مکنده از دو جهاد و دین
که اهل هر زنچ نزد اسلام و هر زنچ بیانند و هر زنچ کسی بغایت ایش زندگانی در
وقایع خوبی ملک بسید غایب مکنده هست میگنم اکنون ماید ناصیر کیم نزد اسلام و باید اصر
کیه بغایت ایش زند و عذاب کم نشوی کوئند سو اعلیا احمد علی امام جعفر تا ماتا میر محمد
بنام مسلم هر کس میگفای رشت باز نزد اسلام و بکسر اللہ شنید ایش ایش ایش ایش شود
ایش بیش که بار آخوند بازد ایش شنید خلاص خواست باز خونی که ماید با جرسیل صبحی
جرسیل علیه السلام که الہ نور ایش بار آخوند خواست ایش لکشند نا از دنی و دنار ایش
برایش که هر کسی برای دنیا چشم شتر بخوبی همچشم کیه هر کس نزد اسلام و دنار کم نشود ایش
دنیارساند و بکار از خدای ایش ایش خواه ناکاهه ایش شیاه پیدا شود که ایشل ماران باید
هر کسی خوبی که دنیا شنید که ایش بیش نزد جم نزد اسلام دلیع کم نشود خوبی باید

زو نام عذاب فوق العذاب با مانور قید خواسته بی هر کسی که در اینها بهم
 عذاب مزخر و حشمت برآورده باز خدا رفاقت نمایند که حال برای خود خوب و غیر خود
 در حق افسوس کند و دل برداشته نمایند و شب و روز از عذاب خفیت نداشت و از آن پس در
 مخت دنب اصر کنند و لازم نصیحت را بگیرند و شهو نهاده رسانا از خوبی باز روکش کنند و لذت گشته
 نموده را نیست رضوی اسلی اللہ علی و سلم جز جمله لذت گشت که صفت هم زرخ برای این لذت گشت
 با محمد صلی اللہ علی و سلم بدانه خدا و ندعا که الہ بر اینی بر خود نسراهست اکرم فدا ای رسول
 از هم زرخ بور دنیا گشت بمند هر چه در دنیا یا هم بیونی اکرم جام هم زرخ درین ایام و میان
 با او بیزند از بور ناشی خوشی خلده دنیا بوزند و بمند دیدار خدار فعال که علیه عالم بیدند کرد
 اکرم سلاسل که در ذکر این اکریت بر کو ما در دنیا نهاده کوئی که اخشدند و آب کارهای
 با محمد صلی اللہ علی و سلم اکریکه در منبر عذاب کند آنکه کسی مشرف کلام سوخته نزد
 با محمد صلی اللہ علی و سلم اکرم هم زرخ سخن عضم لست و فوادیه بیانیه اکرم سینک در ملائمه از
 هزار سال در لک فرد و بیانیه بزند و هیزم هم زرخ از آنها دست نکلم و علف او آور
 هر بیکم دشرا ب اوج بیکم طعام اوز فتح بیو خانجیه خدار فعال فرموده است
 لکم سیح از فوم لایتم کامیل نفعی فریبطوی کنیا اجمیع و جامه هم زرخ از اینها
 سیاه بیکم هم زرخ بیفت و دسته هر دلتر فیضت اند مردانی فرزمانی السقاہ و علی
 صلی اللہ علی و سلم برسید با اخراج جریل در مار هم زرخ کف داد که عکش ایه با رسول اللہ علی و سلم
 از درین ناد در در که بساده بساده هزار سال برآمد و کرامه هم زرخ ایه با رسول اللہ علی و سلم
 و کرامه ایه هم زرخ ایه ایشی دنیا بساده بساده کرامه نزد و دشنه خدار عشا و داش
 بیدنکه ایه بساده زن بساده بساده ایه بساده دل ایه کرامه ایه غل و سلاسل اند از دنیه در دنیه

باید زنگ نیز بخواهد و دست چپ این لشته ببرو از زدن بخواهیم
برند مدر تولی صیغه اللئعلیه سلم زار زار بکلیت و گفت با آخر جبریل در هفتم
هر رخ که ام که شد گفت متوجه داشت که اصحاب بعده و زخو با قوم خولیشی مانند
و از اینا و به کوئند و مهد طیور فرم منزه کان بمند و الاجمیم کوئند و در صورتیم
ترسنه باشند و او را سفر خواند و در طیور حمارم ابلیسی قوم خولیشی بهم داد
نفع خویشند و در طیور خیم بر لشته باشند و او را سفر خویشند و در طیور
ربو اخوار آباشند که او را نعم خویشند پس رسول صیغه اللئعلیه سلم گفت با آن
جبریل للا از هر رخ یقین خبر نکر که اهل بتوکلام از گفت با رسول اللئعلیه سلم
از از فرم مرسی رسول صیغه اللئعلیه سلم فرمیده اینه مرزا گفت بعده جبریل علیه السلام
گفت اهل کتاب بر از امت تو باشند که بآ تویه و فه آند رسول صیغه اللئعلیه سلم چون
آن بخیر شنید بار عکشند و بیهوشی شست جبریل علیه السلام در کنگرفت خیر یهشی که
گفت یا جبریل للا مصیبی عظیم و او بر و از و اند و و فور کرد درس رسول اللئعلیه سلم
در حجه در آمد ناسه روز بیان چشم گفت و هم صحیحه برخود خواند و پیش
رسول صیغه اللئعلیه سلم از ایسکار که ایسکار خلک نیز و نیز مدار ضعیف لشته پسی باید
فاطمه رضی اللئعلیه سلم در حجه روز ایسکار صیغه اللئعلیه سلم در آمد رسول صیغه اللئعلیه سلم
در حجه سیده بعده میگذشت باید فاطمه رضی اللئعلیه سلم خبر رسول صیغه اللئعلیه سلم
بر ایسکار که زنگ کوئه زرد شده و ایشیم مبارک خدک نشند و نیز ایسکار
ضعیف شدست گفت با رسول صیغه اللئعلیه سلم چه بوشهه فرمیده با فاطمه
جلویم هم جبریل علیه السلام صفت هر رخ بر من بینه کرد و گفت که در هفتم هر رخ

اَتَتْ حَوَارِ اَهْلَ بَرِّيَّةٍ بِيْ فَاعْلَمَهُ صَحَّهُ التَّرْعِينَ بِكَرَبَّاتْ بِاَنْجَرْ سَاعَدَ الْمُوْطَّدَ
 وَلَفَتْ بِاَنْجَرْ سَاعَدَ الْمُوْطَّدَ عَلَىِ الْمُرْسَلِ جَذَلَكَهُ مَلْفَرْ خَوْلَتْ بِرَامَتْ تَوْقَدَكَهُ كَلْمَيْدَكَهُ
 لَبَنْ رَاعَلْ صَلَيْلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ فَهُوَ اَخْجَرْ سَلْ جَزَرَكَهُ لَا اَتَتْ فِرْ حَكَنَهُ دَرْ حَزَرَهُ
 كَفَتْ بِاَنْجَرْ سَاعَدَ عَلَىِ الْمُرْسَلِ فَسَكَّهُ اَبْ لَوْرَسَهُ نَادَرْ دَرْ خَيْرَهُ وَلَكَرْ دَرْ
 سَهَهُ تَكَشَّدَ حَوْسَهُ بِاَنْجَرْ لَرْ زَرْ فَيْسَهُ دَبَلَسَهُ اَغْلَالَكَهُ فَارْتَكَشَنَدَلَفَسَهُ بِاَنْجَرْ
 اَنْ لَلَّا بَدَرْ دَرْ خَيْرَهُ مَرْلَفَسَهُ دَرْ اَرْسَهُ دَبَلَسَهُ تَكَشَّدَ دَرْ زَهَنَدَرْ
 كَرَنَهُ لَهْ جَزَرَهُ اَتَتْ رَوَالْ سَاعَلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ وَلَكَلَمَ دَرْ دَرْ مَالَكَهُ اَنْزَارَهُ اَنْدَهُ وَلَكَهُ يَانَهُ
 اَنْتَصَرَهُ قَمَ اَنْدَلَهُ هَرْ حَرَ حَمَشَدَهُ اَنْتَ مَادَرَهُ اَنْدَلَهُ دَوْرَ اَنْتَ رَاسَبَاهُ مَكَنَهُ دَلَالَهُ
 وَأَغْلَالَ دَرَكَهُ بَنَدَاهُ اَنْدَهُ شَعَّاَهُ كَمَنَدَهُ جَزَرَهُ شَدَهُ سَهَهُ مَالَكَهُ اَنْزَارَهُ
 اَرْمَكَهُ شَاهَهُ قَمَ اَمَدَهُ اَنْتَ نَامَ رَصَلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ سَكَّهُ فَأَمَوشَهُ كَشَدَهُ كَمَنَدَهُ مَالَكَهُ
 كَنَّاَهُ بِاَنْجَرْ لَيْلَهُ دَرْ زَهَنَدَهُ اَنْتَ مَالَكَهُ فَلَرْ مَحَرْصَفَهُ رَوَالْ سَاعَلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ
 اَنْتَهُ اَمَدَهُ خَرَهُ نَامَ مَحَرْصَفَهُ رَوَالْ سَاعَلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ وَلَكَلَمَ دَرْ دَرْ كَبَنَدَهُ
 اَنْتَهُ مَحَرْصَفَهُ رَوَالْ سَاعَلَهُ عَلَىِ الْمُرْسَلِ فَلَرْ تَقَرَ دَرْ حَزَرَهُ كَنَّدَهُ بَنَهُ دَهُ
 وَفَدَ اَهْمَرَهُتْ بَنَدَهُ مَالَكَهُ كَعَتْ لَادَسَهُ دَرْهُ بَنَهُ بَنَهُ دَهُ مَالَكَهُ
 اَكَرَنَهُ كَارَلَهُ اَفَرْ دَرْ كَبَنَهُ شَاهَنَدَهُ اَرَدَهُ بَنَهُ بَنَهُ جَارَتَهُ دَرْ حَزَرَهُ بَنَهُ دَهُ
 حَرَشَهُ فَهُنَّ كَنَدَهُ اَهْلَهُ كَنَدَهُ اَنْتَ زَرَ اَكَرَدَهُ دَلَالَهُ كَبَنَدَهُ لَالَّا اَلَّا سَعَيْهُ بَنَهُ اَنْتَهُ
 بَكَزَرَدَهُ مَالَكَهُ كَهُ كَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ كَهُ حَكَنَهُ كَرَمَهُ كَهُ كَهُ اَنْتَهُ نَامَ مَحَرْ رَوَالْ سَاعَلَهُ عَلَىِ
 سَكَمَنَدَهُ مَالَكَهُتْ بَنَهُ بَنَهُ حَرَشَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ اَنْتَهُ
 نَاكَونَهُ هَرَبَكَهُ اَنْجَرَهُ دَلَالَهُ اَنْجَرَهُ دَلَالَهُ اَنْجَرَهُ دَلَالَهُ اَنْجَرَهُ دَلَالَهُ اَنْجَرَهُ

لطف خداوند آنست بود سجد کرد اند و درین شیوه ایشان را شکن ماه ریضا کشیده اند
لپسی پیغمبر کنیت خوشی در آنستی باشد خند کله خدا رفاقت خواهد چشم دعده هر زمان که کار
جیل برده باشد دینه حار عاصی است فخر مصطفی رسول صلی اللہ علیہ وسلم چونکه لذت جریل نظر نمایند
که برخیزند سیم و دینه آنستی مزخر بیند چشم ما که جریل علیه بیند برای بالینه و کیمیا جریل
بلیغ الدین جریل علیه السلام که به الله دینه حار عاصی است فخر مصطفی رسول صلی اللہ علیہ وسلم (کله)
که حار ایشان جنیت و حکیمیت ماکث که با جریل آنستی مزخر کوشت و دوست ایشان خود
ولیما برایشان مانده چشم جریل علیه السلام بمند بصریت نکردو در حوشی کویند با ماکث
اگر گفت که ما هر کجا چشم صورت نمی داشیم ماکث که هم ایشان جریل لذت ایشان می خصیع (صلی اللہ علیہ وسلم)
آمد برایشان چشم فخر مصطفی رسول صلی اللہ علیہ وسلم بشتره هر چه کویند و فرمایا برادر که ایشان جریل
سلام ما بر می خصیع (صلی اللہ علیہ وسلم) برایش دلخواه او شاه خرکم هم ملا عشا و دعا کرد
هم افراد موشی که در جریل علیه السلام بقای خود را باز آمد فرمایا آمدشی ایشان جریل بنیام
حوار کان فخر مصطفی رسول صلی اللہ علیہ وسلم برایش جریل علیه السلام می خصیع (صلی اللہ علیہ وسلم)
آمد و بیند که در خمینه شیشه نیم و در خمینه از بک رانه در غبید بیم دلخواه از بک رانه سرخ لر خمینه
چهار هزار و دو بیم زیوال صلی اللہ علیہ وسلم چشم جریل علیه السلام بیند که با اخیر جریل
از کجا مر آمر کرد لازم هر زخم مر ایام ایشان عاصی ایشان فرمایم که در عذاب آمد و
در هم زخم نماید آمد نلوسلام همچو اند و میکویند که ما شاه ایشان فرمایم ایشان نعل صلی اللہ علیہ وسلم
چشم ایشان زند زار بک در و نماج ایشان مر ایانه و نزد بک عشی آمد و در حید
چو بیانه تعلیم حدو نیا که ایشان عاصی ایشان لایخیشی از خویان عذاب آمد با می خصیع (صلی اللہ علیہ وسلم)
راز سمجح بردار که جست تورو اکرم و عاصی برایشیدم برو ایشان را از هم زخم

بیرون آمد و با خود درینت بر انگاه رسول صیل الله علیه وسلم باشد و مالک که
 حاکم سفارت حضرت اکبر رئیسی از هم زخم بر قبیح اصل هم زخم محمد صیل الله علیه وسلم
 بینه جمله نایک فیما برادرند و کومند بار رسول صیل الله علیه وسلم بغایتی هر آنچی زخم
 ماسه سوخته و جذک کار سله باره کاره رضوی صیل الله علیه وسلم این از هم زخم بر قبیح
 و بر درینت جو شر که الامانه و المجرات خواه بتوئی ماغل کشیده از آب بر قبیح ایند
 همچنان که کند که تو از ما زنده اند و اند امها را زنده باز کرد و دخانی و درینت
 این کی جنم ماه جهاد دیم تا زیستند و درینت زیانی بیل عکه ای از این از این خداوند
 از آنچی زخم اند ای هم کاره و جمله مومنان از آنچی درینه خود را درینه
 نویسند که وعده لامن کنند و حکم کرد با سبب جهد و درینت زیاد هر لذت فی الیه
 لذت شر بر خل اذن آنها و عمل الصالحة جات شیخ روح تجھیه الامانه ای او هرین
 رو این میکند از رسول صیل الله علیه وسلم هم بارینت خشیه از زرگ و خشیه از نفه و
 خاشی از شک و کیا هشی از زغم و لذت رعنی او لازم و ای ای رضوی صیل الله علیه وسلم
 که من در درینت خشن که مذاکنه و بکه ای هر شنی شمار ازند کانی سپهی ای کدو نویسند
 و پی بعد در شاد را لذت دیگری بار زد ای جانی خدا آن غاید در زانی هم کاره
 فیل شر که و لذت ملکو الجنة اور کوچه های قم غیری + جو هر شنی درینت رو زند و هم جان
 در هم زخم بعد ای هم کارند هم کسر کو سیده دیگری درینت و هم زخم و ای ای کشید و خشیه
 که ای هر شنی و ای هر زخم که بینه که ای هم کشیده ای ای که هر سید این هم کشید ای ای که
 جانشنا ای دیگری هم شاحد و ای ای که هم کشیده ای ای که هر سید ای ای هم کشید ای ای که
 هر دوز عذر ای سخت و دلخواه که خلیم بتوئی رو اینت کرد ای ای هر بزم رفیعه شر عفره که درینت

در خوبیست اکابر نار صدای در سایه اگر درخت بانوی هنوز سکت نم آلم و داشت نزد
که در فلک ها کرنست و خل خود را خداوند نکارید هنوز به شاهزاده خوش بخوبی و نعمت
آذربایجان خواجه همچوی مزبده بله همچوی کوثر شنیده در خاک طوسی یک مکان شنیده خواجه
خدادوند نکار در فلک ها کرنست. قال الشیری علیه السلام: فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من فرقه اعيان
و نيز فلهم سور صلی اللہ علیہ وسلم که مقدار نازیه ای هنوز هنوز از نام دنیا لجه در داشت
در خوبیست که سور را صلی اللہ علیہ وسلم برای خداوند نکار در فلک بخوبی صلی اللہ علیہ وسلم
و نیز این که خلاصی ای هنوز هنوز خواه هم در دفعه و فیم کسی مد نماید و میتوانند که نافع
و همچوی هفتم زندگی و هفتم اور خوش بخوبی همچوی هر نوع که خواهد خواه شسته خواه ایند
خواه خفته خویش در فلک ها کرنست الشیری علیه السلام: قطعاً مد نیلا ای هنوز هنوز
نه ببل هم نه غالطه نه بلغم خلاصی رسای هنوز هنوز از نام دنیا در راسته از نام
در دنیا نهاده کند برینه خلاصی که بکار عجب نهاده و زنده هنوز را چنان خالی هم اکرزی از هنوز
پیرو آبد و زب ناریک از شرف نامنوب روز شنبه کرد و با هر یکی هفتاد حمله بهم خلجه
س عنی که بخواهند هفتماده خلجه بخشد و کنیه نشوند در خوبیست که کمر را کشید که در هنوز آید
فصل از روز و فصل از نیمه و فصل از نیمه و فصل از روز و فصل از روز و فصل از نیمه
و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح عیادت خداوند جاتی همچوی صلی اللہ علیہ وسلم در فیضه فخر است اد
که هر مومنیه در هنوز قوت صد و دیگم بر طعام و فراز بخود و محبت از وقف خود
از پیر لکه جاری کاری و هر طعاع که هنوز همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی
همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی همچوی
و همچوی همچوی

جشنیه سبیل آب خود ره لام دلار و صنار که زیر عرضی اند و از من، باز خوش خود را
 اک من از احبابم ازو خود زند در مک طرف نخست رینه شده چشم مو فرست خود را عالی
 کو می برد و در حائل زند و پر زند و هشت بیت را هفتماً حل احمد خود و سکول در زیر ملباره
 هر گزه در دست آنکه نشست را نهاده نهاده و بنا بهم در خبر لات که چشم مو فرست خود را
 خانه هشت شتر لاعجیمه نعم که باستقبال بارز و بالا لای از بازیافت نفع مهاره
 از زمود و صم بدر و باقی کرد چشم مو مسرا بر لای اشتر بیت اند خانه زن برو سلام کند و گفته
 سلام علیکم طبیم فاد خلوه خالد شد و ای بسلام برو هشت یا هشت چشم در هشت در آیند
 که در دنباب و موقلاً بود اند عالم و فرق نوشند باور در رهاب رو زند در ره با فصر
 که در هشت باشند بوزن ایند هر فصل که در هشت یا هشت یا هشت ای ای کاه سه شاه و فصل هفت
 خانه با او در هر خانه هفتماً هزار و در هم و در هر در خود رشته هم و بای هفتماً و صصه هشت
 در هر فصل را هزار بند و صصف شاندو لام و در جنیت سوار یا هم خواهد بار یا هم هر کام که
 هند خجل یا هم چشم کار مکند چشم را ف اد بفصیر سه فصل رخفا از زند عرضی ای ای
 اک فصل در دنباب و در چشم از نور کو شد و از قبرها و خارما مانند هزار و صف یا هم باستقبال
 در آیند و لام فرشته که باور کشند بوزن ایند هم جانشیت چشم زد و آید در فصل که در آید
 به خانه که رسید در لای خانه هفتماً هزار و در از مر بر خانه هفت شنک یا هم و بینه هفت شنک یا هم
 چشم در ای خانه هم بالا کند و بینکه چشمها ای ای خود نکهاد کلند نکله و نکه که رو بول کند کو که
 بیند هم چشمیم نزدیک است و بینی خست کسر نهاد اند از دانی بازیافت فال اللہ تعالیٰ
 قیهای مقرئه فوعته و اکا ب موضوعه چشم را لای خست باز نهاد کو ناکه که در چشم ریختند
 بلند خود و غلای ای ای دیشی اد صف فرشت اد خدیدت اد استند بعد مو من ای بیند

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ بِوَرْفِ الْجَنَّةِ حَتَّى لَمْ يَفْعَمْ أَجْعَلْنَا
 وَرِزْقَنَا لِنَفْسِنَا حَالِقَاهَا إِنَّا لَمْ نَعْلَمْ أَنَّجَنَّبَنَا وَبِمَا كَلِمَ رَحْمَانَ كَنَّدَ إِنْجَرَنَا لَمْ يَرْثَنَا
 بِإِنْجَنَّهُ كَنَّدَنَّهُ لَعْنَهُ آزِنَدَنَا يَامِنَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ كَلِمَ
 جَلَّنَهُ كَاهَرَ بَاهَرَ كَاهَرَ جَهَنَّمَتْ جَادَ دَاهَلَهَ الْبَلَى دَنَابَرَ فَانَّى فَانَّى فَانَّى فَانَّى فَانَّى فَانَّى
 بِيَادِ غَدَهُ دَفَدَهُ دَجَتْ خَنَقَلَى رَالْعَوْدَ بَوْسَنَهُ بَضَارَ خَنَقَلَى بَهَمَ وَبَهَمَهُ بَارَزَ دَخَوْهُمَ
 وَدَرَنَقَعَ دَزَارَ بَوْسَنَهُ بَنَغَوْلَهُ بَنَغَزَرَهُ مَصِيلَ الشَّرْعَلِيَّهُ سَلَكَهُ سَهَهُ بَارَ بَالْخَلَاصَرَ الْأَخْفَلَى
 بَخَواهِهِ وَبَكِيدَالْهَلَلَاهِ بَهَشَتْ رَفَرَكَنَّهُ وَهَرَكَتْهُ بَارَزَ هَرَزَ خَنَقَلَى بَنَاهَ خَادَهَ هَرَزَهُ كَهُ
 الْهَرَمَ اَزِرَنَّهُتْ هَرَمَرَلَهَ الْهَرَمَهُ وَجَلَهَ سَلَهَرَانَوَنَغَلَهَ دَعَبَادَ خَوَرَهُ دَنَابَرَ قَيَّمَهُ
 وَبَاقَعَ اَخِرَشَوَلَهُ كَدَلَهَ دَلَهَ
 بَابَ سَحَمَ دَرَبَسَنَهُ دَرَهُ
 دَلَلَ لَهَا قَوَلَاهَرَ بَابَا + حَاجَرَ رَضِيَ الشَّرْعَهُ سَلَكَهُ اَزَرَ سَلَعَلِيَّهُ سَلَمَ رَسِيدَمَ كَدَامَ كَدَمَ
 بَهَرَفَاضِلَرَكَنَّهُ لَكَفَتْ نَمَازَكَنَّهُ لَزَرَدَهُ فَرَنَكَنَّهُ لَزَرَدَهُ دَرَهُ مَادَهُ دَرَهُ دَرَهُ دَرَهُ دَرَهُ دَرَهُ
 بَرَهَكَهُ مَادَهُ دَرَهُ
 حَشَنَدَهُ كَنَدَهُ خَدَارَنَّهُ بَرَدَهُ حَشَنَدَهُ كَدَهُ دَهُهُ
 عَرَادَهُ دَرَاهَزَهُ دَرَهُ
 اوَسَهُ بَسَارَنَّهُ دَرَهُ
 نَاسَهَاهَهُ اَزِلَّهُ لَعَمَادَهُمَ اَرَكَهُ مَارَ دَيَّلَهُ اَزِرَهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ دَهُهُ
 اَوَرَهُ اَنَّهُ دَهُهُ
 اَوَرَهُ اَنَّهُ دَهُهُ دَهُهُ

از دربار مسیح خواهد کرد هسته پاپی رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح اکرم صد خانه
خواست مگذاری شرفا مادر روز و شب هم در بکسر و خدست او شفعت ایشی خویانی
از تو خوشنوش باشد لای ختنی کرد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح هم رضا خویانی در دیر
در دید رسانه هر کم کار دیدار از خفت بحق ایشی نظر کند و لای نواب به منقبه هم و هر کم بزارت
کار دیدر بکسر سنا در فتح خویانی مرزا نادر نامه اعمال او نواب زلیند و علاما حضرت
که مادر دیدار برگردان فرزند خویانی اول جنگ رهنه شوند جاده دهید - حرم جنگ رهنه
طعام دهید - شیعه همت ایشی لقعا مارید - چهارم آرا شناس بخوبی ایشی کند - سعی
اک کار در خدا اک در لام موصیت نیکم زفع کنند شسم با ایشی درست و بلطفه و کوته نتویند
یعنی ایشی نار نام خواهد بود - هم در سکار فتن از ایشی بمنزه بود نا اجازه نمایند بخواهند
نهم بکسر ایشی دعا کنند - رحم لله ایشی آمرشی خواهید و فرنگ هم ایشی بر مادر دیدر چهارچ
اول نام مکنند هم در علم شریعت ببا موشه شیعه خشن کنند - چهارم حضرت فرزند با شور
کنند ایشی شند - حقایق بوشی مالک رفیع العریغه روایت میکنند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
که در روز کار رسول صلی اللہ علیہ وسلم جوانی بیعنیم او الفهم دبارسا و صافی الصفة
و خرات بسیار کار نکاهه بکمیش کارشی با خرسید زن او بکسر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
آمد و گفت ما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفه در حال نزع شه رسول صلی اللہ علیہ وسلم
فرند غیر را و لئنها رفیع العریغه هر کسی الغم آمد و در بزدم در حال نزع من گندی
او رفیعه بکر - لا اما الا اللہ محظی رسول اللہ عزیز ایشی بکسر لفتن کشت هر خذ که جسد کار دند و کسر
که ملکه بکسر رسول صلی اللہ علیہ وسلم خبر کرد هر زن ایشی بکسر بکسر در حمل صلی اللہ علیہ وسلم
بسیار غلیب شد و فتح هم ایشی ایشی هم ایشی بکسر بکسر رفیع العریغه هر کسی ایشی ایشی رفیعه

اسهار الغر نهار رسول صلی اللہ علیہ وسلم مطلبید و فرزد که اک منوالی بخشی فریبا ولامنی
باینم هزار الغرفت نه فدار تحریصی اللہ علیہ وسلم هزار الغرفه عصر اور فرسی رصلی علیه اللہ علیہ وسلم
آمد وسلام کرد و رسال صلی اللہ علیہ وسلم فهد اسماں الغرفه از نوچکه لغفت با رسال صلی اللہ علیہ وسلم
الغینا رسایل کندار در دروزه رسایل بخشی و قصد رسایل میداد و خراسایل میکرد و لذ فدرگر
نود در فریاز دنی خشود نمی رسول صلی اللہ علیہ وسلم فهد اسماں خوشی نه زدن او از استان
کفر محبوشی بهم اتفاه بالا رضی الشرعنه فهد با بلای بر و رسایل هنریم حکم نهایة الغیر ایاشی
بوزانم بلای رضا الشرعنه سخا هزار لغفت با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چا فرزدم اور فرسی
بوزانی لغفت اسماں اغیره در دنی او ساغه رساله ناله او از عذاب در آخه شکم هم عدا
آخه سخن لغت از عذاب دنی اک منوا هم که فریاد نوزانم نواز دنی خشود نه ناخواعیاد
از آشی همزخم خلاص کند خواهد احمد حج محمد صلی اللہ علیہ وسلم در فرضه فدرست اوست ناز
بر و خشود نه
کوه ایشید که راتی خشود شدم لبس رسول صلی اللہ علیہ وسلم فهد با بلای بر و بشی الغرم
که حال او چکونه لذ نه ایشید کرد و بازی بلای رضی الشرعنه خبر برخانه او رسید آوازه
از بر و سرا او شنید که نه نه فصل ملکت + شنید لکه لالا الالا لک و شنید لک محمد عده و
در حال ایشید کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسایل مید و لغفت اسماں جنی و دانصله شرکه
زیل زکش بردار کند و لار و پیرو رسایل ایشی او لغفت حرفی نهیم و خدا رعلی نه نه نه
او بند بر در رسول صلی اللہ علیہ وسلم فهد بنده شکم نیود نار لوز بانشی نیای بند
مور غم نهود نایمی از نهیم او ایشی سالم رسول صلی اللہ علیہ وسلم فهد حضرت همی
همیش که خدمت هار و بدر بد لله هر که بندار نیز ایشی اور کند و بر در رسول خلیل اللہ علیہ وسلم

روزی مت آنما آور داشت خواسته کنایه ای عذر رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسیده که
 خوب نباخته فمقدحه خیر و اشی دهد خیر لله ما ها خلیدا جایت لند و خوش باز
 بر سر و خیر او مصیبت بدین غربت بعده از خانه غایب شود آن دعا میگوید
 کنایه ای عذر و عرض عاصم دهد و ملاوی زنخیار و فضیح کنند اخوب نباخته کی آور داشت
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه هم خوب نباخته بخوبی آورد و احت کنید بر اینجه نوشته
 وزیر خود که نباشد خارج خواند اول اللذ باور نسخه کنده حرم اللهم سبیل خرمند سرمه
 رفع خود و مرند العجم حرم اللهم بر باد رخ او حکم لند ایسوس در بخاری و اخر رود و فتن
 قال البر تعالیٰ اذ سر ما ملوک از روای ابو بیرون و محمد بن سالم و ابراهیم
 روایت میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه هم ایش که لا باستکار بر سر خود را نهانم
 رسیدم که دصر و دم ددم که شکم بر کی ازان خیانه زر کشند و از مادر لدر کردند
 شکمها ران نشسته رسیدم با جرس ای کلام فی ان لغت مار رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 ایش ربو اخوار آنها از آنست نو رسول صلی اللہ علیہ وسلم فی خود هر که ربو اخوار خود عالی
 شکم او و هر آنها کرام بقدر بله خود را بهم و هر که ها ربو ایش کرام بهم و عیضا و حرا
 و صد خیه کاره بهم خویل از درزه بزبرد و برو لغت لند رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 که ربو ای منده و شناشده و توکنیده و کو ای و هنده هم و لغت اند رسیده هم و علی
 خود که در ربو اخوار ره پیغام کنایه کنیه کنایه آنست که کیسے ما مار خوزنا کر شکم
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فی خود که هر که مک درم ای ربو اخوار و بایدست کرد شتر مادر از
 ای خوزنا کر ده بهم و وزیر خود هر که ربو اخوار در روز فیات ای کود ربو ایه هر خود
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه نند بزر دنفه بانفه و مویز ما مویز دغله با غلبه و مکب

و خود را که درست بیشتر نمودند هر که زیارت فرمودند و زبان کرد روایتیم و لکسی
 بر فراز رفع در موضع که روا خطا نمود رفع از مردم خوب آنقدر و در مردم خود
 سخن را هم صیغه انتعلو و سلم درستند و بگویند رسنی بجا آورید ناسنگوار را باید جو حقایق
 در رایب روا خوارد و عبد رکن شنید فاصله سیم دینه مطوفین از دراز کنایا و اعلان میگردند
 بعینه حالات که بر لکسی همچوی دیگر از این بخدمت دید و حجم از این حجت بخوبی کرد و این
 که نمند هم خوار فرمانت اند و لیسا رسنی پرسنی خلاصه بعید رسول صیغه انتعلو و
 خود روز کار بر سردا شود که هم مکالم الالکه هم روا خوار پنهان کفشد با روح صلحه العلیه
 همه روا خوار حکمیت نمایند کفت خیر من خود معامله نمایند که روا استانند بعینه در رایا
 معادن کنند و بعینه میان خود بعینه کوه نمایند بعینه نویسند که در کار و بایله
 بهم روز نزد ایکن و بیولیند الهمرا زنومت روا خوار شنید و رهبا همچوی تفاصیل
 بیوت البر والامتحان فرموده راه را زدن و داشتن عینه را از فاصله سیم
 اقاموا الصوات و آتو از کواده عبد التری عیاسی رضرا شراغه روایت میکند
 از رسول صیغه انتعلو و سلم هر که نماز کذا اعد و زکواده مانند نهاده نهاده نهاده
 از هر کلله خدار نیز نماز و زکواده هم مکیم آنکه میگویند آنکه نهاده نهاده
 خود حصاد کند زیر کواده داشت از بلاء و کن مان سه بیوی سید بدعا کوش و بیار لای
 و دا کنده لصفت زنول السصلی انتعلو و سلم فرموده خبر داشت خبر بیدا آمد از سوی
 سعیلا که رایت نماز اند اول حجم کنایه فاصله خشی نمود دلعا که بدرد آنکه نهاده
 روا اسعار اشود لکه در جهان اسعار شوند و حجم زکواده نهاده نهاده نهاده و حجم
 بیشند و نسبتی در این پرند آیده و حجم قیمتها جزء از هم فتحه بیدا آید و شهاده طالع

رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرھو رکه زکواہ نام و مهر در آنکه اول سحر خوانند و دل آنکه هم
 خوانند و دل آنکه بسیم طبع خوانند در آنکه حرام نیگو کار خوانند و دل آنکه بخیم معطی خواه
 در آنکه سسم مبارک خوانند و دل آنکه هم آفریند خوانند و مهرکه زکواہ ها و غیره هم
 در آنکه اول او سه بخیل خونه در آنکه بیم خوانند و دل آنکه بسیم لصر خوانند و دل آنکه هم
 در ضارع خوانند و دل آنکه بخیم عاصم خوانند و دل آنکه سسم ببرکت خوانند و دل آنکه هم
 بیخت خوانند و دل آنکه رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرھو هم برکه زکواه دل آنکه بیم خوانند و دل آنکه هم
 و خوبیه از ها بیرون نایع خیر نموده از دل آنکه کربن خوش بر لذت آنکه سمحانه در دل آنکه
 در غمند و هر زیگله در دل آنکه اشیده بسته دنه آزاده سعی نکنم کناد در دل آنکه در دل آنکه
 در غمند او را در هر زخ و سندیپی از نادانه اینچه عقل لذت که ای بالله بکار لذت از دل
 و خود را در هر زخ روند رسول صلی اللہ علیہ وسلم او موده که صد فهیفت دل در آنکه سندید
 و گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرھو رکه جام سایه بیاند ما لر جام رو سهی و سندید
 در خود خدا رفیع دل او دل هر زخ خد فرما فیض دلها مدارد و از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 پرسیدند کلام عالم فاضل رسانه گفت شاد دل اسلام را بایکنده عالم هفده رسول علیہ السلام
 فرھو بخیل هر لذت از خدا رفیع دل از هبته دل هر لذت از خلو و سحر خود بیکنند بخدا رفیع
 و نزد بیکنند بیهت و نزد بیکنند بخیل دل هبته از هر زخ + حکایت جنی اور هم مکانه
 و دل خرگشی دل افعی علیه السلام کفنه بعده جوانی بیکو رو بیکو خود در آمد دل افعی علیه السلام
 کفنه بیکو خوانند ملک الموت کفت از روح آنکه لذت دل اغتششی از دل مانند
 همرو افعی علیه السلام فرود جکونه میدانی ملک الموت کفت از لاله لکه دل اخدا رفیع دل از لاله
 که بعد از هبته روز جاده بیشتر دل افعی علیه السلام دل اند دل هم خیر هم فرود برادر جوان

باز بخشی و آنچه علی السلام باید داشت علیه السلام در صحیب کاند و لکفت مکمل الموت بسوی
با هفت سکونت کفی بهم و فراغت کرد ام هدایت ملک الموت باید و لکفت با داشت علیه السلام
عمر از جوان است هنگفت روز با فرماده بعده آخدا نفعاً حکم را کردند هر چهار خلله مبلند بسلسله
حواله هر روز صفت مدروخت میدادند اما در دین از حق باید در از مرعوم و مرجح شنید و در
در زویی در خود منعی شدند از هفت روز هنگفت کارهای بزرگ از همه اینها و ملک مسلمانی کار نهی
بجزیات بخشی بحث النبي والاعجیز باشند درین خود خود را وغیره فال السرقة
با اینها اینها انتقام از تحریم و الاصح دلالات اسلام حسنه عالم است چنانچه فاجتنب
تعلیم تعلیم کنون + رسول صلی الله علیه وسلم فرجه هست کسی بورس ایند بارگزار مسجد بارگزار
صلی الله علیه وسلم لکرام اذکفت باش اب خوار و مفرود شنیده نزاب سه
آزار نمایند اما در پروردایت کرد اند از جنس اینها رفعه الله علیه السلام اتفاق نکنم همچنان علیهم
بدرسنی در اینجا هم خیر نمایه موفر نمودند + یاد از زاید سیاه شود دل او خیر داشت
خود عذر نماید اما کاملاً بسر خیر سپس در خود عذر نماید ملک الموت تحقیق نماید در خود عذر نماید
نماید از دنیا نماید صلی الله علیه وسلم خیر نماید باز خود عذر نماید از دنیم صلی الله علیه وسلم خیر
خود عذر نماید از دنیا نماید صلی الله علیه وسلم خیر نماید باز خود عذر نماید از دنیم اینها خیر
خود عذر نماید لازم و میگذرد ملک علیه السلام هم باز خود عذر نماید از دنیا آسانهای خیر داشت
برادر نمود از دنیا چشم نداشتم باز خود عذر نماید ما همین که در درباره خیر و در دنیا خود
برادر نمود از دنیا آقای خیر داشتم باز خود عذر نماید ما همین که در درباره خیر و در دنیا خود
برادر نمود از دنیا آقای خیر داشتم باز خود عذر نماید از دنیا فرشتگی آسانهای خیر
چهاردهم باز خود عذر نماید از دنیا خلائق خیر بایزد هم باز خود عذر نماید از دنیا برایت خیر
شانزدهم باز خود عکف داره نمود در درباره خیر بایزد هم باز خود عذر نماید از دنیا خود از دنیا خود

باز نهاده العجست ائمه و آله اجمعین باب شم در لیت نماز کذاره فال هرچه
اهم اصلوات طاف النهار و زلق فراللبل سلام فارسیه رضی عنہ روشن کرد
که رسول صلی اللہ علیہ وسلم زیر خشت مریقت خل و خشت کفر و در خشت بجهیزید
برکهای خشت خود خشت اتفاقه لفت بالسنه از فریبی دهر چه کرد لفظ با
رسول صلی اللہ علیہ وسلم نغمان حیف بالسلام و خوب زدن و فرق نماز بجا اور دنیا
او بر زند چوکه و خشت خوش سلام در نماز استند و هر یار که سر از بالا فر داشد نماز
برخته شوند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه کو و خون نام کند از خانه سور سجد و عیم فرمد
سبای ازو محو کشند و حسن در دلیت و نویسند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه هر کدام
و خود در نماز استند در روع و سجده لعنه نوشت بجا آنها نماز او را شفعت کند
نو کنایه خانجی سلا اتفاقه اینه لکه نمازه باشد بر زند و لکه نماز او را شفعت کند
و اک و خون نام بجا نباشد و رکوع و سجود نام نموده ذات نام خواند نماید خوش بجهیزید
ضایی کند خانجی و اضافی کار و در نماز اسما بر در زندند و لکه نماز فبول نباشد
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه او اجزیه که در فیات بر سند نماز بهم اک نماز کما حکم کذاره
رسکواری ماد اک تقدیر ایه بهم خانجی و زیان کار بهم نماز کذاره حاصل کند رض خوش بجهیزید
و هم سنبه ملائکه و صفت پنیر لایم و فرمد هفت سنت و پندر هفت کار لفت و در جبکه
در روز لب و جاغ کور در دشوار فی میلت نماز بجا ناجی بس سنت و نهای خوش
و بندیه بیشی خدار نفعه و کلی نیست از آنها فرمد در زلزد و ملید بیفت لکه که
حی و فرق نماز برسنه بجماعت بکذا نعم و کنایه العبار کوع و سجود نیک بجا آنها خوش بجهیزید
که جز کلام کند او اعذاب کور از در بر داده و میگریز فر از دبر داده

روشن مرزوقي نبیو سهم حرام نامه اعمال او بیشتر است و نه دار پیصر اعد ماسی
نمای احباب و پیغمبر رود و هر که کاصل نماز بهم خدار نفع کر فشار کند او شاهد و زار خزر
که خزر و نهاده خزر و فر لکت که خزر در کورت خزر در فیسته خزر که در دینه
او اینند کانی کرکار از کسب زور لفظ حرم بسیار بر در او زور لفظ هم در دل نفک و کمر خله
نهاده خزر و فر نهاده او الله خاد و نهاده و نهاده رفع نهاده خاد کند و نهاده سیم
ملک المؤمنین با هست بیند الله خزر که در کورنده الله منزد و نکر سخت پرسند و
نار کی کور جنگل کور الله خزر که در بیان کند او الله خشم خدار نفع که مغفور نکر
کرد نیست نزی هم هر که نماز حاصل کند نزد بغیر عذر عذاب نسد خدا علی
بهر رعیتی نزادر سال قول اعلیٰ السلام فی هر ک الجماعة غدره الشرعا کی رفعه لفظ
رو بربیا کند و در کور رود را زنبله کردن و رسول صیغ الشرعا علیه و سلم آنها
تارک الجماعة ملعون قرآن و الایخیل والزور والغافر و نارک الجماعة میشه فی الامر
والارض ملعونه و بیطری ای
و کفت بغیر صیغ الشرعا علیه السلام و لولم رحل بصیغ صلاوة ایتی همچ و جمع و صائم و
صائم همچ ایتی و جمع هم ایتی و ایتی همچ الطلاق و علی همچ المخارات ولا بعثت
و بجماعته لا که الشرعا علی فرالار دلایت لم اکر که ای دماد آعلم والا بترتیبه
نھرا احمدیه فی الدنیا والآنیه الآخرة ولا نعمل منه صدقی ولا عدلا
هر یه مسلمان نزا و حجتیه لنه و فر نماز و بحقور و بجماعته بلذار نزد خانیه صدر نهاده
که نماز سکوت در لکت و هر که نماز نشام بلذار نهاده در سمجھ مختلف بهم نماز خضر بلذار
خونی بله او فصر در پیش نمازی در ازیر لفرض کماله بهم ر عمل صیغ الشرعا علیه سلم

که ناز نقل پیار بکنار دم در هر گفت جی بهم از آتش مژده و هر که ناز باشد بکله
و نبیند نا آنرا ب برآید ناز جشت که اتفاق خواهد نداشت عرض در دلخواه
نو ساند اللهم اجلنا و المصلى التي شعرتني بـ حـكـمـ الـاحـمـنـ بـ دـيـمـ درـيـتـ فـضـلـ فـوـتـ
قال الشـعـابـيـ آنـ لـغـانـ كـرـمـ فـرـقـتـ بـ مـلـئـ لـامـبـ الـمـطـهـرـ وـ اـلـعـاسـرـ فـيـ تـعـثـهـ
رو این مکنند از رسول صلی الله علیه وسلم هر که هر روز روشن است آیه از فصل خلاه خدا را
بعد هر خیر که در دنیا است لله او حست نوب ندر رسول صلی الله علیه وسلم فـیـ خـوـارـیـ
و اور آفرینش در لردار حـارـهـ آفرینـهـ در لـارـجـاهـ ماـرـآـفـیـ دـنـهـ کـهـ هـرـ رـوزـ
از رنج و محنت لـارـجـاهـ در مـزـحـ مـرـالـدـ وـ درـلـارـجـاهـ کـهـ کـارـخـلـهـ عـدـاـ کـنـهـ کـهـ فـلـ
خـوانـهـ باـشـنـدـ وـ خـوـانـدـ وـ درـ فـنـ مـغـولـ باـشـنـدـ زـنـهـ شـوـدـ کـهـ اـسـ فـوـمـ شـاـزـلـارـ خـواـندـ
چـاـهـتـ اوـ نـهـاـنـهـ شـنـبـدـ لـاجـمـ شـماـ رـاعـدـاـبـ کـمـ رسولـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ سـلـمـ هـرـ کـهـ
هر که رسول کـلـیـ خـلاـهـ خـداـرـعـاـلـیـ طـبـهـ کـنـهـ خـوـلـهـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ کـهـ کـوـرـخـمـ زـلـارـدـ کـهـ
اـکـ درـلـشـیـ بـهـمـ نـوـتـشـوـدـ وـ دـارـمـبـلـاـ درـ بـلـایـمـ خـداـرـعـاـلـیـ بـهـمـ باـشـیـ سـدـلـزـلـ خـلاـهـ
دـاـکـ درـ رـوزـ خـلاـهـ نـاـشـبـ درـ آـنـاـنـمـ دـاـکـ درـ شبـ خـلاـهـ نـاـرـوزـ درـ آـنـاـنـمـ دـاـکـ درـ لـارـ.
پـرـ شـهـیدـ وـ وـهـ بـهـمـ دـاـکـ درـ حـالـ جـانـدـنـ خـلاـهـ دـهـ وـ سـلـعـاـنـ بـاـشـنـدـ وـ زـدـ هـرـ درـ اـوـرـیـ
خـواـنـدـ وـ مـلـکـ الـوـتـ لـجـاـ وـ رـیـاـ بـلـیـ بـلـیـ بـلـیـ هـرـ کـهـ هـرـ رـوزـ رسولـ کـلـیـ خـلاـهـ درـ دـنـ
ازـ خـوـعـاـلـ اـنـدـ اـیـ اـنـنـ بـهـنـشـهـ دـهـ درـ آـفـ بـرـهـ دـامـ هـرـ درـ کـهـ خـواـمـ درـ رـعـلـ صـلـیـ عـلـیـهـ
خـموـدـ هـرـ کـهـ هـرـ لـارـ بـارـ سـوـرـهـ لـاـ خـلاـهـ دـهـ وـ بـادـ خـلوـهـ بـهـمـ وـ شـهـ بـارـ سـوـرـهـ فـاـنـ خـمـ خـلاـهـ لـدـ خـوـعـاـلـ
زـنـیـ آـمـدـ هـرـ بـعـدـ هـرـ جـنـیـ حـسـتـ زـلـبـنـدـ وـ سـیـاتـ اـزـ خـوـکـنـدـ وـ لـلـارـ اوـ صـدـ قـصـمـ
درـ بـهـشـتـ بـاـشـدـ زـرـ رسولـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ سـلـمـ هـرـ بـهـشـتـ هـوـ اـلـثـرـ اـحـدـ بـاـهـ

همین بود که خشم ملک از این پیش دا کرم از زید بار بیوی اصلاح خواهد خدا رفای بیهوده از زید
 بالله او بناند و از صد بار بیوی اصلاح خواهد کان بینت و نج ساله او سه غولند
 دا کر صد هزار بار بخواهد نمید ناجا خود رفیعت بیندر رسول صیل الله علیه و سلم فرموده هر کس در کله
 هر فر که در خانه رفع صلواده و سند و اصلاح خواهد نمود که اعد هر که سخون خواهد بخت
 سبیل هر جمله که خوانده بهم خوشای این خواه لازمه داشت دا کر کو دیگه متعلق
 ناسم ارحیم که بخدا رفای او سه از آن شی خوش خواهد از هر که رسول صیل الله علیه و سلم
 فرموده آب اکسر خواجه طلب شد و هر کلمه پنجاه برگیرد و هر که بعد او را نماز فخر
 آن اکسر خواهد بخت جار و رسپس و خواجه نیک در نامه اعمال ادخار رفای نزدی
 و در نزد کنک رسول صیل الله علیه و سلم آمد و گفت چه خواه بهم کسی که فرموده
 خواه بیان موزاند نمیگفت صیل الله علیه و سلم هر که ملام خواهد نزاب او را هم نهاد
 دور اساعت جبریل علیه السلام بیامد و گفت بار رسول صیل الله علیه و سلم خوشای
 اسلام مرساند و میغاید هر که فرموده خواه از این موزاند خواه نیست که چه کرد که
 و هزار سکبنا نرا اطعم و جامه هله بکس الهر فیضون خواهد نمود که و نیز ملطفه مادران
 بخت اینی داله احمد برای بازدم در نشاده زست و روزه ای قال الهر تعلی
 شهر رمضان الدی نزل فیه القرآن عد الناس ۱۰۰ بو هرس رقص السعنه روا
 از رسول صیل الله علیه و سلم فرموده که در اول ماه رمضان در بخت لات و در بخت ره
 متفوت شد و آخرین ره آزاد بست از هم زخم و رسول صیل الله علیه و سلم فرمود
 که هر که روزه کاه رفشد بداله و نثار نزد او بچ کهذا العه هر کن هر که که هم و هر کن که داد
 خون غایلی مر قدر الصوم بی دانا ای چه زیر بعینی روزه مهست و جذار لایل و زیر بقیه

که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که خون غایل از ماه رمضان هر روزه بو قدر روز کافی است
کسی که مسخ عذاب بهم از آن شی خواسته باشد و مگر و اندیشه نکند و در روزه که داشت
باید نفکار حداکثری داشت از این خبر رنجاند و مگر و اندیشه نکند و در روزه که داشت
حداکثری مسلمانان خود را خوب ندانند و مگر و اندیشه نکند و در روزه که داشت
خانه اش که لازم دارد بسیز بپشم و درینجا لرخانه ما خوب ندانند و درینجا لرخانه حضرت
رسول سنت صفت ای خدار علی عز و جل حضرت مصادرات فی المقام بو برا بر لرخانه هزار
کنیت که بسبت رکعت نماز زاده ای مکذا بحسب فضول ای خدار نفعی دریافت دهد و در روز
هیچ روز مسلمانان داشتند و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که روزه که داشت بعضاً خود
هزار نعمت داشتند و از خلوت روزه که داشتند و در روزه دیگر داشتند
و حقیقتی بدو حواب روزه دار عرب داشت و خانه ای رفرود ای پیغمبر رسول اللہ علیہ وسلم
از هر ماه استه روزه داشتند و فرمود که در ماه استه روزه دار عرب بسیز دهم
حصار دهم با تزدهم چنانچه هر نام سی روزه داشتند همین رسول صلی اللہ علیہ وسلم و
هر که استه جز نقاہ و الفنا و قمر که داشتند آول بخشید تجدید و ضمودم از هر ماه
استه روزه دار عرب سیم نماز حاشت مکذا لعجوقی او را بسیار نعمت رسول اللہ علیہ وسلم
نه خود ماه حرب ماه خدار نفعی داشت و هر که بیک روزه از ماه حرب برآورده
رضار خون غایل از دد و هر که از ماه حرب هر روزه دار خون غایل استه هر کار ای سلا
آن شی خواسته باشد از دد و هر که حمار روزه دار خون غایل ای اور ای زیلانی
این که همه که خون غایل روزه دار خون غایل خلاصی نمودند روزه خشنده لرخانه
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که استه روزه ای ای ای شعبه دار خون غایل استه روزه بمن

دسته روزه آخر خونعلی نواب هفتم بغم اول دیده و لآناب هشاد سال بده
 داکمیر دشیده در بام و مرکه شپهار زمام صدر گفت ناز ملذاع دهند هزار مارسون
 فلیو الشراحد خونعلی روزه کنای او غولاند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فهم که
 که افضلتر ما هبها ماه و میختسته دل غمینه رما هبها ماه زیجیه سنت هر که دار روزه ماه
 روزه دالعکه صد ای روزه دشنه بام و روزه مشم او برادر هزاره بام و مرکه روزه
 عبد الفخر زیانه کند لاد فطره خم که بزرگ جلد خونعلی حمله کنای با منع رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 نفعه روزه ماه مجم شیخه دل شپهار نوره سنت هر که در لاشپه هم گفت ناماکه
 بخله ره رکنیه الحسکیه بیاره دلیو الشراحد ره بار ناسا دلیه و خفظه ولائی خدا
 سام و مرکه روزه عانوره روزه دالعکه خونعلی و برانوبه دهند هزار ح عمره و دل ای
 زند و مرکه در روزه عانوره دست شفقت بسم بسیم فده آیه خدار علیه بسیم
 برینم بام و دیشت و برادر صده دهد و مرکه لار روزه دار روزه بیت بدیجیت هله جلا
 محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم سبیر بام و دیم مجم عانوره از هیله میکونه
 خونعلی ده هزار بغم کرامت طمعه سنت و روزه روزه عانوره برآتیان دیز
 فلسفه بعد اینم روزه راغم بزرگ باید داشت و هم روزه زرگ از سنت ایه
 نفوذ ایله و حمله مسلمانه را بجست اینی و آلام اجیان ب دار دیم دیسته شوهر دیز
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرموده که آزاده دبر سجده کاش خدار علیه دیکر
 او مبارکه نه کی ناشوره لر خمه سجده مبارکه زنی از رسول صلی اللہ علیہ وسلم سجده
 که خوش بزم فرمد فله نویخواه که خوش بزم ای تفت آسر فرموده آنچنانه در پیش
 شوهره با بنی هم از در بخشنیده در بام مرید نو آنرا بینه بیسے هنوز لاز خود مرید

نماید باش رو هر زی که روز نمط عواد را دنی و داد و خواهد
رسول صلی اللہ علیہ وسلم زیست بند میدانیم اول خوش برخورد زدن که ملک و از این
خلد احباب که از این دختر کی بزرگی هر آنها حاضر شو هر دار از خانه میرود و رو
بزرگ حاضر شو هر در لغت خدا رفای باش رو فرمود که اول دختر که از زنای هر
در روز بفت از نماز بر سند بعد از این خوش برخورد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود هر چند
زیست شو دفتر نماز لذارف بهم در روزه مصطفی داشت بهم خود سلا لز جو ام تفاهید است
و دیگر هشت جا را دیگر بهم دهید در سرخواهید در کله نقل که زیست در روز کار رسول صلی اللہ علیہ وسلم
وفات با غصه نود سو هر از زنایه بود در مادرشی نیز زنست بود اینها مادر بعد از این دختر
بسیار دل نشک شد و دختر خود را در خواب بدم جانشی در مرثی اسماه در عذاب
سو خضر بست دازد هاشی خشم محله داد سهی هر را و باشی بسته اند و بند آتش رو پایه
نمایم لند و ماره در پستانش آدم خشم هم ماره طاری داد و لفظ این دختر حکایت لفظ این دختر
ام ایشی هر بر قم اتفاق افتاد که هار آنست که سه خشم اراده کنند پیشیده و دسته
که با آنکه اند خواه آنست که یا دستور رشوه هم ای او را بر داشتم بند اند و این
که در مادر فرم سنت خالی آنست که یا دستور رشوه هر لذ خانه میرخواه مردم هر آدم و ای مادر ای دسته
مرنه هار آنست که یا دستور رشوه هر شیر بقیه زنست و درم مندام و ای خشم از دهن
خوار آنست که بزیان شو هر سامنچا نبندم اینکه ای ای دار حامل بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
و بکلو ناشوه هر لذ خجله ولا شفعت کند نای او زفیر را بچه شود مادرشی هر لذ خوب
بدایه دل نکشیده خرد که رسول صلی اللہ علیہ وسلم بیامد و فصه و لفظت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
شو هر را اهل کرد و لفظ ای ای

از و میله سیم که موافق نبود و بدل فاین فرگار در عمل صیال الترعی و سلم فنود حلقه
رحمت و رجهما را هست بد اینه اک رحمت کنیه حقانی بر تو حشنه لفظ ما را میل را عکس آن
و للا غفر کارم و ازو میله شدم چشم باز و در رخانه آمد و رشب و کر خواب بد و خرد که
در هشت لذ و طلب هشت بخشیده اک رفعی ابر خرخه ای رحیت لفظ چشم نهاد اینه
سلیمان شده غفار و خدا رفعی عذاب از فرم زدن و ماحار در هشت طهو و حمله منکر
در هشت آورده آنها ای رفعی ای خراز زن اغیره بر زنانه بنا ببر و در کوسکی رسان
ناغربت کرند و خونهای مارند و رضا شوهر ای بجوبند ناید عذاب منلا نشود و در
با رسول صیال الترعی و سلم ارمونیت با ایمه آلم رشته رسوب صیال الترعی و سلم فرهنگ لعله حلو
با محل خوشی خوشنز بهم رسول صیال الترعی و سلم فرهنگ رکیم بر شوره خویت آور آنها
اک کاره که اندرون خانه فرماید ذکر لاعله ای رخانه برو + هم علم شریعت ساموزاند ای
ساموزاند از عینه برو و نامه بهم سبیع لکه آوره طعم حلال و بد مر گوشی دوست
که از حلم بر وید در آشی حمرخ سو نفع. چهارم رو در خلیم تکند له در لافت خدا رعایت
بنج آکر زنی ناسازه کار کنند ازو رکفت بلکه رسول صیال الترعی و سلم فنود که خود و در که
بخل ایست ع نوند حقوقی آنها همان لذ و حشنه بجوبند و سبیح محو نوند و در خا بخواهد
چشم غل کشند بر نار ممکه بر لذ ایام ایمه نیکی بوسید چشم رو لاشوند به کار که نهند حشنه
بجوبند و سبیح محو کشند چشم زنی فرزند راید و شبر وید ببر و در لذ و حشنه بخواهد
بر ایست محو کشند و هر لذ در جات بغير اید بسیز و هم در لذ ایست ای زار در دفعه قائل
نمایغزی للذب الکر لا بمنون بامات التر او لبک هم الفاعد بون
بوکه اصدیق رصر الترعی و دایم بکل ای زرسو ای رسول صیال الترعی و سلم فرهنگ که ایست راید

رشما آن که دروغ نمایند هر راست گفت و درست از درمان رشت و رشما آن که دروغ نمایند
 که دروغ گفت و درست از درمان هر زخم رشما صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که از دروغ
 بیهوده کند که خوب نمایند هر دروغ که درست کند از دروغ بکسر زیند که هر آید
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که درشب هر راح و فرمودند هر روح در خود رشت
 وزیان را لش لر حافظ کاشیده و از تازیانه آتش بران فرآیند لعی با جمل
 ایشاد فهم اند گفت ایشاد فهم اند که کوام میدانند بروغ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود که من قیاس علامت سایم اول خوب نمایند هر دروغ هم خوب دهد کند خلاف
 سبیم خوب لانست و بر دیند خوب نمایند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند لشی خوب یاف
 شاد رشت و رفیع ششم و اول خوب نمایند هم خوب دهد کند خلاف نکند
 سبیم هم خوب نمایند هزار عالم وزنا + حمارم حشم را تفادی اند از نادینه
 و رشت تفاہم اند از گفت و رجام تفشیم لام خان نمایند هم کند هم کوید دروغ
 کونک آتشینه و زیانند و هر زخم رشت و حاد خوک هر زخم رشت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود خوب نمایند ایهابشی شکر مرآند و زار میکند و میکویند هر زبان
 رشت پاشی که از رسانی نور رسانی مایه لش دار کج نوبه نمایند رسنند رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود که بلا ایمه موکل اند هر زمان ثقہ بآن لغنه اند که موافق نمایند کند و کرد اند شمار
 و منافق خوب سبار کند و کرد اند کند + عمر خطاب رضا السعنه لغت هر کجا نمایند پایه
 فضل سبار بعده هر کلا فضول سبار بعد شرم کم بایم هر کلو شرم نیم داشی در
 در خیل که معاد لغت بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم و اوصیت لش رشمند صلی اللہ علیہ وسلم
 اشادت بزیان کرد یعنی زیان را تفاہم داد و فهمید که با لغت بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم

مراد صیحت کنم رسول صیل الله علیه و سلم هم چیزی نہیں از اینست که وحدت در حرم زخم اند
 ولکن خیریات و خوبیات امر فرمایده هم لفظ از شر را بتواند مذکور آنها نمایند
 البتاً تو سه در دروغ صفاتی داشت نامه در بیان دارد میتواند از خصم کرد که این دو شعار
 که اسخیم اتفاقیه عامل هم خواستگر آنست اند و از خصم خود باشند بهم بر من کند آنها معاوی
 مسلمان از اتفاقیه خود خوشند و خوبی دارند بجهت این دو عبارت
 قائل اتفاقیه و لایحه و عصیانی احتجاج احمد کلم لر مقالیم اخیه میباشد که همچو
 و القوائل کلم المدراء باب الریم هم ابو یوسف یعیی الشعیر روزانه میگذرد از رسالت علیهم
 که شعیی پرسید ما رسالت الرصد الرصل علیه و سلم غبت چیست فرمود که لایحه خبر را در در رسالت از احمد
 غبت بهم داده و دو نیمه هشت بیان عدالتی را در این غفت رضی الشعیر روزانه میگذرد از رسالت علیهم
 که غبت بر این هفتمان که هشت هیل زرللہ کیے با این خود زمانه از دلایل غبت بدتر از زمانه
 و بدتر از غبت در خبرت رسول صیل الله علیه و سلم فرمود هر کله غبت کند از حق فرنونه
 ابو امام الباهی رضی الشعیر روزانه میگذرد از رسالت علیهم که روزنامه بیان
 اعمال نامه بیانیت دهد خیم در در تغییر کند حسن بن کورکه در در نکره بهم در درینه
 که به این نامه فرمیست که فرمی بر کذا حسن بن کورکه در در نکره بهم در درینه
 خلاصه اینست که لغبت میگذرد لایحه خبر نداشته باشد از حسن که در نامه توکل نشاند
 در خبرت که نیم را در روزنامه اعمال نامه بیانیت خیم دهد که در نامه ازو شر نیاز
 نه زد زده نیم که در اینکه همین نیم که به این نامه فرمیست و فرماینها نکرد این نیز نمود
 که اداره کارخانه باطل شده باشد بدین سبب که عقیده این فرمیست میگذرد در بر عصیان
 رسول صیل الله علیه و سلم فرمود که سخنچی کشیده در بیان دارد عبدالعزیز سرمه بر خیر

رو ابت مکنده لازم رسول صیل الله علیہ وسلم پیکار بر جم کور سکنده فرمود و اتحالیعین
 بینه اهل امر حرام را غذاب ملکنده رسیدند باز رسول صیل الله علیہ وسلم حکم کار کردند
 فرمود کسی شخصی که در حرم حرام حکما از بول آنها مدرسته در خرست خرم خوشحالی همراه
 آفریدند آمد بخست و خلا منی خرم حند کاره لازم نو محشنه اوکی به که خرم خوشحالی هم
 کی که زنانکند هشیم کی که شخصی کند هجارت کی که لازم خوب است برداشتم کی که سوکنده
 خدار بتو بدو غ خوشحالی هم را و حمل مسلمانان را از بخت و شخصی کند آدنی تقدیر
 بحث اینی و آلم الحبیب لازم نو اینست که این دعا فال بر لعله و مرثی حاسد آدم
 رسول صیل الله علیہ وسلم فرمود که حسد طاعتنا خوشحالی هم که نیز ایشی منجوعه عیمه بیکی
 رضی الشوغنه لفت که رسول صیل الله علیہ وسلم فرمود که مسیح خراصلان کا هن ایش
 خذر کنند و برسید اوکی تکر که ابلیسی نکد هشنه که زدن خدار بتو بایسیا
 و آدم صفر صلواه الله سکنده حرم فیض آدم صلواه الله علیہ و آنه کندم خورشید
 و اورا اینهشت ببرشند شیم حسد که ابرادم فاعله حمد غالشند که للفخر
 نایمه بکفت رسول صیل الله علیہ وسلم فرمود که ایشی و دو جم زخم برند
 پاره لفته باز رسول صیل الله علیہ وسلم ایشی کیم لذت کفت پاره شاه خالم ایش
 روستا باز ایچیل و علام ایچیه علام ایچه اند اوکی کند که در آنکه ایشی کیم
 که شیخ از دو حرم کناد که در زمکار دند حسد بجهود ایشی سکا کرد و فاصله در زمکار
 هر یک را نده خوبی ایشند و لفته ایشی دعا سنجانست + یک حرم خونزد + حرم عیشند
 شیم حسد کند + علام ایچه اند حرم حسد منکر خوند و علامت خود آنست که لازم
 و غیت لفته ایشند کاریکه رسول صیل الله علیہ وسلم فرمود که خرم روز فی مشود زدنی

३८

بچه ایم بکله فومنه بوزیر هفت نشست جمهارت نرا از دیگر پیشنهاد نداشت و در فصل پنجم کارگاه
وزیر هفت رئیسیم آن شور برند و تهمه های هفت نشست که نشود لازم خواهد بود اما مدد حمله نهاد
با اینکه اینها بند دید و فرم رخ برند که با این نرا ایم عصمت کلیه های هفت نشست زیاد بر ایند که خلو
اولیل نزدند اینها خود چون همانند بودند از نزد اینها خذدند اما اکنون لا بر وزیر خوب مبنی است از اینجا
پس هفت نشست های خود را هم از حضرت نور فرانی آبراهام هاشم نشاند که سیمیند حبها با اینها از
کار پیدا کنند از زرکه از قدر ما فرم از دید و لازما شدم مفاده از اینکه مرضید بد و کار
غیر مرضید بد آنکه بخت نم عذاب و لطفاک دفعه ام کار ایم شناسه از خلل نواب
از اینکه بخت را بگفای نشست نامهای پا بر داشتند نه هم اینها با شر لازخو قدر خارج
مود و شوال صیغه اللئ علیه سلم ف نور هر علی خود را نهاده ای اعلی مدرکها خدار علیه نهاد
آن عالیه ف را فریست بوارند خود خانه ایان خود را که از زر
صد بونه ندانند از خو حق ای از عالیه نو دلکه مرکاره بود را ابو هر ضر غیره نهاده
از زر شوال صیغه اللئ علیه سلم که سیمینه اکنون از کارهای اینها میگردند از زر فرانی
بیور را خوا از نکشید و نشاند همچنانکه اکنون از کارهای اینها میگردند در اینجا نیز از نکاره
در رو اخلاص مناسیب و عملکاره ای اند که مثل آنکه عذر بر پا کارهای اینها میگردند که کسی به جهش
لذت بسندن فریه بر کند میگویند از ایند که در رو زر لئه خود و زر مازار را دعوی کنند لذت اینکه همچنان
که همچنان که همچنان که همچنان که همچنان که همچنان که همچنان که همچنان که همچنان
از خود بیچاره شنیده بیرون از اینکه خود و بینندنی ای اینجا نیز دوچاله میگردند
فرمود که آن خود را فرمید آیند و دینه ای اینجند بدرک در رو زر نیز نزد اینکه
وزیر ای اینکه از شکر بشیر نیز بکله دلیل ای اینکه خود را کارهای ای اینکه دکر و دار را ای اینکه

پا سه بز آویسته از ناز و وزه دفع خلاصت از اینز کوت تحویل میرفندند
که خوب بخواهد آن بدل خونای از مشتقات از کروهه ای برگزد و در عده که ای
درین کردار با خلاص نویسه هسته فرم خدام حضر عاشق لای خلاص پیزد کام فیض
و بر فرسخه لای آبد که نامه ای اینه سعیز نویسند و درینه هم زخمی باشد
بر عول صیاد علیه کسب فرهود از اینه دیگر بزد مر لکه کارده کام کابس خفر مند
لکه آبد که فرسخه ای ای کابس کردار اینه دیگر نویسند که اینه با خلاص ای
پس عالم ایک که با خلاص کام از همه لای خلاص بدانست . قال السریع
ولکه حسنیه بقیاعیه دلوت مر لکه آج اعلیه . ابو ہریره قیم الععنیه روی میله
ارزوی صیاد علیه سلم فرهود خود روز فیست شود خبار فیصله خویانیه خویانیه بکم جلو
اویس و آخینه حاضر ایله . او کل پیه بیارند که ای خواند کلیه خدم غاز رسکه
غایاره بهم سبیل ایله بیارند که برای خدار فیصله خیج ایمه بکم خدام حسکه که جن کل ای
بعد از ایله فیصله بیارند و بیسند که در دنیا چه کاره نیزه که با خدا ای ای خیل
و برای عالم که خدار فیصله ای ای ایله خیل ایله ای خواند زمان و کاترا در دنیا نیزه
و غضیم توکا میارند که اید ایه در حزب برید . بعد خاکسازند و بیسند که عالم که در
من که خدا بایا کافر الله قوت سلام و از یه رضار تو خاکم و کشیم ای حدا فی
نمایند که در دنیه میکسر الله توکل بیف نایفه که ای ایه که هم دیجیع است . بعد ایله ایله بیا
که ای خدا ای ایه ای ایه که مال تو هم بیعم چه کاره نیزه که بایار خدا ای ایه بی دون لای دام
بر رضار تو نیفه که دنیه خیل ایه ماید در دنیه میکسر الله توکل بیف که میکنیز ای خیل
بعده خیل بیارند که خود که در دنیا چه که در جواب کوید بایار خدا بایار خیل و غفت

نکو بیده با گند اول دل از هم بسته ام و بی کشیده که حب الدنار این ملطفه بخوبی
اگر کوچک باشد مانند که در مصیت کفر لشی از هم تراک و اگر بزر باشد که که ادعا داشته باشد
که از هم تراک و اگر حاصل باشد که در مصیت بحال را که و فرم نعلم با عجزی برخواهد
خواهد بیع و اگر ماقضیه باشد که حد داشت که خدا را قدر آخیر مارا کشیده سارمه کشید
حضرت مادر المؤمن عیمار پیغمبر فتح عرب میزد و نمیزند که آخیر کار در کجا رسید پس از
بلند شد و خدار عالی جام الغواصه الهرمه و جمل مسلمانه سلامیه ایمانی بخوبی که از هم
والله اجمعین پس خدمت و فضیل خدمت داشتند و وزارت قال السبط و ایمانی عاجز
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه اویل خبر که در زرای و نهند خلوت نکویم و نیزه مود خلوت نکویم و نیزه
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرجه اویل خبر داشتند که ایشان از ناز و زرای فوج و عده
و فوج و جله خزانت برای بسیم بلکه علیه بر و بکر فضیل که خند کله از مژف نامنون شفعت
با زیوال الرسل علیه السلام باز مود از کله خلوت خیشتر نکم رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو
کیم که خلوت خوشی داشته بکم بجهه رفته دلایلی مرسد و فرمود که نزد خبر که در زیر
در زرای و نهند خلوت نکویم و عاشش رضا اللهم عنها نزدیک میکند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود که خورید لحنه تاکه کند که سر آنکه نزد خلوت نکویم و فرمود خلوت نکویم و فاضل زلزله از
یمه و نیمه و جو هر زد و ذرت را خلوت نکو خواه را بعادر کیم بد خورشید نامیم و از خدار عالی
باید که پیوسته بدر کاه خدار عالی زاده رکنده و هر روز صدم مار نکوید جسیع الرعنیم اول
آنند بکم بجهه خورید نکو بیعت آزاد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که عجب وارم لذت از
که نیم مبتلا که بی عیش بخواهند لما ایمه ملا آشت شجاع نک ایشان غریضه ایمه پوچک
عجیب ارم ایشان غم متعاد بسکونت اند و مکنده چنانچه و اقوص ارم ایشان لریم بیعت بیان

آمد و گفت بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم مام لبرفت و نشم بکاری رسول صلی اللہ علیہ وسلم
هر لذت که با ما شنی بر عده تشرشی بمار شود و در بر این خبر بخود خدا رفاقت چشم نمود
بخت زالع او اول او سه مبتلا لذت به بلا حسنه مبتلا لذت صرشی نزد هدید رسالت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
که بینه نزد خدار رفعتی در حیث که مدحه در حیث نه نزد نه نماز به نصفه تو ای رسد
الا اینه بلا که هر زمان او رسید او صرکند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود او اول یعنی اینه
بر خدا اینها باشدند که هر حال صرکندی و حب کلمه نزدیکه که صرکند رفای و رفع نزد الـ
جله تحریر لکس فهم خود مبتلا شدند و صرکندید نزد همچو صلی اللہ علیہ وسلم ای خلود و که
کلمه و قسمی نیو زدن که به نمود بر تازیت این فهم خواه رفته نمایند و غیره بود بر که علول ران
اللهم اصل افخر و بکسر خدا رفعتی خواهد بود فوله تعالیه ایک لعلی خلق الغظیم و خیر الک
کمک صرکرد فی بیهلا فاما که رفته که رجایا و رست نقل و تحول صلی اللہ علیہ وسلم و موده خیم
خدا رفعتی خر خواهد ملا و مختت بر خود رفستند نه لذت کند نه ایک لعلی خلق الغظیم و خیر الک
او سه کناده معلم خوند ملکیت رفعتی نمود و خیم خندیده بلا نماز اشوف و او صرکند
بلکه بارب و زینتی ایضا ایک که ملک کو بیند مار خدا زای ای اول ای اشت
که ما شتم خیم نماز شده لکه نمازیت لازم خدار رفعتی نمایند آمد بلکه نای عبید بشه
بهر صبح خواه هر چیز راه که خاست فو بروکاردم و بدرک بصر ای جوزک و کر منها
عط کند و زنشست خون خدا رفعتی دیگه که که می عظمه کند جله حاصل نمی کند
و دکوبند مکان شکلی لا ذر دنیا کو نشست و بوست بمعنی اضری بر بدند بر تذا ای ای ذر که مهیا خیز
و زینتی فهم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود هر کام استه خر خدار رفعتی که ای کند
خر ای دنیا و خر الاغنه بو زلفه بکاری کی سلیمانی بو دلیلیتی دیگه دیگه دز بلا و

شگل خود نمخت معاد جعل رداری میکند که هر افزونه رو دفات کار در این سرمه
 نخست ناص و نوش که بسلام خدا از زیارت با معاذ صبر کنم خدا از فنا برداشته
 آج عظیم و میزد بر تعاو فرموده بتما داد ما لیه از خیر نموده میگردان از خدا فنا
 و همانست لذت بزرگ ماش از مردم خود من کنم چشم بید جمل خانم امید با غشم
 و نوابت اسارت آز صبر کنیه نوات صابر از رساید و آز صبر کنیه از نوبت
 محظوظ مانند ذمکنده از معاد جمل که جمع و فاعلیت باز نانع از لفظ
 آنکه از فهم کم از دو در سه زیارت هر دفتر که پیشی رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 ام در نیز با خود آور در مذاکاه پرسنی دفات ما فرید لوح جذر و زینتی
 رسول قبیل التحلیل و سلم بامد ز رسول صلی اللہ علیہ وسلم بسند که فلانی است گفتند
 نزد او دفات ما فته رسائل صلی اللہ علیہ وسلم برخواست ما صحابه هم پشت
 کنم و اندوه کسر نوبت گفت جماشاد بنا شکر که چشم و اضاست شود فرماده زایل بارزو
 کو سند که در پشت برد او که به لایه دیده در پشت بشرد نمودم خدا فنا ای عالم اذ فتنه
 و ترا بای او سرمه در پشت بسند لزم و خورم و لذدوه لذ و سرمه فت در خان
 که در پیلو فرمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نمخت از فهم کسر شد و بساده کاش مانند
 پشتندند باد این صلی اللہ علیہ وسلم بر که ای میکاره میگرد بر فرموده لذ از فتنه
 پشتندند لازم فحه ای دش و فرماده بزم و بزم میگنم هم یا فرمایست لای ای صبر کنیه
 خدا فنا بای ای مذاکه دزول رجیل نهاد پشت پیش گفت که دیگریت صبر کار
 خدا فنا بای ای مذاکه دزول رجیل نهاد پشت پیش گفت که دیگریت صبر کار
 چشم کو سند کو بزرگ ای صابر ای پاشند داین بشارت لای ای فتنه پشت

او لب علیهم صلواده فریبهم و در چشم معنی صلاواده مخفوت و در حلقه بینی آمده اند
مخفوت و در حلقه بینی آمده اند و در پستانه هر که در پستانه ای خود امر عالم باشند
خوش شدند هر که از محبت فریبند است اور خود ای قاعده نزد آخوند او بسیار از خواست
المحبت و میباشد و شهوت و میباشد و خود ای خواسته ای خود ای میباشد و ای میباشد
ما ای خواسته ای خود ای خود ای میباشد و ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود
رضی الله عنده لفند ما ای خود
میباشد و ای خود
خواسته ای خود
نفلت و در لوداز تابعین نام و در زرد فرنج ای خود ای خود و ساق فریب ای خود ای خود
خود ای خود
ادیشی ای خود
وکیل عمت نیارا ای خود
اکنی صد هم یاری ای خود
و خواز ریبو ای خود
کشیده اند و در قبعت حامل ای خود
تابوده و فوز فیضت حسنه ای خود
و زیاده کشیده ای خود
جهه خانه ای خود
و فریب ای خود ای خود

ارسنگ شانه ۲۰ و از زاد نام این بزم نی و دو محنت نی کشید آنکه مدیر خانه دیدار ملکه
 خلوت خواهم دید و جو امند و تکر صلح خواهم طلب و در لور خلوت خلیم حسید فور روز قبا عذر آمد
 و در کرامه این خواه هزار سال خلوت خدم و در زیارت و کلام عمل بسیم و بر پیش اطشه براه
 سالم خلوت بلندم آه از روز امریت آه از شمس امریت آه بزر حشمت روح سه شکار
 تھا لز مر لی بو و ناشی معاد العدد و عمار کو لکه لعنه خوار خفس بکار در و خلیخ
 خواب بیار امید رسید بر خاسته و با خوبی کفیه از زرزا امشتبه آغلت فدا
 بکسر زند خواه بارند المحمد لش و رخی بر خوبی کفیه از زرزا امشتبه و شما نی سود مده
 بر خاسته و در خاسته و مادر فدم در نماز استاد نما بامداد انجو خی روز شد کفیه از زن
 در شب بیدار بود از کنی خاک کمر که روز اخیر لش خواه برد از روز شد خواه بارند الموز
 در روز جهد لش با خسته نایل بر روز ناشی عفت استاد نمکم ناسو در روز
 روز زمار کند شه ردنگی مدر جمال و اشتبه و هر کار در رسیده روزه از زن که بپوشیده
 از هم لعل خواشی بود و از خواشی غلبه کار در بر خاسته و کار خاسته و لغتیه هم جدی
 بیدار بکشی که سایه از کندر ماید خفس و بیدار جمال خواه سال عمر کند شه که بپلور زمزمه
 و سر بیالیز نهاد نقلات را بجه عدو و بعادت لعنه که بکش جها صد کوت نهاد کذا در
 خفس هم بیدرس هم بر لاحش نیزه زانو نهاد رخدله خشی فی رخاسته رسیده
 و با خفه کفیه از زن کاصل مکنیه و خد خسیه که کشیده زفع بکم جن بخیه که هر کار رجی
 نامش اوله جیه بقدار اشیه اشتزله و مقع و نز از اشیه بود و چنین برد در اوله
 جامه ای و رحیم بند و در کور نهاد نهاد بعد از آنکه دیدار خواب دیدند که
 دیدار رسیده که هر کار حکم نزدید بهم بکو و لغتید از راجه جیه بیکه

در لر خندلار خذلها عبارت کرد که گفت لرچه با بدی مدرک افده گفت از آن
 در دنیا بسیار بیخ کشید و بسیار مازد کرد گفت لرچه بود خود را مغایل آنها فرمی
 مرینم بازابوی سلا و صست لرچه خبرست که میله نخدا زد بکر طله گفت از خداران
 تغلک از دریقه لاو صونه رسکه لفشد را خداران را از عده کافی نازد که هم
 پهلوی زر میز نهم نجعه از لر جهات اشب و روز پهلوی زر میز نهاد و فتنه که خواب روی
 غلب کرد سر بر زانو نهاد و سرکشان سود و سبد رجسته بیش خسته مشعله
 خشم عمود را خرسید بهارند بیار و خود سخت شد لفشد با سخنی که نهاد ای شیرجه میم که
 پهلوی زر میز نهم او گفت نه نهم و خشن خال لازمه خولهم رفع عهد که با خداران که از شنی
 و محشر بدیو لر نکنه میزد و بیخ نیسته بود و روح خسلیم را دغت خز ادویه شست گفت له
 شفاه کرد میث بی اور و بدم که سخنسته بود ای سب لکه سجدیه بیار کرد ابعان لر
 تالک دیمار رفرز نکر لسته میلک شست فورده هم چشم شد لفشد و فرشته دفتر مسکن
 مالک دیمار سعادت و راز کوکر لسته نظاره کرد و با خود گفت که خدا مالک سام
 همین در کوکر خوانده نهاد ای گفت و میکربت و بیهوشی شد و لازما اتفاق داد و را هم ران
 خشم و سلا آورد و لفده نم در لر خانه ای اور نه خشم بیهوشی باز آمد با خود گفت
 که زدن شفه فیاض کشی باید کرد و لر شاهزاده در شفه باید کرد خاک برس خوبید
 و در کوچه ای بر قزوین میزد که ارسلانه نز سید از آن شکم خرم زخم دلخداران
 عصی نشید و عمر بیاد نمیزد خشم بهشت شکر داشت و صبت کرد و گفت خوشناد
 بیجا آرد خشم بیرم بیث نی فرنگ سید هم اینست مالک دنار که از خداران که ای
 خشم ایکدشان بیرد و سشه پام فرنگ بندید و مار و سری بیلد سواره بیرد خانه

منه ماند که نجف اس مرند زار زار میکرد و میگفت آنکه فرماده فرماده خواسته ام حجت
 حاصل بگیر و میگزینی با خود رسانید و آواز آشنا کرد که مالک سد تبار نجات با فرماده از همین
 لکت برآورده و لغت پشتیمه دلم لا الا الله و حمدلله لغت کرد و آشید لذت محظوظیه و حوله
 دلخواه خوش شد که در حکایت خوبیه علیه احتمال نداشت و شد و روز بگزینی
 و کسب عنت نباشد و لغت اند امشی در از زاده بود در راه رخاسته کما نشسته و شنیدها
 همچویله خود بخواهد بخواهد اینهمه لامه برس مفعلاً مرآید از نوشت فریاد که ببرم و داشت
 و همچویله نفعه میگزیند و میگفته از من مدارکشی اشک که که در حجت زخم باشد و خواسته
 که در فرم آشید و فاعلیه خدا را عطا نمیگزیند و در نوشت نگردد و جاگز که نیز نیست و زندگانی دارد
 نیز میگزیند و میگزیند و این نوشت بعد از اینکه شاد و در خواب بزیدند باشند خدارا علیه
 ما نوچه کرد لغت خدا را علیه نیکو بجا نمایند و درین دیدم دلخواه خدا میگزینم
 لکه بلا تکرار و اسرار اعلم نقل لکه زنی بود در صدره و بر این شعبه نوشتند زنی بعده
 صبح حال و حوشی آواز و مطلب داد و نوچه کرد و هر جا که عدوی بود در مردم انجوادیه
 های اند از نوچه کرد و بوسنه جا میگذاشت این نوچه که نشید بر دم از ده کفر داشت
 هر یکی در زمان دافع و نوچه بودند در روز مریم باز همچنان بسیار نوشت فریادها مسجد را نیز
 و در صاحب اوزا میدانند از علامه صدر و عظیم نوشت و خلو سیار نوچه شده بعده مخلصی کنم
 کشیده بیف باشند و خودشی دزدیده وزار از نوچه برداشت و شعاعه خیز آواز که هر چوی
 شنید لغت در صدره چه شده لذت حم آواز کرد مرآید کنکن که نسنا و در رکن
 کنکن دیگر را نسنا و در هر از ده کنکن که نسنا و همچنان بسیار نوچه فصد که دلخیز فرم
 برآه نهاد اول از ساع و در کوششی او افاما خدا مریعا بیستی در بدل چه بدل آوله

کفت اسلام سلما نه کار چنگی عالی در زیر دو راه مردم بزند باز نه کفت بل اینهمه شور و فرار
له کار چنگی لازم نه کفت لوزت کو کار در بستان و در آن گفت با کیم بنت و امراز اذ نوکن از اند
آزاد نه نوشتر از اند باش بیکم شعبانه در خود شیخ گفت اسلام شعایر نیم
لام گفت نویمه کلمه نادم عشت خدار میخواز نویز بر زرد شعبانه در و جوار هر دنیا بهم داد
پس بیکار داد که کار از نیزه نه کار داد و میکار در دنیه ملکه در خانه رفاقت خانی مسکون
نه حمل سال بالا را در داشتند بد در باغی عمر حشمت از این نزدند ولز جبله ز اهدان از اند
لهم کن صاحب و محلی علم بود آنها زیب نقوص کارهست لکن از فضل خود بیان مزیع گشت
بچرگرد اینه و حاک کاره نغل لانه خود در حقایق دیار ساده در دنی بعده فارسی
نزشی موسته بجهتو بود هم و ایام بجز اسریت لکم دستخورد را نیزه مر بود خود فرمیده
در شهر در آمد فرج رانه انسانه فرج رانه نویز دند ناچنگی عالی کسی بوز العف می دارد
نمیگشت سجنی نه کلش مند که لدم نتوانست خیم منظر اد بود که در خبر خلند او لعنه
در صحابه ایمه دید طهارت آرد و هم انجی بیعت است منحوله خیز زور ناچ رسیده
خطاب باز لدم زن اول گفت صه اور در گفت از زنی او ذره به روز کار ایمه حجت شاه
صحب کار گفت خود ایمه کار کلمه نامه ذهن رونه بکجا بیه هم هر شب بیکفا او بک
کرسنگ خواب نکردند و بزرگی عجایش تکاه برخاست نایزه هم روزه که روزه هم
او نیزه
دلشکشند پر زن و دلشکشند رو بخانه نهاد از لی گفت از خداوند کار که
در ماه اشتم مر آیده از خود خواست ایش صرکن ناف دام خود خواهد صلف زنی او گفت
اکن و دام خود نیاز سر ما تو زند که ای نگم روز دیگر جانه رانه شد سیو بیو هر طعم لام

ام که بارم و ام الاد رکفون لمشن شنیده رفر علیه متوسل هفت ناز شام دل آنکه
 این شصت سیاهه خلیم کرد بل سو ریگ کرد و در کافت خود ریگ خانه آمد زیل شاهزاده
 لغت ام زن اموز للاش داشتم کفت شوهر نوشت لغته هر خداوند کار کرم لفروخ
 شنیده کنم بس در بزود خیر فنه که از قم خواجه شفای طهر شفای از ز طلاق بو لوت بحاجه
 لر خواه ایشان کفت زنی لغت هم ای ای مردم بیسم نویسند و شنید لغت شما کسی که ام مکر محظوظ نمود
 ملکه خدا و اندیشم هیف باغه شاهزاده و فرسنگ لازم بیهوده ششم و همان شیوه
 آندر بضم الميم ز دلار بیک بر بزود همان سیو بیار زن او در بفت خیمه و لان دسرم دلار
 لغت خدار غر عوچ و نفاده دسته در بینه ای ای شاهزاده لله و لطفه هار و در را برشد لغته
 بکه بالعده دلیل لاله شجاعه کافر شاهزاده کاری اخبار لشکه هار و پر کشیده بینا
 این شهد و این شاهزاده کنم خوارت بر زندر است ای شهابیه شاهزاده ناکه غایب زرا صد
 خوارت بر زندر شهادت ای فرم لغت بد نیزه بمنادی درم کللوان لغته هم خوارت
 تو ملکه در شاهزاده با بارم خیمه هار و در را بسته لز و بنا بر فندم هر طلاق شاهزاده
 ای لکه دلبر زنک با عدل بیه براش ای ای ای جهن تفه عبا ای ای او من زعمت کرد شیوه کوی
 هر چیزی هم لغت که ملکه ای ای خوارت بر زندر صد و بیارکت بر کرد سل لغت زنی در آنها از در
 شش هم خواب بیه لکه جایگاه کاوید یافر الکه شنی زنی آولیه او ای ای شاهزاده
 بیه و ما هر خوبیده بیار زن ای و ز خورم خیمه هم برآ دل عشکم او بیارکرد بیل ز جه لهر فیله
 هر خواهی هم کرد ز درم هر ای بیعهم بسته در خواب دیدم ای هم تعبید بیه بیه
 خود لجه ای ز بیه ایوس اخدند خواهی دیده خواهی هم کرد بیه که خود هفت آیه بیه که خود
 بیه بیه بکر کرد بیه لغت که مدد بینه ایسرا ایلک و در بیه بیه بیه لغت که ایز دنیا

و پر لازوم نمند که فصل از مرد است باید پر هم خواسته که آن فصل فرسته باشد
خوبست پس این نکات را می توان فصل از مرد خواهشناک از بیان فصل خود می خواهد
آن فصل در دو قسم صد سال اعیر فیض فیض و دو کل شکه صد سال ماندم این دو می خواهد
خشت نمود و دو کار کرد هر کسک دو کار در راه ایقانه ای را دو کار ایقانه دو کار دارد
از خاک از خشته ای دید و دید نوار ای فصل زیاد ایم از مرد سه صد و شصت سال که
در دو کار ای فصل مانده ایم همچنان که این از خلیفه نزدیک است که سه مائی از
این فصل ای فصل ای خوبست میگذرد و چون نیک برادر شما ای خوبست ای خوبست
نمود علیه السلام رکن راه در مانه نیویورک دید و چون کسی بزرگ در مانی دلیل عزم کنید
با شاد حاکم نمیز از دریا را مدد و دانی باز کار و فراموشی کیفت طوف خوبست میزند
میزند باید علیه السلام سید از ایلی مرآ آنکه ای خوبست ای خوبست خدا ای خوبست ای
و ای سید روز روی نیز کرد ای خوبست مانند روز زدن که روز روی سید بر کرم و بکرم داشت
بر دم خدار فعالیت کلی ای خوبست بر صفت خوب و مانعه پروردند ای خوبست خدا همچنان
نمود و هر دفتر که نشان دید نیز ای خوبست میگذرد سعادی السرحد می گویند مانند ای خوبست
که لا ای با فیض و مفهوم نمود و دید بار دید بار و دید بار شک خارا قرا ای خوبست در قل قل ای خوبست
ای خوبست مانند ای خوبست زنگ ای خوبست مانند ای خوبست فیض می عطفی ای خوبست علیه السلام نمیزند
ای خوبست نویسید کل دن بند و کمال ای خوبست ب زدن در و عبده زدن و قصدا و محظی
قزند ای خوبست فیض ای خوبست ای خوبست که در دنیا زنگ ای خوبست مانند ای خوبست
و کنک خوبست از دنیا برخو ای خوبست خدا برخواب ای خوبست صد هزار سال در آنکه هر چیز
و مانند دنیا دنیا

امید بر و در بیخ باز هر که در دنیا زنا کند وزنی داشته باشند و باز نیز که نمایم هر چند چشم
بینه است اینست که این لوزنک سارکنند تا پاک شوند و آگه و سالم باشند تا زمانی نباشند
چنانچه امیر المؤمنین عزیز فیضه الرعنی صد عادیانه نه ریخت که در زمانی خلاص
امیر المؤمنین عزیز داده بود که محمد مصطفیٰ رسول اللہ علیہ السلام درخواست گرفت بعد از حمله
و این بجز نیم سنت در عرب را فتح کردند و امیر المؤمنین عزیز فیضه الرعنی پس از داشت
نام و را بویجه بعده روز برقیت طبق خوب رود جوانی خوش نظر را داشتند
از باع زدن کابله بر تحریر نهادند و لازم بود سلطنت جوانی نعمت پیافت و بعد از محمد مصطفیٰ رسول اللہ علیہ السلام
همکوشی مدینه فرانسه را از خوب شنوندند و خود اندیلان را در طرف نمایند را در جنون
رسانیدند صیغه السعاده و سلم لازم دنبال حمله خود را در قبیله حرمها بسیار آزاد و مرتبت شدند
پیش ایشیح بر فند من اور فرمانی بخواهند رسمیاً نیای خاصه میشدند نماز و در حمله
آزاد و سفر للهیل شد و خاسته خانه امیر المؤمنین عزیز آمدند ایشیح را کوتاه
و مادر و برادر و کشته میکنند صاحب اهل امداده و پیمار ایلسته و بعد از آن امیر المؤمنین عزیز
و اکبر و مژده که زمام حلقه با خود نموده امشاف گشتند و متدریست های پیاپیه از هم رفته
جوانی تکریز و زنگ مولده خود خدمت دوز مرلد خدا را غایب کردند و بر این محکم کشیدند و متدریست از داد
لایمی ضعیف بیکار از زنگ صاحب محمد مصطفیٰ رسول اللہ علیہ السلام فرستاد که مهدی
نمایند آزاد و مژده کشند ای خلیل شده لک اذن فدا و ارونه محمد مصطفیٰ رسول اللہ علیہ السلام
حاضر نمودند از نیزهایم و ذرا لایخم کم خوب نمایند و جمله های روغنه رسانید ای الرعنی
حکم کشند ای خلیل خوب نمایند و ذرا افلاز از ذکر خلیل خلا از آزاد و خلیل از از ایل شدند
غوف از زنگ دارند و خوب بر ایل خیم نمایند ایل شدند هر یکی به ایل خوب خیم نمایند و خوب خیم

ابو شجاع فیضیه سر لد نا کاه در راه جهود هم پیش آمد و خسته که این چنگ
 لفت ارجوانی خوب طنز با درادن خواه مر حندشی بد آشده بعده که کلی
 رسکانه حند سار و دیگر خود و دوکم بر افضلی اکنون لا ایند مر بیدم آزاد کوش کرد
 آن منزه نیک آید ابو شجاع لفت بکل طبقه بخت هم روز از بیک رشکور مثل زغم ای ای
 آنکه بیار در خانه فرمودم خود را از بین محنت رشکور رشقا با پای ابو شجاع گفت تو و ما همانها
 این ناآزموده خد است و فرمی امر المؤمنین عز اک فصلی پیشی مر خود بکم نلا در از زدن جهود
 ای کرد که نویند ای امیر عین نفع ملکم بیب فرمالا افون بخلد و در راه ابو شجاع دید
 شیخه نیز باز برق نمده جهود ابو شجاع در خانه برد و مود فرمود شراب هلو و در خانه مر لد
 ششنه لحس صورت پرم و در شده بیش ابو شجاع آمد و لفت ما ابو شجاع بینین حال در خانه ای
 دشت ابو شجاع کارقهه در باع برد در آنکه باع و خر باعی احص جال فرمد باع فرم ما تقدیمه
 ابو شجاع بجهات ای نیز کرد بسته نه کشته خود بوسشار شد در فرم که ای ای ششنه کدم
 آنکه در خرس عذر خواه کرد که مارار سو اکلم و سه شمشی ای چک طعن او لغت فلای بای
 و محال لکن ای اشیم که لاد و فکنم آخ ابو شجاع در خانه لدم سار زاده و که بیکرد دل خدا بر
 آم زیش بخوبت که در خرسا حل بامد چشم دست و رض مر لد پسر ز ای بند از زدن ای ای خلور شد
 ریشه کار فرشی امر المؤمنین عز در سجد در محل است بمحی بیشنه بقدار عیت خوش فوز کرد
 آنکه ای کار فرشی امر المؤمنین عز نهاد و گفت ما ای امر المؤمنین ای سر ابو شجاع لذت عکف
 پیچ کدم با سجل ای لفت بچرام عکفت بکند خواه بخوله لفت با زانم خود لفام المؤمنین
 ای ای سرخی برضی برخاد در خانه آمد ابو شجاع ششنه طعام منو بده بسیار حکمیت خواه لفتم ما ای امر المؤمنین
 خیست که للاچه خیر بینم مر زیک کونه شما متبر شده گفت ای سر ز ز هنار نا خود خواه

سقى مت برثى آمد گفت امر مددن که ارادم بگفتن فلان روزه داشتم و پسچه رحله المعرفت
چشم ام کار و مرغ باز رو خبر داشت کی بود که در خانه بنادر گرفته است امرالمنیر
رئیس کفر ختن طرف خانه را داشدم خود در طبقه بینی آمد و او در کم از هر کار در درخانه
خود را در لام شراب خواسته و در پایع بر دلنجی عورتی بعد با در منازعه کرد که از این روز
با زلماشند ملم و نویه کرد و میگرم هم امرالمنیر عبارت نخواستند موسر را که آورد
خیز خوش سایر و بردو گفت زان خود را مشبع غول ام در سر برانه را خدا را عطا ندا
نمیکنم که خدا را توانم فهم کن فال المراجع الزائنة و ازانه فحیلند و کنواحد منها نامه جلد
او بوجه گفت امر بدر که بود از این المراجع خواه بگزین و ملکه لاد دو اعلم امرالمنیر گفت
امر لازم که شرم مبلیب و لازم خدا برای این شرم نمک داشت که رواهی از برادر نسبت
در فرمان خوانده شد و عندها طبیعته فرم امرالمنیر بوجه خاتمه شد اوسا پدر
در مسجد او لعداد آنان در شهر افماهی از امرالمنیر عزیز نموده خدا نماد اعماق
مرح شده سر برینه کردند و در مدار امرالمنیر عزیز از اذدهم ما به سخیه رحله المعرفت
جذب ای بسند میت برخدا این مصیبت نان کلمه هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
که جانها خود را از این امرالمنیر فرمودند که این بدر ای دیر فراینده خد را خفه زد
ز لکه از زردت مرلت لاصم کن که جمله خسته است هر چند زاده هر کارند نیز فلکیه نیز فرمودند
برینه کافه کوئی و پوت اوجا درده ای ای کاف و خست بزرگ دید خود که نه منند و
نماز ای ندیدن آفله ملو آفلگفت با امرالمنیر من زننم ناکه چنانه نزد اهل المعرفت
لطف و حمایت کنم و کنند زد کب خدا را علی و دیوبال ای ای میان این علی و میکنند نه منند و باشی
اعظ و دیک برکت گفت ای ای عده در شاهزاده ای ای نیک گفت خیر در زیرم لانه غوغالمی خود که زلما

و از نهاد خم ناز بانه بدء رسید او شیخ فرما برادر دلگفت امر عذر شریز نهاد
زده کار آخوند و لکه هفت متم عکفت امر رسید سخن خدا صنعت این عذر را سخن خود
نمایند و خم ناز بانه بین رسید فرما از مصیب برآمد و لفند با امر المؤمن عذر نشاند اگر
بر ما ترقی فرمود اگر از روا بود فرضی بر خود میزدم او شیخ کفت امر عذر برخ که فرا خدا را
صریح نمایند این خم فرمایند برای این خدا زن علیا همچنان که تمیل تمیز صراحت
قد در فرما بر عذر این ایام بفتح آب بدهند لذت بخواهند خلاصه لذت لفنت امر خدا پیدا
فرآخدا را که شریت بهشت دهد خم ناز بانه بخواه رسید با این شیخ برینه کاره مسایع خود
پیش امر المؤمن عذر نمایند خود غایب از از اعلی مبنیه برآمد که هر فرد میتواند صلح این عذر و علیهم
دوستی ایشانه بیع او شیخ را ببور برآورد و لفنت امر عذر کشند با شر فراق نافی است نهاد
و اور کات اند و ملأیب بر زمین مرآبند و این دعا میکلند این هر صلح بر ما و بپدر
و فرزند ایشان و حلیم بر هشت در دست کاردا اند و هماند اند مصیب به لفند اکنون تو را
بمکان خم ناز بانه بین رسید جای خوشیم کرد بعد از این امر المؤمن عذر فهم نهاد
زیر و در زنند از اسکنند ایل ایل خست حست فرمایند ایل ایل خست زیر عذر خطا نیز و در مشتند
ذبود و برخاند از این ایل ایل خست دفعه دفعه که خوشیشید امر المؤمن را فرمایند و در خود
که در هشت مینه ایل ناج برس همادا و حلیم هشت پوکشیده کفت امر خدا بر حالت دوست
کفت امر عذر دخت خدا بر فرمایم از ایل ایل خست فرمایند ایل ایل خست میتوانند صلح بر ایل صلح
فلکه صلح ایل و قیمه داده ایل ایل صدیق و در فنا بر جو حقایق ایل ایل نیز
هر یکی و کوچه فرد ایل نوز آزاد ایل ایل خست خلاصه باشد و در هشت با غرسید
الحمد لله رب العالمین عذر خود را درست ایل ایل خست هر عذر خست باشند

و هر که در وقت می بتصریح نمایند خدا بر این ای خوش شود کارهای
 ایمه بیام نموده همچو شنیده او سارجت کشید و هر که می بتصریح نمایند
 ایوب تیر ماید و در اخبار العلمین ذکر رفاقت خدمت را در کشور شنید پس در چند روز
 مانند ایام اد کرده مرا فتد و آنکه خود را بزند جنگ خشم کشت دیوست اد که زند
 لشکر عالم شکر که می خورد که زند جنگ شد خود شکر کرم زرگ شکر شنید و آنکه کرم
 نادیر بر می شد خلک شکر از افرادی که دیگر شاه خود بخواهد پس او نزد بر سرخ بدر
 این پیشه آخر عمر حال خود را نشاند مرغ عجب کجا 

همراه با نسخه الفانی

دعا لغص المقرر

2

يَا أَحْمَدَ الْفَعَالِ زَانِمَنْ عَلَى حِجَّةِ خَلْقِهِ مُلْكُهُ يَا حَمِيدَ بَادِرَهُ رَبِّهِ

بَلْ وَلِدَتْ حَمَارَ بَارِخُونَدَ وَرَدَوَأَوْلَ دَافَرَ بَالْعَمَارِخُونَدَ لَعْنَهُ زَرَدَ
فَرَزَدَ بَلْ بَلْ حَمَارَشَنَهُ خَجَنَدَ وَهُمْ رَازَلَطَرَ مَرَافِيْ بَشَبَدَ حَارَ فَرَنَشَقَعَهُ
نَفَطَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا حسین لاحمی فی دیگویه و گلایه و بفی پر باحی همزمان
هر طرف حسین زرینگ ذر خفران و شاه ملک خفر نو خولون دید رفت سار
نفده بیچمه اصر و ابی کی و سنه باید ها جهان بلذخ خنخ بخواه
نقط

رَبِّ الْكَوْكَبِيْنِ لَا يُفْرِجُ مَا هُمْ بِهِ شَيْءٍ وَلَا يُرِيدُ
الْأَرْضَ وَلَا فِي السَّمَاوَاتِ دُوَّلَيْسِيْجُ الْعَلِيِّمُ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ إِلَيْهِ الْحُكْمُ فَقْطُهُ أَزِيزٌ ذَوُّ الْعَوْنَى وَهُوَ بِكُلِّ
خَلْقٍ بِلَادٍ فَرِيقٌ وَجُوْهْرٌ بِرِيدٍ بِعْرٌ وَأَصْحَارٌ وَشَنْدَرٌ وَأَزْدَادٌ

وَاحِدَةٌ جَرْبَلْ بَارِدَ دَائِيلْ بَارِزَتْ مَايُنْ بَاتِنَقْبَلْ سَنِي لَاجِهَ الْهَوْلَمْ عَنِي
الْأَجْلِ كَشْ حَوَّةَ الْوَعْدِ هَهُ تَسْدِلُو حَسَوْرَسْ طَالِبْ خَلَدْ بَخَزَرْ دَرِدَادْ لَافِ
بَانِزَرْ تَبِيرْ خَزَرْ دَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنرا بسته و کارش را عذاب و حلال و انسلاخ کفسن با لانفار خانمی زنگز
 در باخورد و غرہ - و مکروه حریبت که نایب شنده لش همراه با عارض لکھ خورد آهن
 خودک لام اعظم رحمة الشرعیه کران است و حلال و انسلاخ کفسن و اس سیاست
 کفسنی است در مفکرد خوردن مرد است و حکم ادا انت که نایب فراسن و مکروه
 خوف عذاب است و حلال و انسلاخ کفسن جایچه خوردن کوشت اس ز دلک لام اعظم حرمیه
 و تقدیر خربت که شکننده است عمل مژروع حکم ادا انت که عدای کارش را عذاب است و غواص
 کردن آن عذاب است خانمی کفت و دنماز و غرہ والله اعلم بالقصاص از درست
 برکله ایها او از کارش نیز بینی کفسن لا الہ الا الله محمد رسول الله و بادر و شتر
 معنیه ای مملکت بدل بینی خدا هدیه است و محمد علی الصلوأة فسنا ده او کار و رحیمه
 و آن افراد فسد نوسلام ایها نیز کویند ایها بره فلشم ایها محمل و ایها مغل
 ایها محمل خانمی امنت بالشرکا یا با سماوه و صفات و نیلت جمی احکامه بینی ایها
 آورده فرخند ارغ و حلق خانمی اوست بینی خون و محکمه با هم نایهار داد و ما هم صفتی از
 و نیکه که من فرمی خانم حکمیار کاری و ایها مفصل خانمیه امنت بالسرد ملائکه و کنیه و رسالت
 و ایها الاخ و الفدر خریه و شتم و من المعنی یاد و بیعت بعد الموت و بینی
 ایها آورده فرمی خند ارغ و حلق و نیکه که او و بکت به سار و هر بریه مغفره نایل است
 که از انجوی نیاز خارک است تو ریت زیبا عربیا بر موسی علیه السلام و ایجل
 بزیبا سریا بی برعیسه علیه السلام و زریو بزیبا بو بایله بردا و ز علیه السلام
 و فرقانی نیماشی علی بمحیص طبع صلی اللہ علیہ وسلم و هر ریت و بروحیه نایل است
 او و بروز بیفت او و رانجی نقدر بزیبا و بمریه از خدارغ و حلق لش تکبر خدا از دنیا

خواستار شومند
بعد رضوه خانه نگات
شده خلقت از این دنیا
مشهد و مسجد

و تفضل کار و آب درینه کار و دخلا کار و زنی و دخلا کار و لشکه رست و پار
و سنجیر کوشی کار و هر عضو رسماً شه باشتر و شست کار و سورعاب ترب کاره
و سایه غشیر بقدار کله خشک کرد و تمام سر بکار مسح کار و مسک سحب و ضرور خار
ایند از حباب نیست کار و بشتر هر عضو رسح کار و سلیمان لشکنه و ضرور خار
آول هر حبه مرزو آمد از فبل با در بر باز که مثل آن دغده خرم هر حبه که از غبار است مفک
برخواهد از این متفاوت خودم شجاعه از کاره بگیرم بقای از هشتر لشکه خرم خواه صرفه
خرم و دم روکه مخالف افلاطون کرم از جهت سببی که با مردم هم و از الله بگیرید
بار بار اندک اندک بگذره هم که از این میانی کند هجدهم و بولانیه سببی هم بهی
شسم سببی بقدار کله دفت رفشار را بشی بخود همچشم خواب از حسنه بدهد هم خراب
نمک زد و نیم باغرت ناخن و قدم هم فیضه بر نماز کله بار کوچ و وجود بکام از مصلی با این بغا ایمه
مرد بکلام سببی سده هر که بحث دو ایم از فشار بکام لکه نماز مرد فست از اینها عقا و خرو
حدید کند و هر حبه خوار اهل از خود و اهل ملکه اعنای که آن فست ماند سله هر کله خوش
برخواهد و هم در خشیم ماند و غولشکنند و الائشکنند بل اکنای ای دم خرم مرزو آمد از جه عما
با زیر ایم و خوشکنند و الائشکنند سر آکنیه و لکیه و مانند کلمه خرم بخورد ایش
و خوشکنند بخلاف کش مر رکب و دل ایم ای ایز خود و بعد مر که از اندیم بعیند و خرم از زاده
او آنکه ماند ای ایز اندیم ای ایز خود و بعد مر که ای ایز اندیم بعیند و خرم از زاده
و آنچشیم و خوره بلخی و خوشکنند سر دم خرم بعیند آوردن که ای ایم دو غدره که خیام
و بکار و در و نایخ او سلند بعد ای ایز ای ایز حباب کوشی با پسر ما و نیم مرزو آمد و میکند
سر دم خلا صد آور کاره بیه و خواره و خیمه بکاره بکاره ای ایم ناکنسته ماند

لاین فر نیماز که لک کلم اندام نه باید که با حب نشود ناز حاصل بود سل در طهر را کرد
که آنکه در دو سلف فر کرو غیر آب جهانی و بعد از این مردم آمد و خوشکند را کرد
محل نجاست بخلاف دیسته در مجموع النوازل آورده هر آنکه و خرام از قطب
دارد و در این پیش برگرفته است اکرسیده آب نزدیک نهاده مضرت رساند در مضنو و
غسل آب نزدیک رو ایام و الار و اینهم غسل ناین فر نیمه هست جزت آول مخصوص
آدم آب نزدیک در بنی کادن نیز نام اندکم مکیان شیر سده است غل از این نزد
درسته از فرماده و آزاد بید جا نهادی بود از این زمان بعده و خوسان در مکرها باز
نشود بعده نام اندام است باز نشود بعده هر چهار نزدیک در مجموع آورده که نماز
از مردم خواهد بود آنچه غسل خوب است که داشت و غسل افتو نزدیک باشد که جن بعیل خان
و خسرو در کنده سی عسل و مدانیست و ضریب و حب و تخت و تسبیح لا و ختم خواجه بازار
آنکه جنده و مائیه است بود و بخای لش خفه در قیل بادر بفاعل و فعال و بحیره و نفاسی
مخلاف خود نمود و در آن حب خواجه غسل بیشتر نوزن و غسل کافر را باید
سلمان شود و لاشت خواجه غل جو و غل عرق و غل احالم و غل عبدی و غل لاخ
خواجه غل کافر که باید خایه سلمان شود و غل کو دیگاه حب شده بهم سی اکجیه غل
قیل لک خواب بایشی ما بدل نکرد بود بعده قیل بدل فدر لز منیه بپردا آمره اعاده
غله و حب آبد نزدیک آنکه بقیه خوب است لولا آنکه بعد بدل بپردا آهد اعاده و جن باید
بالاتفاق و همین عده خواهد بود و بعد منیه نزدیک آنکه اعاده و حب باید نزدیک آنکه
خواب داشته باشد مایم نیزه نایم و در بیان سده بیان کوئی نیمه
بل ایند اغله و حب باید اکنترال شود و حب آبد سهل اکشنه بیه در خوب

لذت جاع با فر و خیر سید کام از نیم معلم کو دغلو و حب باید دا کار لفڑی سار اند زبر
 معلم شده بود ماز خوا بس دید کام دنر زن ده غلو و حب آبد زبر اکار کلم منی پولی به
 کفرت حارث بار بک شده بیار حجیک شندا آکار لفڑی سار اند زیر منی ده در حا
 خواره لذت بانفه بانفه بیخلو و احیب آبد الیه مسلک اکرم و وزنی بانیم علیک خشنده
 بیدلشید از نیمی با غش و هرچه اتفاق اخلاق مکنده بعض کفر لذک اکار زنک زنده داغه لذک
 و حب آبد دا کار زنک سفید دالعمر و حب آبد لآ اصم لذت کاغل احیب هاریم
 کنانی لطہری سلور فنا در محبت آورده که اکر حب و حافر و مبت در فن هرسته کاشید
 و آب آمقدار لذت بکار لذ اینها غل کاره منفذ آرا آب ملک بکام غسل مالکه شروده
 مشترک بکه هرسته بکام مسلک شرود دا کار آب بساح بکام حب بکام شرود محبت لاسلا اکار دین
 هر ام صوبت رو بدلود بکار لذ اینها جنیت و دکبر لذ حضر طاشریت دا کار ملک
 بکام بکام مالکه غل کند و الا طا بر غل کند سلور مجموع النوز دار آورده که اکار زنی غلچا
 بیعه منی دل از فوج کمزی ببرو آمد اعاده و حب باید مسلک اکار کبله در مسجد اخلاق
 در حال از مسجد بردا آبد لآ از نیم مشتبه که ببرو نزند لذ مشتبه که نیم کند سلور فنا در حب آورده
 کلام در لذ ضیب خنک باره محمد بکار نی خنک رخواز د و خفه فاینیه اکار جامه فرم بکه
 چنچه آبد لشیم غل و حب آبد زبر الکه لذت مر باید دا کار جامه سخت در دشت سهل غل
 و حب باید حم لذت خنک بقسله در بدله آورده که کلام در لذ غلبه اخلاق ترکشنه
 منی ببرو آبد اد بکار دا کل کار فت ناکشنه لذ هرست اور شکوه بعد از نیم برو شاه
 غل دل احیب آبد مسلک هر کار خنک شده بکام باید که بونفت غل در لذت پونت خنکه اسیت
 دیگنر در بینه ناف در بولفع کوش او امه دغیه نیز آب رساد زبر الکه اول از زنگنه

و طواف لعب و خانمی فرا و کفر فرقا غلاف نصلادیت و ادمعه حسکه
در جاده سفید ماید کفر و در جاده زلعنداد کفر و در کوشی رشاد دهانک ناز کوشه
در کوشی چباد افانت کونند و نام نیکونند و سر اور احلى کنند و نیز رسخشونها
و نفره با موی هور کوه صد کنند و در روز عقم ما حاردم بابت و مل از زور و لاد
عفیه رمند از هم کوسند و از رخنک کاسند و حازلت اتفاقا دل از مرکشته
واک مر خود را اجتناب نفت زخم که اللهم صد و عفیه ابني فلای رهاید و لمحها تحویل
و عظمها بعظمه حلها مکله و شرم ای شاه اللهم اجلیها فداء لانی من اثاره و اشویها
شکنده مک راه از کم دارم و مکنده نفس درست ای
و حاد و معا مصلی ارجیتی و سرز آشندی عن اغدو ایش و مل از آب و از هر چیز
زایل کنده مثل سرکه و ملاس و نایل از زر و غر و از جی غروم شیرسته مار دشنه
در هزار کلک نو دنیور از طلله داشتند و نیز سیم که لذت گذر قوت عالم از شکنده ملکه کو دخواز
خواه سر جالیت بزم لارجی زریع میرس لغه کماله ایش و خلاف خنک
ماک شود هوزه لارجی یاحم شیر فقط سر مال نود از منی شیر احشند ما
شود سرمه ماند لکم بسی سرمه ماک شود سرمه ماند لکم بسی سرمه ماک شود سرمه ماند لکم بسی سرمه
در ملک شیرمه روز ملک پاک شود زمی خشت نخست من و شی شنک نش و فرقا از لانه
بلای نیم خشی که شست میلد لکم مقدار بلدم ارجی غلظه و مقدار بی جامه ارجی غلظه
سی فسنه و نماز بر لکم کذا ارد حازلت لا شیر لرو جلت و اک کم لازم کم نماز
و هست لکم لا شیر لکم لکم داک زیمه لوزنی هاشیر لکم فریضت و نماز با و حانمه

و در هر گفت مازیز است و در دنیا خود خلقدامه را دارد مجده و عبده
و فخر و نسب و غبار اراده و فضای در غیر لذت کارهای منفعت و جاوه فضای هم چاپ
ایم اوقات را آزاد اکله ایم و بینه ایم خواسته ایم برای اینها نیز
جاعت اد اشود و آنها کله ایم خواسته ایم و جانشیه
و یعنی ایم که نیز فخر خواسته ایم سه آگهی که که در مسکن و در حکمت اعیان خواهد
بود که در حکمت آخه بعد فنا خیمه بلند خواهد بود که توکل آکلام که سه آگهی در حکمت اولانه
لکه کار ایاعان تکند در حکمت آخه زیر کله تکرار فنا خیمه و در مازیکه که فخر غیر منزه و فخر
سته لسته در فرات فخر و طه خواهد طهرا مفصل و آنها زیوره هم فخر ایم مسورةه بروجت
و در فرات عصم و عث خواهید ایم مفصل و آنها زیوره بروجت مسورةه میگذرد ایم
منزب خواهش نیف ایغفار و آنها زیوره میگذرد ایم ناسیل سه مسونه خواهش
چاپ بخت بلام بشنو و خاموشی بگیر و در مازی فخر ایشانه در گفت اول از گفت هم در از
خواندنی لسته لسته بالا جماع کله ای فر لفاف سه سبیم رکوع و آگه که زکت بحد زکوع رسیده کله
و پله رکوع کله لشارت لذت چهارم سهود از بیت بی و بنته تکه لسته لفاف که دیگر ای
هر مفعه و بینه دستاره ایم هیئت ۱۰ باید که در و فر بجهه یافت ای هکم چاپ بله نیز کله
و در دهه دست و هم زیاده و هر قدم که بلکه اینم زد بک لام زر زیه فخر لکه سه چاپ
سجده بزیست ای زد کام ایک هرم بیک ماز میکه از دنی و الای چاپ نزد سه سجده
چاپ بله دلیل نیست ای شسته که ای مسلمانه شیخ فعده آفره بقدر خواهش ای
ماعینه و رسوله ششم بیرون آمدن از ماز بفعی که شاه لشته نهاده نهاده نهاده مسلمه ای

پرسن اکنست و ز دامن ابره شنید و هر کار خان ریخته بود از درد و دماد و
 پر پور لنه در حال فعود پرس اکنست را منزه نهیز کرد و در قدر پر کلکه علاوه میگذر
 فصل درست آواب همانکاره مدلکه آواب نماز چهار خواسته است که مرد نیاز
 و زیرا برو اشریق قدم و زمینیا و در دشت هر قدم در حال فیام مقدار چهار اثبات
 کذا شنید و پر پوآ و دلخواه لغای از استین و از این بحث نکنیم بلکه که در زنگ کرد
 در فیام غوی عکس ذهنیست بیوت آشود و نظر کشید در حال فیام بوضم صحبت و در لذت هست
 در حال رلوع و بر سو سلم بیز در حال رلود و رکار خود در حال قعود و بر پر کشید
 در هر سلام که پوشید و هر قرقازه و دفعه ای از این رفته هر فور کلکه نگذید و بر خستن لام رکاه
 حرج علی اصله که و خرد و کن لام که فدعا این اصله ای قصر زیب نماز ندارد
 چه کسی خواهد که شروع نماز کند و بفریسل آرد و دلها حاضر را لعینی از این بشاید که
 باشند و چنان ملکه او خدا رخ و جمله از بینه دارند و آزاد خدا رخ و جمله بیهند خدا رخ و جمله
 او را از بینه دخ خواهد که در نماز در آمد اول هر کسی برای نزد کسی را لعینی که میگذرد
 زم کشیدن با این مخالف رئاست خواجه کذت و اکنست را پیش داشت اینکه مدلکه ریغه خود
 کلکه از دنیوی اتفاق ای اکنست را بفریسل بوقت رو اشریق سهیها فردا که از دنیو بخیز
 فردا کلکه از دنیوی هر یک بعده این در فرم رکوه بعده داشت ریخته بود
 آکر زنی بکم بجهیزه و اکرم و بکم زیر بنا ف بنده خواجه لز ایهام و حکم و بعده رفت ریخته
 حلقه کرد و سپاه و سکونی را عده داشت نهند بخیز در قوت و در نماز خاره نظر نهاد
 بر سید که ایمه را لعینی با اینست که ناخلاط لعینی سیمیک ایتم نما آخ ای عذر با اینست خواجه کلکه
 سند بخواهد سبوز ای عذر سلام خیمه بغض بر سبوز رخ و مخالف نویم سند بخواهد ای عذر
 بخیز نهند خواجه کلکه

حدت کار و باشی گفت با فعل دیگر از آن شکنده نمایند و نام نهاد و اکنون اخبار حدت
و فتو را در مسلم بدهم. حدت از مقدمه سر برآم و فرعده آخره آنقدر از موافق است که اینجا
نمایند و در مطلع خواهد نیزه بعده فیل از خروج لام مقدمه را زندگانی برخواهد آمد نهایت
درینه بینهم نمایند و مقدمه را امام نوا فیل مقدمه از شهید فیل از فیل فیل فیل
و نهاده شد و راجح است خواسته بیکار و دضم کردن سر برآم نهاده و زعاف از این زیر
و قعده کار ل دو خواندن نشید و درین فعده بدل شد امّنی لزماز لبغض سلام خواهی
قویت در دتر و ملکه نکرات عبده و شعیر کل شوره در حکمت اول البله رات و مقدم
خواندن فیاضه برخواهد و مقدمه از این فیل در رکوع که مکار بسیار بای القطم لفظ لغایه و بیش
مقدمه از در رکوع و مقدمه از در بیت رکوع و سجد و نیز در بیت هر سجد و اسرار حجه
نمود بل از کام کوبند و در علقم بلند رفات را بلند خواهند و در مرآص اینست که فیل ایشان
آنست خواندن اسناد رات نهاده و هم زید کل در نهاده بسیار و نیز اینست که بر داشتن دشنه
بله بکر خوبه و داشت نازم کوشی و زمانی بر این کتف و پر آنست که بلکه اینست در رجاه
بر داشتن دست و بلند کتف از لام نکرات و شاخ خواندن و نفوذ کتف و تسلیم کسر و
کسر بکسر بعد خواندن کوته فیاضه نهاده لام و مقدمه و منفه و حمله و نیز دست اینست که در حجه
و زحال فیلم و از نهاده بر ناف و زمانه از دسته و پر آنست که در رکوع کتف و زیج رکوع
نیزه با رکتفه و زانه دسته دست کتف در رکوع و دو کشانه و اینست اینست در رکتفه زانه و
قوه که از مقدمه آنچه بعد در رکوع و زحال قدمه سیم نهاده کتف خانه بیلم و خلید در دسته زانه
آنست اینست که بجز بکرد کتفه دسته مارسیم بخود خواند و بکسره فی بخود کتف و حمله
در بیت هم سجده مقدمه استه نیزه و مداده اینست را مارسیم و اینسته اکنون اینسته

بیتی بردار و هر چه بغل کشاد و اندوشنمکه از راه مردال و خلاف زنایم آنا
 هرچ بغل در میلکم بود کند و من عده کند لمنشید بست و بارس بور فیله و سه پا به سما و میخ
 بکم بعده نظر فیض مردم دهه و برسنه لشند و آنقدر امشینه کند اعضا فارزو
 و جو گام مقدار مکشی خود و سنساً مفاد ایسی خود خشک که کذت بعده نظر کرده و بخدمه کم
 مانند سجده اول کند بعده نظر کرد و ادکله روی بعده بکش و بعد زانو و بفرخان
 نکه از هر ده برا تو کند لاگمه بزر میکند و حلق خفیه بزر میکند و این هر هر زدیک لایخان
 رحمه المعلیه بعده رکعت دیگر مانند گفت اول باید اعمک شا و لاعون خلاصه حرام گفت همان
 پارچه مکش زانو و لبینه میشند و مایر برسنه الکش ایشاره کند و آنکه مایر
 منوچه بور فیض که خلاف ریاض خشک دز بستانه شناسه ناز کذت و هرچه در در در راه
 و نکشند ای فراخ را بعلطم غاده بطریق تکلیف و لطیف بزرگ خود و اندوشنیه
 از دفتر بر هر ما حامه موشد و نهد ای سور رضی الله عنہ خواهد گفتی ای ایت ناعده و موله
 آی زنایم از هم گانی میخیم لشند که زنایم نظر کر فیضه بخیزد و نیاز خضر در با فرگانه
 فطیوریه فاش خواهی افضل ای ای خوبی خواند ما خامشی بده جائز لست بعد در فاعلیه
 نل فعد او باین شند و نیند نکر خلفه و صلوات بر سر مصیب المعلیه حمل نیم سمعتی
 للهم مصیب علی محمد و احمد و محمد خواه و دعا کند بخیر بکم بیث بعنی دارند ای دعا ما ز خلفه
 و عی کند بخیر بکم بیث بعنی دلخلام ناسی دارند خشک خدا بایلا میلان منع و دلخیل
 بشاره و مانند که زنایم ای ای شنیده ناز لست بعده بور فیض سلام و هد و نیم کر فیض
 بیث کند که باید از طایب و بشر در رسانه ای و من عده کافی خیز نزدیک سلام
 در هر چه سلام و در خوش بخت بکماله بور فیض زنایم ای ای کشی بیند که بیش از دیگر

مود باشند صحیح لغت و الاصح نویسند و در فرجه اوراد آورده که اگر بی افتد اما اما اکثر
و مبتدا نه کلام نیفم لغت بله ف افتد صحیح نویس زیرا الاعلم بحال الامین شد نادر جایع شد
قد فخره اورده همه امراضی هست افتد اما اما اکثر دوستی طلاق و اعلمه زیدات با عمر
افتد اجایز کلام و اگر زید و لشنه بنت افتد از این بود حال لعله عمر الامین صحیح نویسند
و رفعی متفقیات غرام ضعیف که این چهار سلسله مذکور است او درست شنیده
او اللهم نو افتد اکرم و تو بکه حواب نویس افتد اکرم در در من حمی صطبیع صیان العلیه سلم
حزم کله نو لام مادر لام نوکت حواب نو لام نو لام و لام نو ف ایش سیم لله
نمای نو درست لغت و نمای نو بل در لغت حواب نمای نو زید و دست دنادر بوجیه صطبیع العلیه سلم
چهارم کله نمای نمای میکند از بر نمای خنکه میکند از بر حواب ف نمای خود میکند ارم و در خواست
فرات نمای شما نمای قسم در شی و بکانی ف ایش ایش خنکه شم و نمای خنکه و در مسجد میباشد
در مسجد امام شفیع اکریعت اولیه فیضیجه کرد لغت شفیع نام کرد افتد اکند و الظاهر
افتد اند و از اسسه کوئت خواندن نام کرد بنت نفع افتد اند سد ایمکن یعنی ای ای
فیج بانوی خواندن لغت و ای ای ای فیج کرن افتد اند سد کاره سبب بر و آمدن لز
مسجد میکند و در ادنه کفته نمای نمای کند ای ای و ای نمای کرد که بنت کرد و مدعی ای ای
افتد ای ای و ای ای
حوار یعنی که فیل غیره است ای ای و ای ای
در در کوچه ای ای و ای ای
نفع بمنی ای ای و ای ای
نفع بمنی ای ای و ای ای

سخواز و داکتر خسرو سبز و در مت این معلم خواهد بود از این دلایل سلاسل شخصی در نمایز طبری ایام
پیغمبرتینها فرسته شده بعثت با فرمانبرده فعیلی الام پیغمبرتینها تغیر نموده اتفاق ایام که قدر فعده آنها
نکار نکنم لام نمی بدم سبز و شاهزادگان کند و خانواده مخصوصی سلطنت خود را از نماز خود فارغ نموده اور خرید
دست گفت بعثت زاده ای ایام نماز نکنم کشیده ای ایام در نماز خود فعیلی الام پیغمبرتینها فرسته
فراغ لام اور خرید هر چون بعثت با ایام نماز خود و نماز نهاده و ای ایام کوئت با ایام نماز کوئت با
له کب رعیت سایه ایام که از اینه بکو اتفاق ایام پیغمبرتینها نموده اور خرید
دست گفت با فراغ خوارف بکشید و نهاده خوارف هر خرید و در عین دست گرفت ما زاده خهد و در گفت مغفر
فراغ نخوانه و نماز ناماک نکند سلطنت لام سلام اوی و همسو تو همچنان شنیده نیا اسلام کنیده
اکلام سعیده هموده و دکترونیز سعیده مدنی شنیده بکو اتفاق ایام سلام سبز و غصه ایام
ما سبز سبز و غصه سعیده بکو خود ای ایام اقیمه داشت سبز و جانبه سر اکام سبز و سعیده
بالام نموده سعیده و ملحته ای داکلام در ایام رعیت فراغ ایام ایشی کرد در آن خود رعیت
فراغ نخوازند و شخصی در هم کوئت اخیره با و انداده بکو سبز فرم رکعت فضیل بکو خود
زاغه فرق خود که همچنان سر اکام سبز و بعد سلام لام غضه سر ایشی و ملحته داشت ایام
سعیده هموده ایام سعیده فرا کام سبز رکعت خود فعیلی سعیده ای ایام منبع ایام نکند و ای ایام
سعیده نکار کلمه منبع ایام فرموده آبرو بعد سلام غضه سر ایشی و خرید هر چند از فرماده
در کوئی پیشتر کار نکند ای این بعثت لام ای ایام نکار نمی شود و بعد فضیل بکو سعیده و همچنان
اکام سبز و سلام لام هموده و خرید ای ایام که چنین هم باید کرد نماز نشی بناه نموده و اکام نهاده
سلام هموده هموده بر روالید رعیت آیه نماز نیاز نیاه نمود و داکر بعد سلام فعل دیگر نکرد بعد سبز خواه ایام ای ایام
دیگر بغضه سر ایشی و خرید و اکلام سلام نشی لازم باشد لام جلو بخوبی سعیده هموده و خریده
نخواه بخوبی ای ایام ای ایام

سدا کار خشم نکله بوده افلاطون چو لذتی با از نوشته قبول نداخه و فهرار سخواه مرد هنر خشم نکله
بینجول اشتر مرد است رحیمار بخت آنکه آندر زرد که خواسته مفضلاد مرد و کند و گیر منسل و شر
بجا عنت خواسته کند که از شیر مصکع مصلی که نماز و تمر در بخت آنچه لا امیر فندک آزاد قوت سلام
خواهد و در فضای سپاه خواهد کرد از اینجهی سخن دید به که بخت لشکر و در فرم بخت نماز اش
چشم خود در آید فیل از استرا از اکله آنکه و مختار همراه فول افسوس در بینه غصه بود از مد لله
بریز و در بینه و قیمه نماز و در بینه فانیه از فرض شناسی بسته که از این فیلم بقوت مدد و قدر
ز غصه ای این فیلم شود و بجهت از این شر و بجهت شکر و قدر و بجهت شده ششی فانیه و بجهت اداره
ششی و قیمه بجهت این داشت فانیه ای این غصه ششی نماز فرشته بعد شده نماز از این را که باشد و از این
غضه کار در بینه فانیه فاسد و دفشه بریز از فرض که این دارند - از مد لله اکله بوده بر ده رضاه از این کار و
غوت شده بکم از اکله او مقابله هر چهار صاع و منغافل هر دو فیلم صاع از این دم بای
لغو اد سالک و مهه نام است از این بعد از این شفعت شود و لا اینکه کاری از عمر الگ کار نکلم از این مقصود
و از این کیفیت اینکه این خوب کنونت نتواند با این مهه نهاد است بدینه و از مد لله خود مقصود
ز خی از این اصر نماز اینکه کند خلا عد احمد اینکه لغای امور شی فانیه خواه شود و از خوب نهاد
لکن کند از اعد این کار نماز و اینکه بانفعه المکرین کار شود و از لغای این شر که از این این
محب و هب و هب و از فیلم خوب نکند که دفعه اخره اینست ما اینکه در میوه هنر خواه بکنم ای
بی فیست و دید بعده همچو کنند بعد ماز اینست و دیگر خوب نماز کام کند بجهت و دل قدم کار و
و با این کار دیگر همچو کند و دشنه کردند اینکه این شر که بجهت شو و سبل اکار در قدم ای
بر شرکه همچو از مرد کار کند که سخا هب و حب آنکه بکند اکار کنند فعده ما و پیش از این کار
بر گیر شرکه همچو کرد ای اکار نیں بلکه دید که خوب نکند و فیک فیک هم نهاده باشیم بی غود ای

کرد پایه و مسجد کرد نسبتی آتشی سورانه ای از شبه بکران نه بخلاف جماع و شنیدن صد و سی هزار نفر و نو ما
بر لکه ناز دزد حمله کولت بدل سلام زد کلام اغفر رحمه الله علیه در مرکوزت آن موسی فاطمه
در سوره دیگر با او فهم نمود و در کهنسیب بعد خوازندی ناتوجه دفم سوره نیز کرد و دسته های برداشتن
منزل که نیز خوبید و دعا رفت بخوازند بعده بر کوه رفعه آنست آن که در مرکوزت آنال بعد کور فاتح
سوره سیمینه که ملک الاعیان الدشمن دو مرکوزت هم بعد فاتحه سوره قلب با اینها المقاومه و سوره که هم
بعد فاتحه سوره قلب هوالله احمد بخلاه بعده همچنان مبلغه فتوت خواهد - در مرکوزه دعا رفت
رب انسا فرالدن بخست ناخواز آن که کوید ملائکه ماراللهم اغفر که کیم زد سار لکه در و او همچو
اخلاق انسانی خواست که حواره و او لکه زر آن را زیاد نیز عطف نزدی خواسته بود این شناکه های
شخصر کار خفت لذانع و بعد از این شجده و خوار و نکار و ترکلار لعنه بعد از این خونشید که همان خفت
با و خود که از نه نه بزرد کلام اعظم رحمه الله علیه عاد کار خفتند فعظیم کارهای احوال عکس
سلیمان لکه ناز است کوکه جمله بترکیت هم گرفت قبل از صفحه و حکایت بقیه صفحه
و هم گرفت بعد از صفحه و هم گرفت بعد از صفحه و هم گرفت بعد از و حکایت فوجیه
قهرکننگ و بجهوی اسخانی حکایت قبل از صفحه و حکایت بقیه فیصله
و ششی گرفت بعد از صفحه و میزدگاه زناده از حکایت بدل سلام در درون خواسته بفرمایه از
تیرکیت بدل سلام شد - لا افضل شد در ور بدل سلام هم کیم امسال طلاق فایه هر یک
الرسید بر شجده بدل لازم آید نکام که نه نقل از ایز قصیده شد و هم کاره که نیز خلاف ظاهر هم
ده جایز است شنید که از نه نقل با غیره هستند ای ملاک ای ای همکاره حاشر بترکیت
بلکه از نه نقل بر خارج هم غیره بدل فصل هایی از زیاده بد لکه در رصد مرکوزت که نه نکاشه
بلکه از زیاده خواسته شد بعد از وقایع و ترکیات و ختم آن که من همچنان میباشد

و خادر و خفیه حاشرت آنکه اگرسته رده لازمه دارد و خادر و خادر و کفر خنثیه بدل
کفر زناست و درین پرسته اقسام بعدم عذر همانند است که هر چند هر چند در مسدوده لذت نکسر
مودت اول خادر مر الوفاقه نیز کوئی نیست و درین حاشرت همانند در لذت از ارادت حق که هر کسی نماید
میتواند بعده چادر و دیگر که از اراده کوئید بالا رفته باشد و در لذت اراده مثل در از اراده عبارت
بعد پردازی هم دشمنی نیست و از اراده کوئید و در لذت از اراده همانند از این که کسی نماید بلطفه
جیب و تریزی به نیعه از اراده لذت حب نویز است به سخنده بعد لذت حب
دوستی حب به سخنده بعد بر فراسی لغوار بر لذت اراده شخنده و در گفرانه اول اتفاق
لذت اراده همانند پرسی در خانه همانند بعده بسته همانند پرسی در منش در سرمه اوراده حبه اراده
از رسما و حب بسته بالا رفته اراده همانند بعده مارضه الملا خادر کوئید و طبل آنهم
در ادعه و عصر لذت لذت اراده همانند لذت اراده همانند در ادعه شرعاً نیز و حمار
آنکه با اینکه اینها متعبد اهل فرموده اند از اراده لغایت بر لذت اراده همانند بعده خوف که الـ
عوکس همانند و تهند نیز کوئید بالا رکن گفته اند و لذت اراده همانند از اراده همانند و طبل ادعه
سته در ادعه و عصر لذت از زیر بغل نیاز اند از فراسی همانند بسته کند و از خوف همانند بعده
کفر کرد و همانند بعده از اسلام میگردند لذت اراده همانند از اسلام میگردند و اینکه نماز خاکره فرض نعمات لذت داشتم علماً درین پرسته
کی اسلام میگردند و ذکر طهیت و سیاه احمر لذت نماز خاکره پیشتر فاضر آنکه اینها
حاضر بیشند لذت اسلام همانند کسکه میگردند در صحریات عقب اند که از اراده دلال است
و لذت دخیر از نیازهای پرسته نیاز از اراده برو خل و بیان جایز است و اینکه نماز کرد پرسی خواهد
لیستی صلح ای اعیان از فرضیت لذت اراده برو خل و بیان جایز است و اینکه نماز کرد پرسی خواهد
اجتنب کند که از اعضا اراده نیزه شده لذت باز از ریخته شده لذت برگردان و نماز کند و اینکه

نَازِرْ بْنُ جَعْدَةَ تَكْرِسْ بَنْتَ حَبْرَ كَنْدَهْ نُوبَتْ لِمَادِي سِرْقَبْ لِأَرْجَمَ بَكْرَاتْ سِرْلَوْهَ
لِأَجْنَبَرَهْ قَرْفَ الْمَفَافِيَهْ أَنْتَارِلِيَهْ الْمَهْلَوَاهْ عَلَيْهِ الْبَنِيَهْ الْمَهْوَاهْ لِهَذَا الْمَسْتَهْ مِنْ حَمَّاهْ بَلْيَهْ
جَمِيقَ الْمَعْلِيَهْ لِهَذِهِ الْمَسْتَهْ بَعْدَهْ تَبْرِيَهْ وَبَلْوَهْ وَالْمَنْهُهْ كَرْتْ دَيْنَارَكَسْ دَقْلَهْ جَدْهَهْ
أَنْهَهْ لِهَذِهِهْ خَلْشَهْ شَهَادَاتْ دَلَالَهُهْ غَرْبَهْ تَكْرِسْ بَنْتَ تَبْرِيَهْ لِهَذِهِهْ الْمَصْبِحَهْ بَلْهُورَهْ عَلَيْهِ الْأَرْجَهْ
بَكْرَهْ وَسِلْمَهْ حَصِيلَهْ وَسِلْكَهْ فَهَا الْمَسْتَهْ وَرَجَحَهْ دَرَجَتْ عَلَيْهِ اِبْرَاهِيمَهْ وَعَلَيْهِ الْأَرْجَهْ
أَمْكَهْ حَمِيدَهْ بَعْدَهْ تَبْرِيَهْ حَارَمَهْ كَوْلَهْ وَالْمَلِيمَهْ أَعْمَهْ كَيْسَهْ لِهَذِهِهْ دَثَرَهْ دَنَانَهْ سَارَهْ
صَفَرَنَادَهْ بَكْرَنَادَهْ وَذَكَرَنَادَهْ دَلَيْشَهْ الْمَلِيمَهْ حَسْتَهْ مَهَافَعَهْ عَلَيْهِ الْأَبْلَامَهْ وَفَرْتَوْنَهْ هَفَلَهْ
فَلَوْهُهْ عَلَيْهِ دَرَسَ الْأَبْلَامَهْ حَتَّىَهْ بَارِهِمَهْ الْأَصْهَرَهْ دَرَكَتْ بَسَلَعَادَهْ دَرَدَهْ
بَرَسَهْ كَلَيْدَهْ دَلَفَرَجَتْ بَثَهْ سَاهَدَهْ صَغَرَنَادَهْ ذَكَرَنَادَهْ بَعْدَهْ تَبْرِيَهْ حَارَمَهْ حَرَجَهْ
بَلَامَهْ دَهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ سَلَامَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
لَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
وَجَرَحَهْ بَلَهْ حَوْلَنَادَهْ قَعَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ
سَقَهْ بَرَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ دَلَالَهُهْ
سَعْيَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
أَزْبَلَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
رَعَالَهْ أَزْلَوْكَانَهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
بَلَادَهْ دَلَالَهُهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ
دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ دَلَالَهُهْ
أَزْلَا بَوْرَهْ بَلَادَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ بَنَهْ كَلَهْ دَلَالَهُهْ

بسیار مبت جنود که ناز بر عیه کافران سر در عین که روحانیان اسراع داشتند و رفته
بر هر چند که صفت نازک زاده از دل بریت آمد زید نویسی آرامشی بیفت که شنید
کنگره لام نمود و صفا اول و مکہی وصف هم و حکمی صفت بیم کل انسانی باشد
نمایت منفور شد و همچو علیاً و محبط آورد و از تبدیل هشی از ناز خانه ناز کرد
جه ناز خانه کله لار دنکه دلیل نازک مله نازک بعده جنود فریادند ناز کرد و لار صده دلیل نازک مله
و بد لکه دود ناز خانه صفت آفران افضلات زیر الای محل رعایت و در دعا خود تو خصم
افضلات بخلاف سایر نازکه ای ای محل عبور رانه و در لار می ترا افضلات سر بریند نایاب
سایر لار و نجیل کشند بغير پویه و غیر جلوی سایر نهاد خانه و نیزه نکند هشی خانه
لحد لشند و در قبر ملاطف کشند میباشد و قبر از جان قشیده و بفر نهاده مبت در فرقه بکشند
السم و عیالت رسول اللهم و خیره دلیل در فرقه نهند که ها کوشیده بکشند و برا لشند
هر لار بعد از لار پوشنده لحده بخت خام با این نیزه نخست پیچه و حرب بعد
خاک مر از دارند و ناز ابوفرنیانه مبت از امری پوشنده با غیر محظوظ نهند سایر لار
از فرقه هشتاد و نهاد که در صورتی که زیر غصب باشند دلایل مقدار اخون قبر نایابه حل
منش قدم که دارند که در فرقه افضلات نسل زیر ای
که جنگ خاک بر فرمبت از دارند و از کیه میشند خاک بر کرد و خیر مر لار بخواهد و در لار خاک ای ای ای
خدام رعایا بعد ده رزنه که در لار یعنی شک در رانه او ثبت نایاب و موقی از لار ای ای ای
و در فرقه اور ای
بریم ولا غایل ای
سیچ آد و لشی بخواهی دید و از احوال شی هتف نیو و گفت له جنگ لار در فرقه هشتاد

جامع کرد خواه از قبل خواه از رسماً خواهد بیان شد ممکن است خواهد بود روزهای پیش
فاسد شود فضایند و لفاظ نباید بینی اگرچه بدهم یکی در آن لذتگذاری و الام ماده پیدا
نماید از دلخواه میگیرد مگر اینکه مغایر صدقه فطر طعام در مواد اگر اکثار مصرف کنند غیر مضر است لذا لازم است که مصرف
فاسد شود بازالت شدی در باخته زدن فوج و فساد را در فرز غیر مضر است لذا لازم است که مصرف
اگر کسی احتیاط نماید از این نظر شدید بار دختر مالید با جیانت کرد منع خواهد بود از این نظر شدید باید همه کوچک
و بایوسه طبع داشته باشد و در حمله ادار باقی باشی اگر این را داشته باشد روزهای
با خوش بخواهد در میتواند این را داشت اگر کم از مغایر صدقه فطر شود میباشد از این نظر شدید باید
روزهای فاسد شود اگر با اختیار خود کارهای در شکم فروزهای متنطبق نکرده با خود مخلوق خواهد
که هر از غذای نسبت چنین نکنند و آنها روزهای فاسد شود فضایند نه فقط جانشی از این دارد
درینی سعادتگوشی با در لایه های خود میباشد مارو اگر در حجم شکم داشتم و از این را در میتوانند شکم با
ورود این نسبید روزهای فاسد کارهای فضای لازم آید فقط اگر در این دو روزهای ذکر شده فاسد شود
که کارهای فضای لازم که از خبر نداشته باشند خبر بر کارهای فضای لازم که از خبر نداشته باشند
بجز این خواص خلاصه شده در حقیقت میتواند این را در اینیستی میتواند و غیره و سوکات که اینها میتوانند
که حائزیت شکم را فرض نمایند که از خوف کنند زمانی از میتوانند و نوی خانمی و شرمند
که از روزهای عاشرانه تکرار الخوف بکه اخوی نفسی کند و بهم مانند از آن بر تکرار خود
میگذرد این مغایر صدقه فطر طعام در میتوانند روزهای ششینه را نیز که از این نهایت
هر کارهای این نسبیده دارند و شئون مذکور را داشتند و فضایند و اگر نیز فضای مذکور را بتوانند
دانند و از این نسبیده دارند و میتوانند اگر داشتند این را بتوانند و فضایند
بهم این را که در روزهای مکمل ای و رایم منیزه و نهایت میگذرد اگر داشتند با این روزهای مافرستند

وَنَحْمَلُ الْمَسْأَلَةَ الْكُبُرَى إِذْ جُنَاحُ

وسته برازخه غلطه در در را در سور را سکانند و پا بهار او بور فسیله در آزاد نند و با آن که
لکن از رای اشنا چشیده کلم مایا ب خا لعله نیم بسیار کلم بهم ذر بسیار در دیوار او از غدو
کنند نمود خود ضور مصلی غیره نجت شر معاوه آلو نومند و ماسی غورت مرتبا را داشت خود را
پار صدر نشاند و بین هر عورت شیخ غریغ فه نکشد و استخواه و فتوکن شند همچو ضور نگاز نویضه
سته و بعد از اینسته غسل انداده را شی خلا بخطه غیره بعمل خرو و نیو مند و خار غیل از
که اول نیسا به هلو حرس غلطه در بیهوده شر آب بربر خدا کیما نجت او رسید و در مریضه شود
بعد از اینها در بیلوبک نکش و میخندان ب زیر زید بعد از اینها بیکه در تبلیغ شد و سکم در راه را در
سیح کند و آن خبر را کلم برو آمد الام بنوید و غسله اعشار نکند و مرتبا هر سه و نهم از ندام از
آب برخورد و سو سلخه بینه و کوشی و در هر میسا از همه میمه کند که بعد از اینها مرتبا سیح خشک شد
بنده خود میخند و موهر بگداشت نکند و خیز از غسل فارغ شوند انجیخه شبور خیز کافور و عرقه که
بر پستان و در مو قسم سجو و خیز بینه بیوت نیو کفه ای ایش و جوز اتو با خود قند و میخانه نجت
که هم میمه بسته جامد است از اراده و بیهوده و لفه ملأ از اراده و لفه از رسانا خیم کلمه ملکه لعله باده از
از اراده هم چهار هزار شنود و بیهوده از کردی نا فدم کلم و در بیهوده و استخنکند و آفریده
بعا آفریده از میمه و هنده و ایهیم خلا هفت زیهد علاوه بر در مریض کلمه از جان بتفاوت
کفر زنانه بیچ میمه از اراده و بیهوده و دهنیه و لفه و میمه بسته باشد که طول دامنه هر ایهیم
و عرض ایغد کیم از ایهیم بگشود طول بیهده بند شکر کلم و عرض ایغد از غسل از نیاز از لب
مکفر کفه ای ایش ایهیم از اراده و لفه و لفه ای ایهیم ایهیم ایهیم ایهیم ایهیم
جهنو بیهده میمه بیهده
بعد از ایهیم ایهیم و سه بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده بیهده

پیش نماید که این بیان بعده بگذشت که فیض مسخر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و خلفاء رضی اللہ عنہم
پیش بخواهد پس از اینکه این بیان نکند اینست نه افضل است و در زیر آن صلاة آدم داشت
قال اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و ضعف الرام و قطع الامر عالم فیض المتن کی عازمه لازم است
بعینی وزیر آن و چالیش نظره باز پس از برگزار کردن موسم کفارت کن ناگور است و در صلاح امور از
ملوک است که بخوبی صلی اللہ علیہ و سلم فرموده اند که عارض رسیده کردند نباید زیر این مفطر
مارش و هر فوت از خود که در سر کروز و مرسد کفارت کن آینده موفر است و در شیوه المذا
از کن ب بر ایجاد و ایجاد وعده و بکسر بسید که غلاف پوئی نیز و وزیر اول
سینه اند اختر بر جای مومن و بیم و حلال و حرام و حرام و مهر عود و مهر صود که بکسر و زیر داشت
و خود را که بخواه و وزیر و همام و حرام و حرام و حرام و حرام که مکروه است و بخوبی صلی اللہ علیہ و سلم
و اتفاق و مع علام ایش است که در زیارت طعام و وزیر و ایش و ایش میتوان این بسید و هر کاه که
میتوان از زیارت قبر باز آیند بهم در منزل و مقام خوبی بجه آورند رفع و رفع و رفع و رفع
اللانصف کند و خود بخورند و بکسر ایش که من افتاده اند آیند بخورند و میتوانند
و در حق و رأ و دین است که کلام و بنا و درین که در لشکر طعام نمیگردند
و در احباب علم اور دین است که خود فخر اند که بزیارت کند مائده که را ایش است
و فریاد است کرد سلام نموده فاختیم بسیار بایغت مارخوند و لذت از فخر اختر ایش
لذت از فخر اند از ترکیب لام خود است رحمه اللہ علیہ و قبور را بسیار دینه میگردند
و بوسه نمیگردند زیر ایش که این بود و نصادر راست و اصحاب برکت صلی اللہ علیہ و سلم
هر کاه بزیارت قبور مرآمدند و در حالت فیض خبر از فخر ایند و لذت ایش
ادا آنواز ایش است القبور لیقوت و لیقوت آن القبور آن نعم انهم خود

پس هر موفر که کورتی بسب بوسد و با رسک کورس فوج آغاز رسک کافز الچاچان
 در در روز فرامست لفظ باقی کفار را نگزد خنجر خیزد و خیزد و قشیبہ لفوم قهوه منیم اجنبی هم
 در جام العلوم مسلکوبد خیزد و در مدینه طیب صد شیخ نیازار دانه در صندوق فردشنه اند روز اهل
 روئیم با هر و فنیلک مخواهد صد کشی میدند و اینها ملا الال الله اللہ مسلکونه مکالمه اهل
 دنواب اهل ریاست بخشند خدا و مدعی خوشی که کورتی بخشند اک رحیم عفویں کشنه کلمه
 خانجیه در پیاس حدیثیه در صحیح است و در پیاس الوااعظه و مجلسی سے دیکھ رکن
 که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است لخیز کار دشما برده صد نیازار بار روح او بل الال الامر
 کلید خیزی لای رحیم از عذاب کو رنجات دهد و این عرض ضرالت رغمه مسلکوبد که بایاد عینهم
 رسول خدا اصلی اللہ علیہ الامد اصحاب رسول - روح و فرط حاکم نیازار بار لال الله الال الله
 مسلکوم و هر که هر روز بورصیت مسلکوم در روم هر که مخدوم نیشک و شیبہ کلود در حی
 بعائسه در پیش نمیدندم و فرا ااجر فرا القصنه عند القبور و کاره عند الجنور صریعه
 و عند قبر حسن و حسنه اللہ علیا ایکه و علیه الفتویز عجیب در فتاوی و رسما اجرم آن که فری خواندن
 در پیش کورست کار است و زدیک لام لاعظم ضرالت رغمه و زدنیک لام حسنه اللہ علیه کار است
 و فتویز فول الام حمکت در حسن اللہ علیه و رسک کورتی بند و کافز رسک کورنکه ایکه
 در خیزد قال ایشی صلی اللہ علیہ وسلم لا تصلع على القبور ولا تصلع بهما پدر نعم اللہ علیه
 آورن لکن نکیست کم که کراولیا و صلیعی طواف کنند فاما بوسنیه نیشکه
 عارست برسانیان و بیضیع عولک کمد مکانه ایسند و نیز کسی که مث بیت دفع لفوم
 پس لکنکسی اند لکراوه است خیزد خیزه لفوم بفایبر مسلکدارند ای علیه ایکه
 ولیعیه مشابه کله منظره کو سبند قبرها و پدر جانیزد ایشنه اند و چشم زیارت بیت بیت

باید که مسلم کنید و اگر مسلم نمود خفا کرد بهم و خصم مسلم کو بدلار و ملکه بنشاند
جو ای مسلم کنید و نهاد ملکه بنفایر نکوت فاما بفت لربر و بخت هله بنکو خانه
کنونه هرسزه که بهم ما داعر که نرانی سبک بود و هر دی از زیع و سازی مسلم خوشدا صیبا علی
والله صاحب دین مسلم نهاد و فی السر العذاب غیر صاحب الفرق مادام لعنه بر جهات دیوبعد
نمکنند خدا را فاید و لارون که رسک کرد و هرسزه لنه ناد مسلکه للرسزه نران
نهاد و نکنند نرانی دل هرسزه لنه اختر کرد از بیان کرد و عذر صیبا
علیه الهم واصح و سلیمان کرد کسته بکشت و در کنونه نرفت که داشت خرسزه هر لارون
نهاد و نکنند اهلی کو و دم بار امشبیس این کرد بسیار بسیار دند و دش خرسزه کرد
نهاد و نکنند اعلیه که چلیف و حکیم اهل علم و مسلم فهد بر کو و غذاب بخت دیدم و از کنونه باید
نیز شندم و در فریاد نهادم حرویه بر کنند هرسزه لنه علی پا خود مید نزد رکوبیان
خرزد و نهاد بند و ختم و خوبی دغد خضر باره من چنانچه در خد کند؛ فال اینه صیبا العکرم
هر ایکل و غرب فر المغير جنط الشرعی ای هیاده بجهش نشسته بعینه هر کم طعام نخونو و با
آن بزور شد در میگرد کسته عیاده هنگار ساله ای خدار علیه نعک کله و خندیده درست
کرد کسته نیز کاره نهاد خانج بر خزانه فاما ایه صیبا العکرم و لر امشکه لکه الشعکه غذه شفیر
و نیز بعد از زیارت هر دلیل پرسید بخار ردد و در خانم که شاد بکسر زیع و اگر خنکه که رفع
در داشت ایه و معاشر لاد مسجد شنیده و آب بخواه بعد بروز و زنایه در این که
بوزیر زیارت عقاه بپرسید آیز بر ایه رسول صیبا العکرم علیه سلم فموده اند هر زنکه لکه بسیار
بر بعده از زور فتنه ایه و فرآمدی در لعنت خدا نهاد و خیز رکور میت رسید لر بخت نر ایه
لغت مسلکن و در روز هم شنیده و خشنه و حجیه باز ایه آن ب روشی ایه دام رسک کرد

حاضر و معلم و معلم و معلم و معلم و معلم
فنا نجحه بخواهد فنها بسته بسته آبی افاهه ار معلم حاضر آمده
و لصفه قدر پنهانه از لطعام ذوق نکرد و دخشم بسیاره ار و لام غیر اراده هستند او
که بخشی داشتند اند باستقبال او شد و حم کلام او شود و لام و رش بجهه و شه و خشنه
رش او اینه شه نایخنگی از ار معلم میخواهند و حم کلام او شود خانم بجهه در دنیا
ار و لام لطفت نام لک و اکر اسماه شدند و زدنی تمام مریند و در هشت هم حم کلام
حکم امر خدا از کوشکها برداشتند اکه در رحایش کوشکها بر مالا ذوق فشنیده مازح کیم ایمهه بر
برداشتند و ملاعنه شدند لذت ایده اینه نقل لک که روز مریم عییه السلام در کریمه
کلش نامه که در دید که روشنی از آن قاب و ماقب نزولت عییه السلام دعا که
دکفت با مادر خدا حباب از کور اتمم داده کنم نایه منم که اینم نزول کور ایمهه
فریاده و شکرانه ایه حباب از کورد و داده کشند نه سکه حکم خفت رب المحت
حباب ایمهه لام و دام که فشد مریم عییه علیه السلام دید که پرسیز سخت شنید لک
و حوره بمنشی او اینه اند و فند مل نوسه نی در دنی کور از و خانه اند
پرسید که ایه خدی در عده لزمه با فتنه و اینه نعمه ایه کیمی است پر کفت مایه شه
هه که اینه که فربند از بر لام عار خبر کاش و صدقه رادن فرزند لام فرن لک که
بنم مردم نهه مریم عییه علیه السلام لفت شمارا صدقه و عار خبر که فرزند لام شاهدین
مرد هند مرسد پر کفت پایه ایده مرسد بلکه زه تقاضت فرشود فرمی خیمه کنند
و دشمنی دیگر روح فرم از دندر را می بینی با مو بنی صدقه میند هد با دعا میکند
چک که فتح میکنی در بتوت و تغیر رخیه بمند کافی خدار غردد جل الپیغی

نه الدها به خبران که در میز عصی علیه السلام دعا کرد و گفت خداوندان
از مرکوزه زاره هم که چند نفر از کجا نست و شفای باغ ما خدار خود را
ارش میز عصی علیه السلام بر کفشد میز عصی علیه السلام دید که جوانان برخست رشته
و خلیه هاست تو شده و با خود که درست کروز آمد و افواع صور کاملاً کافی
بهر عصی علیه السلام پس بعد از جو از چند نعمت از کجا با فتح لر جو لفت باشند
از جو از که فراز برداشده و یوسف خواراند که خدار شفای مرز و احتم و
مهله زیر و سکه فرزیدم و در خوشگذران دعا خلا و سنت نزد و مکار
مبارک خوبی نیای نهاد در جه کامت فهد بانیه الشر که چشم کاره بکند
که فر کرد لئن زید از باد که فرسنده است الشر تعالی دام فرمی سالم نهند بسته
و منصف واقع از عبد الله الرضا

وَتَبَّعَ السَّمَاءِ الْحَمْرَاءِ الْجَمِيعَ

لشمر برات السوات والارض اصنافها بقى سرحد سهار و داين راكه سلك الوه ملا زنك فالغز
متزن لكت و اقام صلواه زالكت و انواع حجات ايش ريل حفظت رو رکه ایام نصحيت لست
نائجه آخرين لكت و بر او لاد کر ايش که درنه بير شریعت اند و اصحاب عظامش که فود همایت که طا
لآتعین ضعفیت لمینه سخنی محمد ای محمد شد غفوالله هاد شجع اما الیه برج او فدر و لز نفف
چیاد اشاره و ایج الاعاظه ایش ایشهم الاتقی مولانا و هماندار ضرا الشتر لی عنده
رسوله صالح المثل علیه علیا ای و سلم فردر راز میل ضرور بعلم فرا الفرق بعلق تبریز نسخه برایه للهول
و اخخار در سلک تقریرو مت سخنی منظم کرد اینه کم در بعضی ملکه بسته دار از تو خوبی
ناکز بریته زرشنی پهپا هضرت رسانده بالله التوفی و علی اللئلا امید از نظر فدا کا ایش طور لله
ای عاصر فصریبید عار سلام ایها و لغار حفظت رکنها شاد مرزو و شنیده آمرت العائز
و نسم فار زمول السصلی اللہ علیه ای و حمل و تعلیم الفی الفی و علیکما الناصر فاما نفع العلم
بعنیه بیا موزید علم فرا الفرق و بیا موزیده آنها مردم شاد لرفق علم لک لسی بر لکه در فریخت
چهار خوار مردمیه تعلیم و لفظ ایه کلشند ما ایه ایه و بیلے استرد و میز میز
از نما مردمیقی ایه کل ایه کند تعدد و صیبا از تلش ما بیهی آیه تعدد هر چه ما قلند
اززاده میاد ایه کند حکم ایه کند دست تو صلح السصلی اللہ علیه سلم و اجماع ایه ایه ایه کند
لیس ایه ایه ایه کند با هی فرا لفظ که عبارت از ذریسم و اینه ایه کند هم بر لک ایه کند
مقدیه در کن ایه و نت بور صلح و اجماع ایه بعد عقبه ایه و هند و غصیه الایه

که هر چه اصی ب فاصله مانند آنرا بگیرد و اگر اصی فاصله نداشته باشد بگرد و پس از
بعضی بیش از دهند دلار مولار عناوی ^{فلاخ} است ^{که} پس از عصی بیش از دهند دلار عناوی داشته باشد پس اصی ب فاصله بیش از
دهند دلار مولار عناوی ^{فلاخ} است ^{که} پس از عصی بیش از دهند دلار عناوی داشته باشد پس اصی ب فاصله بیش از
دهند دلار مولار عناوی ^{فلاخ} است ^{که} پس از عصی بیش از دهند دلار عناوی داشته باشد پس اصی ب فاصله بیش از

بهم برای پزیرت المأمور نمگذشده از چهار جزیرت اول رق خلا و از بده خواه باقی ماند
هر چهارم فنیلیک بآن وجوب فضای افراط مطلع شود به سینم اخلاق هر دین چهارم اخلاق
دو دار خلا حقیقت هم خانجه خراب و ذوق را حلا هم خانجه است من و ذوق را در دو خلا
از ازد و از مختلف با اخلاق لشکر دشنه و لای منقطع شدن شخص و زندگ آنها است در این قوام
حصه ای تقدیر کردند و در آن ابتدا نعائشی توقف درین و شمر و نلایش و نلایش و نلایش و نلایش

نیاز ب تعیین و تضییف و اصلی این حکم از دلکش از این جمله چهارگانی از مردانی اند
که اب هم جداب اب آنچه بالا رفته بیم اخ لام چهارتم روح و همسی از زنان اند
که در صه خیم بنت سبیت از آنچه مایمی و روح چهارم اخت بلاس دام هم خیم اند
ششم اخت لام هفتم ایم هشتم حدده صحیح داشت لذت که درست کرد او بورست جد فاسد
ملطف نشود لآ آبلسته لخواه لکه از فرم مخلوق افسوس لشی دار صورت ما ایمان

از این اکثر مایه رفعه هم فرض و قصیده و از بابت باخت از لک اکثر مایه رفعه هم
قصیده محض و این تردیک عدم دله باشد از لک اکثر مایه رفعه لا جدی محض و از لک که زنگ داشت
او بورسته ام طفیل شود و حکم او ناشی حکم اب لک که در همار سلخانی بر روضه لندوز که خواست
از این بخواهد حکم اسانت شود زیرا که اب اصل لک در فرایت حد بورسته است

اگر فرموده باشید
از این کسانی که می‌خواهند
که از این دلایل بپرسیم
که آنها کسی نباشند

و ذکور و ایاث آنها قمت و شفاقت را برآورد تحقیق نوین آنها بب و ولد ایا
 ولد ایم که هم ایس رعوی است اب و جد بالانفاق دلار زیوج پس میتوان حلق
 صفت نزدیک عدم ولد با ولد ایم که هم ایس رعوی دریج با ولد با ایم ولد آر ایم رعوی
 فصل افت نزدیک عدم ولد با ولد ایم ایس رعوی دریج با ولد با ایم ولد ایم رعوی
 خلا رعوی میباشد با ایم ولد ایم ولد با ولد ایم ایم ایس رعوی و بنابراین
 سه احوال ایت با شفقت و ملطف خود میباشد با ایم ایم ایم ایس رعوی
 عصیه که ملطف پس میزد مثل حضور ران و بنای ایم مثل بنای مثل بنای مثل ایم و آنها
 شش احوال ایت با شفقت و ملطف خود میباشد با ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
 تسبیح میباشد مانند مصلی لله کامل که داشته باشد چهارم که آنها میباشد مصلی و ایت نوین
 ششم که آنها ایم بر ایم با ایم
 هر یکی مصلیه میباشد ملطف هر یکی مانند ملطف داشته باشد و ایم مثل حضور ران و ایم ایم
 آنها بب ایم ساقع نوین داشتند و ایم شخصیت هست ایم که داشت که بعضی آنها ایم ایم ایم
 داشته باشد ایم که داشت که بعضی آنها ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
 ایم

ایم فریاد	ایم فریاد
ایم بنت	ایم بنت
ایم ایم	ایم ایم
ایم بنت	ایم بنت
ایم بنت	ایم بنت
ایم بنت	ایم بنت
بنات بالا فریاد	ایم بنت

10

جز کلک با فرماده خواهد پڑا از وجہ دشمن و درجه ملک نه بگزدیج داله و ملک را
دابوی و آنکه اب جدی بهم می خواهم ملکه ثلث جمیع املاک نزدیکیم اینکه علیه
که تو ثلث با فریب و لاجده را سخن نه خواهی ای اب بهم خواه لام بهم خواهی باشیم
خواه نیام باشند اک آنها فاسدات و محبویات نباشند و در درجه را رایم

و جدات نام فیض شوند لب ام و اب شاید اب نز نفع شوند مخالف اینجا و مختصر
ساقط شوند اینجا بحد کرام اب اکرمه بالارفع خواجه لام لام اب کر کار
وارث هر شنود با جده زبر اکه او از قبل جذب داده ذه فیب تراز هر چهت که همچو کند
خلا لارجده ذه فیب تراز هر هام خلا مجموعه کلام پسی اک شخص مرد از اب دازام
ولاز ام ام ام لر کام زر که اب رش زبر اکه ام اب لب اب لند دام
ام ام لب ام اب مجموعه زبر اکه ام اب ذه بزرك از ام ام ام داکر جده ذه
ذه بز داحده هام خواجه ام ام اب دو بگرفات ۸ ذه بز باز بان بهم خواجه
ام ام ام که او لام اب اب نز اب ذه بگرفت

فیض کرد شود مدرس ردمش و دیگر اینها را در آن می‌دانند
اینها بزرگ و دیگر لام ایزدی و فراخ باشند
با عین رامش و زرگیب لام محمد روح و حضرت ذات فراموشند و دیگر حضرت ذات فراموشند

باعنار حجا ماب العقد عصبيه رفته اند وکع عصبيه . دیگر عصبيه غیره + سمع
عصبيه غیره دلایل عصبيه خانجیه هر دو که در شبکت کاره اد بوریست اشی طفل شود و آنها
چهارم م اند که خبره مبت دیگر اصل مبت پسیم خود را ب مبت خدام خود جدید
آفوب اویست اراده دقوت مریانند اینها بغير میں در راهه تعیین اد لایران اینا هم مثله
ستخویصویت خبره مبت لک تعیین فرندلار اد پسر فرندلار آنها اکچه با این روند استراصل مبت
اب اد پسر جداب اب اکچه بالارفع دیگر خود را ب مبت خانجیه همراه استراصل فرندلار آنها
اکچه با این روند استراصل خود جدابت تعیین احتمال پسر فرندلار آنها اکچه با این روند استراصل قوت هم
آنها قوت فرایت تعیین ذوق افتابیز لذت فرایت داده داده اد سخاهم دیگر خلاصه
لقوله علی السلام الرا عیش سه لاب دالام توارثون دوست منی العلاج خانجیه اخ لاب
ام با اخ لاب دام اکرم این عصبيه شده بهم از اخ لاب اولیه دار اخ لاب دام
از این اخ لاب اولیه و نیز حکم مبت در اعماق مبت دیگر در احتمال اینست دیگر در
اعماق جدابت دلایل عصبيه غیره چهارمی اند از زمانیکه فضای اینا نصف دنمه داده شد
بیب اخوات اینا عصبيه شوند و هر زمانیکه با فرضیت داخ اعد عصبيه اند از زن مام
عصبيه شود خانجیه عم دعوه هر نامری داعم دست خلاف عده همراه با جزیره دلایل عصبيه
هر زمانیکه عصبيه شود بازی دیگر مثل اخوات مابین خانجیه کذشت و آخر عصبيه مولا رعنایش
دیگر عصبيه او بر زمانیکه ذکر کردیم لقوله علی السلام آن دلایل محمد رسول الله و زمانه از زمانی
ستخویصویت خبره مبت لقوله علی السلام لمنیکه فرضیه دلایل اعم عصفر او اعم عصفر او
کامسرا دکات ب منیکه کامسرا ددری ادویه می دری ادویه دلایل عصفر او اعم عصفر او
تعیین زنایی از دلایل خبره مبت کاره کسکله آزاد کرد اند اینها اولیه با آنکه دلایل خیلی

نحو کرد آنرا اینها باید با خواسته مکافای کردند آنها باید ممکن شوند کردند
او شخصیک مکافای کردند آنها با دلار کسیکه در کوشیده اند آنها باید ممکن شوند کردند
او شخصیک مکافای کردند آنها اور را کشید و مادر معمتو آنها با مخواسته آنها صور
معین کردند آنرا لذت کردنی بعد خود را مدر کردند موقت شده مدارالحرب رفت
نحو دیگر با ستر نهادند و فاضر حب منعید مدر شرک کردند آنرا میل شده مدارالاسلام خود
بعد مدر شرک مرو و عصیتی بی کندشت لبی آنرا عصیت و حکم مدر آنرا مدر شرک
بعینی و تبتکل فاضر حب مدر آنرا حکم کردند بعد خوب مدر کردند بود و در بعد
بدین خود با قبول موافق مسلمه شده دولت الاسلام آمد بعد مدر نانی بود و عصیتی کندشت
لبی و کار مدر نانی نزد آنرا دعوی کشید و لذا آنرا کشید که شخصی که فوج
آنرا نجع و عذر زنی او را شفاح کرد دیگر مدر اند لبی آنرا باید مادر خواهد
در حب و رفت لفوه علیه السلام و ولد هم الام قمر الحبیبه والرقیبه در رفت
ولاد آنرا مولار مادر است و آنرا آنرا عذر خواه آنرا کنند لبی عذر و لار
خود خواهد شد و با فرضه بر فکسی کرد آنرا معمتو درست و با معمتو کندشت بر
زد کلام ای یوسف آنچه مدر لار سی ولاد است و با فرضه بر رشت و زن دیگر کلام ای یوسف
ولام محروم نام ملا ای رشت و میگذر رشت و آنرا معمتو حدیث و بر معمتو کندشت
لبی خام و لام پرست بالاتفاق و هر که مالک شد حصه فرایندی مسلم لازم است اراده
ملوک بر لار مالک نهادند و دلار آن ملوك هر مالک شدند و نیز شخصیه استه
و خر لار از هم بخر میگذشت و بنار است و بخر خود رفت و بنار لذت دلار خود رفت
بنجاه و بنار بدر خود میگذر بعده بدر بدر خر لار مال کندشت لبی نهاد

درین هرسته دختر لار غلامانه صرف و نکت با قدر داشت هر خردمند قادر اخهای
 بود از استه اخهای کلانی ساده و در خوشی را و فضیح از مدل از جمله اینست
 خوب و نیکیم که جنیعه دلار محبت از سهم اکثر تو مردم اقل داشته باشد طلاقهای
 زیفع و ترقیه و دام و مت ای و اخت لابه خانم کشت همچوی خوب و با
 دوار نادر لار خود را نمک فربن که هر یاری خوب نشوند و ای نیکی ایش
 آیه دایه و ترقیه و بت و دام و ترقیه و نیک فرنگی هر دارست شنید و کامبر
 محب نشوند دلار بینیه بی اصلان که الله هر که بورست بیان می خورد می داشت
 لشکر او دارست شنود خانم که ایها با وجود آب دارست نشوند حکای
 او لاد لام ه آنها با وجود هر دارست شنود زیرا که لام اخفاق حم که لام نیست و کلم الله
 از ب ای بعد او بیان خانم که دعده کشت و می خود نزدیک عدها ماغریب و خوب
 و اصلاح و در نیک ای سعد و ای خوب نیست نیف خانم که ای خوبی بردا و زن بی کشت
 و پر فیل با کافر بار فوکه نیک بی زدنیک عمله ای ای لازم بی بیع الشر و در
 ای بسود و رضیه ای ای لازم شرک و محب غر خود ای محب نیف بالاتفاق خانم هم کی
 ما نیم لازم کی ای لکهون و خواهان ای لز هر چند که کهند با وجود آب دارست نشوند
 لیک زم ه لازم نیک بورسی محب ای زدنیک بی نیک فرنگ بد لکه فرض نذکر می ره
 آیه ای نصف در بیان و نیک و نوع تایی نیک و نکت و نیکی بی ای تصفیه و مصیف ای
 ای لار و خود رسانیل کیک آیه ای محب و خود رسانی ای داشت خانم که می خود بیان
 ای ای بی و می خود نیک ای شناخته و می خود نیک ای لکهون که لصف که می خود لکهون
 و ای شنیده ای شنیده و ای ای لار و خود رسانیل ه آیه دلار ایک نوع

لشیس هر عدد که مخچ للبر خوب شود هم اعد دنخچ بللر ضعفل و ضعف ضعفل باشد خوب
تشی هر آنچه لله سیست و بالضرف لذلت و بالله ضعف ضعفل لذلت نک
و اک مخلوط خود . پصف از نوع او را تا مر نوع نایاب با عضور نوع نایاب بسی مخچ لله سیست
و اک مخلوط خود بیان نایاب با عضور نوع نایاب بسی مخچ لذلت از دست و اک مخلوط دهن
نایاب نوع نایاب با عضور نوع نایاب بسی مخچ لذلت و چهار است . جواید الله عمل الالک
که بر مخچ لذلت از آن زید کرد خود و فیکه مخچ لذلت فدر بر اخرا فخر تک کرد بدله جمیع
مخچ رام هفت لذت چهار مخچ لذلک عول نیزد . این سیسته در اربعه و نایابه و سیه مخچ لذلت
عول خود بکار سنه که نایشه و ترا و شقیعه عول خود . هر چهار لذت که نایفن و ترا
 فقط عول خود سیم است و هفت بکار عول خود خانجیه مسلم مرد و لذلت
و هم است و ایوان لذت و زر از زیر لذت کرد . بخ خود کفر خود بکار بخ خود در پیه لاعنه
که آن را نسبه و مکب عول خود خانجیه زنی دایر فاصله دام و هم اخت لاب دام
و هم اخت لام اصل فرض سیست در بیان عدد در چهار لذت شاند . وند آخوند و زور
و بنابر امثال عدد در آن لذت که با از اینها برابر و بکار خود وند احلا عدد در مخلوط سیست
افل از هر کفر خود بکار سنه با این سکه آن را از هر کفر خود بر این قل منفی شد . صحی خود با این سکه آن
بر این مثل از رایا امثال این لذت کرد خود آن را مادر کرد و با این سکه این لذت خوب
آن خود خانجیه سنه وند و زور اعد در آن لذت که افل از هر کفر خود بکار خود وند
لذت هر کفر خود بکار خود نیفی شد . باست که چهار لذت هر کفر خود با این سکه از هر کفر خود لذت
زیر اک لله خود و قواعد زیر بقیه مخچ لذت و بنابر اعد در آن لذت که هر کفر خود معا عدد داشت
بنیه لذت خانجیه نه باشد و همان شناخت ملاقیت دم بنت در بیان مفاد این گفتن

که لازم بود را افلاز سرچشمه کلی ریا بار بانعضاً کند ناکه آنکه آنها در میان چه متفوتوند
بسی اکثر آنها در میان متفوتوند و درین آنها واقعیت و اکثر آنها در عدده متفوتوند
بسی آنها هم اعد دنوازه اند خاصه باشند و در عده دنوازه هم اضافه اند و درسته عقد
دنوازه بدل است اند و در جهار عده دنوازه برابر عده اند همچنان داده و در ما در این دنوازه
بجز اند بمعنی در ما زده دنوازه بجز همراه اند و در ما زده دنوازه بجز دایر زده اند
بسی همچنان اختصار کرد بمعنی بدله در تصحیح مسائل بیوریفت اصول اخراج هر شود
سته اصول لازم درسته همایم در دوسراند و جهار اصول لازم درسته دوسراند و دوسراند
لذاسته اصول که درسته همایم در دوسراند بعده آنها همایم هر قدر باشد منفعت مطالعه
نموده احتیاج پذیر است خاصه باوری و جهار بیانات + حکم لکه کرده طائق شود
لکه درسته همایم در دوسراند بخواسته بدهیم بسی دفعه داده در دوسرانه اند اصل
مسئله ضرب کشید خاصه باوری و دوسرانی بیانات داکر مسئلله غایبی بهم در عمل آن
ضرب بخواسته زوج و باوری و دوسرانی بیانات بدهیم لکه درسته همایم در دوسرانه
موافق است بیانه بسی تمام عدد در دوسرانه اند در اصل مسئلله و آنها باید بهم در عمل آن
ضرب کشید خاصه باوری و بخواسته و خاصه زوج و بخواسته اخوات لابد
ما لابد دا اما آن جهار اصول درسته دوسراند بعده آنها همایم هر قدر بازهم نمود
لکه درسته اعداد دوسرانه اند که برای کرده مسائل عده و حکم آدالت که بعده از این
در اصل ضرب کشید خاصه است که بخواسته و دسته دوسرانی بخواسته و دسته کلی
حکم لکه بضراب اعداد دوسرانه اند که برای کرده مسائل عده و حکم آدالت
که اکثر اعداد دوسرانه اصل ضرب کشید خاصه خدار زد جا و دسته جدات د

هر از ده اعماق نسبت بهم کلمه تعیین اعداد روسی آنها که بر این بُنگ است که بُنگ نصفه بُو ایلیع
و حکم آوات که و قوی که از اعداد در نامه از پسر کند تعیین هرچه از این حکم که
آن لود و قوی از پسر کند آنرا حاصل نشاند مولف باشد آنکه موافق باشد در نامه از
پسر کند تعیین در رایغ نیز بخیر پسر کند بعد هرچه از این حاصل شود از این حکم
پسر کند خاتمه هم کسی زد خواهد بود کسی نات و ما مرد کسی حدات
وشش کسی احتمال پس رو جانه اثر و نیافر نشاند و حد اسلام کسی احتمال
با فرش و آنکه از سنت و حماران نمود و حیات که کشته لک را نهاد منشود
و در میان عدد و نیام آنها که شده لک در میان عدد و روس آنها که حماران
بینیه لک پس عدد و روس آنها که حماران آنلا باید کفت و نیافر نات هم نشاند
بر آنها نیز مستقیم نمود لیکن در میان عدد و روس آنها که بخت و در میان عدد و نیام
که نزد نیست موافق نصف لک پس نفع عدد در روس آنها که شده لک آنلا باید
و سه کسی حدات که حماران بر آنها نیز مستقیم نمود و در میان عدد و روس آنها که باران
و در میان عدد و نیام آنها که حماران موافق نیست می بینیم لکی عدد و روس آنها که
با فرش کنند آنلا باید کفر و با فر احتمام که کنند بر آنها نیز مستقیم نمود و در میان عدد
روس آنها که شش نیست و در میان عدد و نیام آنها که کنند نزد موافق نیز نیافر نیست می بینیم
لکی هم عدد و روس آنها که شش آنرا باید کفر لکی از جم ماخوذات حمار
نشی و تریو بازی حاصل و در میان حمار و شش موافق نصف لک نصف
کنند در نامه دکتر ضرب باید کرد و لازم هم از دن حاصل منشود و در میان هم زدن
و نه موافق نیست لک پس نیکه در نامه دکتر ضرب باید کرد و لازم

بی دشنه حاصل شود و درین سه دشنه درین مانند نیز موافق شدند
پس نکت کی از اینها نیز در نامرد بکسر پایید کرد و لذت کصد و هشتاد حاصل شود
پس از کصد هشتاد در امکله که سب و هزار فرب پایید کرد و لذت هزار نیز
سته صد و نیم حاصل شود و فتح از بیل همین نیز داشت ۲۳۰ هر یکی بیان کرد
هر یک حدات ۲۱۰ هر یکی به حمام کلا اعداد ردم را نمایم
براین که بهم متناسب نمایند بعض آنها عضی سایه افون نمایند و حمل آواند که
کی لازم است از این نامرد بکسر پس و بعد از حاصل آمد از این نامرد نیز
ضرب کند بعد از هر چهار از حاصل آمد آنلا در نامرد ضرب کند بعد از هر چهار
حاصل شود از این اول اصل ضرب کند خانجیه هزار و نیم حدات و نه سه
و هفت اعماق فرماید از کسر خالکه نصب هر فروسا لازم بگیرید از این نیز پایید که بر راه
هر فروسا لازم اصل ضرب کند و در ضرب و بکسر آنرا در اصل ضرب کرد
و هر چهار از نیز حاصل شود همین قیمت از فروسا و خالکه که نصب هر چهل از این از
بداند که پایید که بر راه و هر فروسا از اصل ضرب بر عدد و روسر آنها فرمایند بعد از
خارج که عبارت از حاصل نکنند از این اول ضرب ضرب کند و هر چهار از این حا
هر نصب هر چهل از این فروسا و دو صد و کیانست که مفرد است بر هر فروسا که خواهد
نمایند کند بعد خارج شد و نصب هر یکی مفرد است بر آنها نمایند از این ضرب کند
هر چهار اصل شود همین هر چهل از این فروسا و دو صد و کیانست که مفرد است امکله
هر فروسا بیور عدد و روسر آنها مفرد است کند بعد از همان اینست از مفرد
هر و دن از فروسا دیده داده همین از فروسا فصل درین فست کار دسته همکات باشد

وارنای و غرماه بدلله آکر در مبنی نفع و حجج لله مبنی بهم همام ہر دن را که ملزوم
در حجج لله ضرب کند تعدد مبنی نفع فست کند هر صه حاصل آید انصب آن
وارث لان خانجه و هدبت والوائی و اوقافت و شارکه بسی هم ترا نشانی
الوش سدی سانی و نفع مسل از ششی شدی هم ترا جبار و نار
و شکار و نار حاصل و لوش طام و نار و نار و نار حاصل و آکر در میکار زند
نفع موافقت بهم همام ہر دن را که از نفع است در ورق لله ضرب کند تعدد مبنی
بر ورق نفع فست کند هر صه حاصل آید این نصب آن دلیل دلیل دلیل دلیل
هر فر لان و لاله لاله لاله لاله لاله لان که آکر در میکار که از نفع موافقت بهم
هم ہر فر که از اصل دلیل
هر صه حاصل آید این نصب آن فر
هر فر که از اصل دلیل
نفع مسل از این فر که از اصل دلیل
در عمل بجز لکه همام ہر دلیل
لکه دلیل
ولکه میانت بهم دلیل
و آکر در میکار که از نفع و لکه موافقت بهم در ورق لکه ضرب کند تعدد مایلیه بر ورق نفع
فست کند هم فی نخایر آکر که از دلایل رخیر لکه صم کند همام للاز نفع
طام و هند تعدد مایلیه بر همام باقی فست کند خانجه زلیم بر ورق و ورق و
آم و عجم کذاشت وزوج بر اینچه که در ذمه اداز قهر لان صل اکه بر پذ ام در

باقر کله و راش آم و عم اثلا نا بقدیم آنها فست کشند لام هم هم و عم دلهم
و هند با خاچه کسے زو حجه و خوارب کندشت و بکار از راست بر خبر صهاران لپنه
برد آمد و رضیرت لکه بست و شیخ هم فست کشند زو حجه خوارب هم و هر کجا از راه با
هفت هم و هند با باد اد بدلکه و علی عول بغیر هرچه از همایم ذور الفوضی فاضل ام
دانرا کسی تحریک هم رذور الفوضی سه بعید حقوق آنها کشند سوار ز د جن و افیل
ام از المیم علی اکرم المتعوده و عاصم محبیه بضریحه از همایم فنور رهی فوله و ما خوز
اصحاب مارجیم اسرع این باران و زید این باران بضریحه از همایم سکوند که فاصله از میلل
طفل کشند و این که قول ما خوز لام مالک و لامن فوت رحمهای اسرعه و ملکه سبل ای ای
بر جهار لش فسم اول الله و مسلم که حسنه از اما نکل را لش روکرد شود و لعدم
آن نکل را لش روکرد شود و رضیرت میله از اعداد روسر آنها کوشش جانمه ای خص
حست با هم اخت بایه حمه کندشت ملک از هم کشند فسم هم کم الله اکه اور مسلم حسنه
با هم خسنه از اما نکل را لش روکرد شود و لعدم اما نکل را لش روکرد
در پیورت میله از مجموع همایم آنها کوشش بغیر اکه در لر بدست بهم مسلک از هم کشند
اکه در لر لش و مدنی هم مسلک ای لش کشند و اکه در لر لصف و مدنی هم مسل
لز جهار کشند و اکه در لر لش و مدنی هم با لصف و مدنی هم با لصف لش نکل مسلک
از هم کشند فسم هم کم الله اکه ای همایم هم را لش روکرد شود و رضیرت
ضریحه ای نکل را لش روکرد شود از افلام خارج ای هند نکلی اکه ای رهی ای هند
را لش روکرد شود و متفهم هم فیها ای هاد خانجی زوج و سه بات ای منیم نک
یکی اکه روسر ای نکل را لش روکرد شود با فرسا مولاقو هم دقو روسر آنها که

در مخچ فخر آناینکه را بانش نعکرده نشود ضرب کنند خانجیه زوجه و ششی نات
 و اگر موافق بهم کل رویس آنها همچنانچه ضرب کنند احتمالاً نفعیم میگذرد خانجیه زوجه و
 حشمت نات قسم چهارم کله اگر ما فرمیم نایاب آنها ببسیار که را بانش نعکرده نشود و دیگر
 هرچه لازم باشد فخر آناینکه را بانش نعکرده نشود باقی ماند آندرسله آناینکه را بانش
 نعکرده نشود و نفت کند اگر منفعتیم بهم قبیلاً الکار خانجیه زوجه و خوده و دیگر کلم
 و اگر منفعتیم جمع سمله آناینکه را بانش نعکرده نشود در مخچ فخر آناینکه را بانش
 نعکرده نشود ضرب کند هرچه لازم باشد احتمالاً نخچ فخر آناینکه را بانش نیز
 آناینکه را بانش نعکرده نشود و آناینکه را بانش نعکرده نشود خانجیه چهارمی
 زده خش و ششی نات و ششی حی خدات بعده سهام آناینکه را بانش نعکرده نشود
 و درسله آناینکه را بانش نعکرده نشود و ضرب کند و سهام آناینکه را بانش نعکرده
 و هرچه که لازم باشد فخر آناینکه را بانش نعکرده نشود باقی ماند ضرب کند و اگر تغییر
 کر ماند سمله در اصول مذکور نصیحت شدم باست غیره الحجه امر المؤمنین ابوذر صدر و مأمور
 از صحابه رفیع اللطف علیهم السلام که بنو الاعین و بنو العلات، باحد و راث نشوند و
 قول ای حبیبه لک روح و قبور همیلت و زید ای زین رفیعه السرطان عنه فربود
 که آینا باحد و راث نشوند للفرز بر زرا بانت آینا بپورتیت و اینم قول لام محمد
 ولام ای بونق ولام مالک ولام شافعیت رحمهم التبرید لکه زردک زید ای زین صدر الله
 جده با دیحو بنی الاعین و بنی العلات ای معاشره و از بنت همیل ای افضل الامم
 و مغز معاشره ای زن که جد در نفت نشان که لازمه لعلی ای زنیه و بنو العلات لعلی افراز
 جده بانیه الاعین و نفت ملطف نشوند و چشم خود نصیر بکر ما بقیه مردمه بنو الاعین

بگز و بمنو المولات لزم نا مید برو آمینه کرد و قنیله از بین الماجن که خواهی
که بعد غصب خدال خلخال نصف مملکت کافر و اکثر جنگ را فی خواهد ماند الاله بنا المولات
خواهی کافر و کرن امید خواهیم خواجه حمد و اخت لاب و دام و داخیل لاب که
بله اخیل لاب و هم حجه اللہ و نفعی ای مسلک از بین خلیفه داک و در مقام اخیل اخیل که
از خ لاب بهم نصحی از دخواهیم دار و درین سلسله کب اخت لاب بهم هم با فی خواهد
پس اخیل لاب هم خواهد بسید زیر اکه در تصریح سلا لز جهاد خواهیم دار اماحد
و بمن الاعیان و بمن المولات هم مختلط شود و در تصریح حمد بعد فخر سعی افضل
ای رتبه احوال اللہ یعنی فاعله هم ثبت باقیه بهم سدر مملک و صورت مفاسد خواجه
زیفع و حده و ایام و صورت ثبت ما بغير خواجه حد وحد و آخر و اخت
و صورت سدر مملک خواجه حده و حده و بنت و اخون و اکر حده ثبت با فخر سعی
و با فرسانه تصحیح میکم یاد حم خم ثبت در اصل که ضرب لشنه خواجه حده عقد
و اخت و حم ای اصل ای مسلک ای ایشان پس خم خم ثبت که شئ ای الاله ادل
که شئ لنه ضرب کارم و از رسیده حاصله حجه مادرستی بغير و حده ثبت
ما بقیه بعینه و هر کب از لفظ میکم و ای خس و ای خس و اکر زنی ببرد و حده
زد و بنت و دام و واخت لاب دام بالاب که بنت در تصریح حمد
سدس حجه اللہ و مسلک ای سبزه علی شود و احت که جنگ خواهیم بسید مسلک
زید ای ثابت لیعی اخت لاب دام و اخت لاب ماحد صفحه ضرب که ملک
در مسلک اکرام بعینه زیفع و دام و حده و واخت لاب دام بالاب پوز قیمه
و ای هم ثبت و خدرا رسی دا خس نصف بعد نسبت بجهد با فسب ختن

بایزند و مجموع این را در بسته آنرا هم داشتند و هند زیرا که در نفعی
جده اتفاق نداشتند و لاعل اینم که ارشی عول نانه و نفعی لازم نباشد و نفعی است
و این سه که اگر در نامند شمار کله اینم و لافعه زی از بینه اکدی است و منابع بالدین بر کاره
و هاک در مقادی خات که باخ نیم با در خات کام عول و اکدی به شواهد فیض خانه
برایش خواهد رسید و اثرا عالم بالصراحت اینها شسته اکه غرض نصیب باشد فیض
برایش خود خواجه را برد و زوجه دشت و ام کذشت بعد زیمه فیض
برد و زلطف اینها شسته بعد هاست برد و جده دشت و هم این کذشت یعنیه
جده برد و زیمه و حران کذشت در صورت سلام اولیه نفعی اوه سهام بردار
از رو نفعی و هند بعده سلام نانیه نفعی کوه درست ماند و هستند نانیه ای ای ای ای ای ای ای
نفعی سلام است اول ای و در بسته نفعی سلام است نانیه است احوال ای ملغط کند
که مانند ای
نفعی نانیه مسقیم خود حاجت پسر است و اک مسقیم خود باید که در میانه میانه
که لازم نفعی اول ای و در بسته نفعی نانیه برواق نانیه با بسته است اک موافق نانیه
و فرق نفعی نانیه در نفعی اول ضرب کند هر چه حاصل آید لک نجاح هر لک شکل توزه
سهام دلار را است اولیه در ضرب و بضرب کند بعین اک درست لک بر هم نفعی نانیه
در فرق نفعی نانیه هم کند اک میانیه باید در کمال نفعی نانیه ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و از نانیه بسته نانیه را در کمال مانیه در او ضرب کند اک درست هر بسته باید و لک
اک موافق نانیه در فرق نانیه در او ضرب کند و اک میانیه با جهارم نانیه
خود میانیه نانیه در عالم مقام سلام اولیه و میان نانیه نانیه مقام سلام نانیه ای ای

بعده رجع بختل زن عصبان و ماخوذ بهیز فول است و لازم است صدر حجمم اثرا
صف نالن متقدم هست بحدات ام نصلف الصف ناول الا لام اینها برداشت
او ب اینها است بو معنیت خیچه بنت بنت اول است از بنت بنت افراد
در درجه ساده شنید و لذی دارند او لاسن از دله ذوق مراد حرام خیچه بنت
بنت الا ای او بنت از بنت ای
دارند شنید و مایه آینه دله دارند شنید بزدیک ای
رجمیه علیه اعتبار کاف خواهد بود من خلا صفت اصول اینها در دو کورت
دو کورت تقویا شد با مختلف باشد والا رکب لام حمر حمه کام ابدله قدم و ماعنیه اغفار
کرد خواهد بزم ای
و مرات اصولیه بقیه و اد کماله فر صورت او اتفاق آینه و در نای مختلف آینه
خیچه ای
رجمیه ای
زدیک لام حمر حمه کام علیه بزم بحیر خواهد بزم نزدیک ای ای ای ای ای ای ای ای ای
بنت ای
باعتبار ای
لام حمه کام علیه بزم در اصولیه و رطبه نای ای
ای
کرده بنت ای
اسراریه الوجه بزم مختلف باشد لاما مقام مملو بر ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

بر ذکور و ایام نفت کار خوارم داشت تعداد از لر لفڑن ذکور مکمل طبق علیم کو
آیات را که طائف علیم درین خوارم داشت هر چند ذکور بر سر آثار از اعلان
خلاص فیکر در راه ادبار شود نفت کار خوارم داشت هر چند رصدا ناش را مسد
زد و اینها ملک خوارم اگر اصول کار در بستان اصول دوست مخلف شوند
و اگر مخالف شوند با اصلها همراه باشند آنها را علاوه خلاف فیکر در راه ادبار
آنها ملک شود نفت کار خوارم داشت هر چند ناخواسته باشند صلح المأبی

آن سله شمل بر هم آزده شخه راند و در الارحام است و نه شخه از هر آنهاست و
و شخه شخه از هر لذت کور آند و هر لذت خشاد و در الدزجه آند و هر لذت بعزم و مسلط
و در آنها پیام ولدو از این بنت بسی زندگ آنها رعنی المیووف و
خشی بر کرمانا لضمحله از باز روک است زیرا که هر این نظر نمایم هر چنین نکت
بسی جمیع هر کو باله پانزده بنت است بسی عدد در وسی آنها لضمحله ای بسی

هر کجا از بیانات دفعه میگیریم و هر کجا از نتایج دفعه میگیریم خواهد بود و لازم است
لایم فرموده و مجموعه این مسلسل از نتایج خواهد بود از این جمله در راست اول که مشتمل
بر بیانات دفعه و نتایج آنست بر فایل برگشته و در فروع دو آزادمیخته اند
نتایج این دفعه همچویم دو نتایج تبعه همچویم خواهد بود که در نتایج این دفعه
علیحداً که در آن دو نتایج و خواهد بود که آن دو نتایج مسیده باشند باعث این دفعه
آن طایفه ذکور نظر کرد و در راسته نتایج اخلاق فاعلیم بلطفه نتایج این دفعه باشند
که این دفعه باید باقی باید باقی باشند برای این انداد مثلاً خطا این دفعه باشند
این دفعه همچویم دفعه ایشانه همچویم دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه
و فیکر کرد از طبق مسوطه بینها در این دفعه نتایج دفعه ایشانه
علیحداً که این دفعه مسلسل نتایج باقی نظر کرد و در راسته این دفعه اخلاق نتایج این دفعه
در راسته خاموش باقی باشند این دفعه باید باقی باشند برای این انداد مثلاً خطا این دفعه
نمیگردند این دفعه باید رسیده نتایج باشند باعث این دفعه باشند
در راسته این دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه
رسیده باعث نتایج این دفعه ایشانه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه
نموده و در راسته این دفعه باقی باشند این دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه
حیث این دفعه نتایج کرد این دفعه مجمع آنها در این دفعه نتایج این دفعه باقی باشند
آن دفعه نتایج بیانها متفق نباشند و اینکه در این دفعه نتایج این دفعه ایشانه
که در این دفعه نتایج ایشانه نباشند ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه دفعه ایشانه
در اصل مسلسل که پایان داشت فریب کرد و از نتایج حاصل آمد و صحیح شد از هر

خواهش و جو که طلاق نشود و رطبه اول از اصلیت شن بیلش
ورضه بیعیه و رحایه ضرب کرم دلزینست و حمار حاصله والد و رطبه
از ذوق تبریز نه فست کرم بسی ارسه هر لزد و دهنه نه تبریز لزد رسید
بعد نصب ارسه در اخ فوشی از رطبه سادسی و فرم کرم شان رکه خلاص
و نصیب هرنه نست رابر از و بنتیه مقابله هرچه و رطبه خارش ای فست کرم
للذکر حظ الاشرسی ارسه نست و منشای حمار رسید تهدیه تصبیه هرچه
بور فوغشی و رطبه سادسی و فرم کرم و حج و رطبه اول طلاقه نبات نمی خواز
اصلیه بیع الاد و رضه بیعیه و رحایه ضرب کرم بسی از ارسه و دیگر
حاصله و حج و راسفل طبیه اول نظر کرم و رطبه ای اخلاقی فرم ملکه دلخواه
بمقابله لریات نمی شنی نبات دسته ای با فرم نصیب که روسکی نیف
انرا را نهایا للذکر حظ الاشر فست کرم بسی از هرسته ای راحیمه مقدار اسری
نیز همچنین رسید بعده دلخواه بک لق و دناث رام طلاقه کردندم حج
و راهفل نظر نهایت نظر کرم مقابله ای هسته ای و رطبه رام بک ای و هسته فرم
بسی هرچه هسته ای رسیده بیعیه بحیه الاد زنده ای اینها اللذ امثل حظ
فست کرم بسی ایزه و هرنه نسته رسید بعده نصیب ایزه در آخ ذوق
جهت عدم اختلاف کرم و مقابله هرچه فسته و رطبه خارش ای اخلاقی فرم ملکه و رطبه ایز
بمقابله هرنه بک ای و بک نسته با فرم نصیب نیز هسته را نهایا اللذ اخذ الاشر
فست کرم بسی ایزه نهی و هسته هسته رسیده و بمحض مقابله طلاقه نای
رسیده و رطبه رام نسته بنت دسته ای با فرم رسیده برا نهایا اللذ امثل حظ الاشر

فَنَكَرَ كِرْمَبَسْتَهُ اِبْرَاهِيمَ حَمَّازَةَ وَتَرَنَهُ شَشِيَّ رَسِيدَ لَعْدَهُ ذَكْرَهُ
كَبِيرَ طَافِيقَهُ وَانَّا ثَرَأْلَمَ طَافِيقَهُ كَرْدَهُمْ وَخَجَّمَ وَرَاسْغَلَ طَفِيقَهُ رَاجِمَ لَعْكَهُمْ بِمَفَالِهِ لَهُ
هَرَسَهُ اَلَّرَ وَزَلَطَفِيقَهُ خَاسِيَّهُ كَهُ اَلَّرَ وَهَرَبَتْ مَا فِمَ بَسِيَّهُ تَصِيبَهُ اَهْنَاهَهُ كَهُ اَلَّرَ لَعْدَهُ
رَاجِهِنَهُ لَلَذَّهُ مَعْلَمَحَدَ الْاِثْرَفَتْ كَرْمَبَسْتَهُ اِرْسَهُ شَشِيَّهُ وَهَرَبَتْ رَافِهِنَهُ سِيدَهُ
لَعْدَهُ تَصِيبَهُ اِرْسَهُ وَرَلَطِيقَهُ سَادِرَهُ رَفَمَ كَرْمَهُ وَخَجَّمَ بِمَفَالِهِ لَهُبَهُ بَتْ وَرَلَطِيقَهُ سَادِنَهُ
كَهُ اَلَّرَ وَكَبَتْ مَا فِمَ بَسِيَّهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ
فَنَتْ كَرْمَبَسْتَهُ اِرْسَهُ جَهَارَهُ وَبَسِتَهُ حَسِيدَهُ وَمَفَالِهِ طَافِيقَهُ بَنَاتْ نَلَنَهُ كَوَرَلَطِيقَهُ رَاجِهِنَهُ
وَرَلَطِيقَهُ سَادِرَهُ اَلَّرَ وَهَرَبَتْ مَا فِمَ بَسِيَّهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ لَهُبَهُ
جَهَدَهُ الْاِثْرَفَتْ كَرْمَبَسْتَهُ اِرْسَهُ وَهَرَبَتْ نَسَسَهُ رَسِيدَهُ لَعْدَهُ تَصِيبَهُ اَلَّرَ
بُورَفَعِيَّهُ وَرَلَطِيقَهُ سَادِرَهُ رَفَمَ كَرْمَهُ وَخَجَّمَ بِمَفَالِهِ لَهُبَهُ بَتْ وَرَلَطِيقَهُ سَادِرَهُ كَلَكَهُ
مَا فِمَ تَصِيبَهُ لَهُبَهُ بَتْ كَهُ لَعْرَهُ اَهْنَاهَهُ لَلَذَّهُ مَعْلَمَحَدَ الْاِثْرَفَتْ كَرْمَبَسْتَهُ اِرْسَهُ اَلَّرَ
كَبِيدَهُ وَخَرَجَ اِنْصَبَهُ كَلَاجَهُ كَرْمَمَ حَمَّوشَهُ نَهْشَهُ خَائِيَّهُ بِمَفَالِهِ وَوَعَهُ وَرَلَطِيقَهُ دَرَسَ
رَفَمَ مَا فِنهُ بَرَلَهُ بَخِنَرَهُ لَامَ حَمَّودَهُ حَمَّودَهُ لَعَلَهُ صَفَتْ ذَكَرَهُ دَأْنَهُ زَادَهُ حَالَفَتْ لَاصِلَ
مَكَدَهُ وَعَدَدَهُ لَازَفَعَهُ بِسَكَدَهُ خَانِجَهُ اَكَشَخَبَهُ هُ اَلَّرَ بَتْ بَنَتْ وَكَلَكَهُ
بَنَتْ بَنَتْ وَهَرَبَتْ بَنَتْ اَلَّرَ بَنَتْ كَذَاهَتْ خَانِجَهُ وَدَرَبَنْفَرَتْ سَبَهُ

نیز مکالمہ سفری	نے	نے	نے	نے
مکالمہ دفعہ	بہت	بہت	بہت	بہت
اس بحث کا عبارت	بہت	بہت	بہت	بہت
فرد انسان	بہت	بہت	بہت	بہت

وزرکب لام محمد رحمه اللہ علیہ آنے اور اعلار خلاف یعنی درطہ نامی باعثاً عدد فوج
در اصول اس باغ فنت کرد خواہ ملوک جہاں سبا غیرہ بنت بنت ایروت رائجید
بہرہ دستہ کہبہ عنی کے نصب ہے بنیان برہرہ ولد آئنا بغیر درطہ نالہ
الضمان فنت کرد و خواہ ملوک نصقشی و بنت ایروت ایز نصب عرشی
ونصف دیہرہ ایروت بنت ایز نصب مادر لارہ و تصحیح ایز شملہ از
بنت و بنت خواہ ملوک و قول لام رحمہ اللہ علیہ شہرہ وایسیر لازام آنہما ایچھوئے
رحمہ اللہ علیہ در ذور الارحام و لارفول الجا بوسق بزرگ رحمہ اللہ علیہ بعدہ رکوع کرد
و کفت کے اصولہ الیہ اعتباً بریت نہ اعلماً ما رحمہ اللہ علیہ جہاں دیور
اعین میلند غیرہنکہ ابو یوسف رحمہ اللہ علیہ جہاں و دیاں ملائی خصوصیت
ولام محمد رحمہ اللہ علیہ جہاں در اصول اعین میلند خاتمہ اک شخھی ہم بنت بنت من کر
آنہا بنت ایروت بنت بزرگ دیا ایروت بنت کذاشت خاتمہ و رائجید فنت
مشہور - مشہور - وزرکب لام ایک فریضہ علیہ

زندگانی و این را می خواهد سید و زریگ کام محمد حسن علیه السلام درست آنها
شست و برش سهم فمی کرد خوارد و نشست و هم از لام بینی شا زدن سهم
از فیل مردانه و شش سهم از فیل مادر لام و ایزد شاهنشی سهم از فیل مادر میان
نهاده اسوان آمد و آنها بیرا شکر شخون و زر الارحام شد آفتاب آنها بور

از هر چیز که شنید خواه از حس اب خواه لازم است ام و آگر در قب براش نمایم که
 بورست نسبت واری مرسد تاکی بی خواست خواجه اب ام الام لازم
 اب اب الام او دلش نزولی چی خانم الام سهل الفاضی و ای افضل الحجات
 و علی ارجحیه التصریف و لازم رکب ای اسلما الی خجات و ای اعلی استی اور انفهیت
 و آگر در خا آنها منس و کسی و در آنها کسی در لازم است هم آنها در لازم است
 پس آگر صفت ذکور است و آنوت آن ای ای نسب آنها بورست منوب بخوند تقویت
 و فرات آنها مخدیم پس فرات را میشود فروع آنها ملذ امثل حقد الائمه است و
 آگر صفت ذکور است و آنوت آن ای ای نسب آنها بورست منوب بخوند مختلف
 ها در او ای ای مخفی مختلف شده لازم است کند خواجه در صفا او و آگر فرات آنها
 مختلف بهم پیش نصب فرات است ای ای دلخواه نسب ام فرات ام است
 نیمه هر چه و هر قلوب رسید و رسید آنها فرات کردند خواجه آگر فرات آنها
 منجذبه نصیر فرات نسبت داشت کلم در آنها خواجه حکم در صفت او داشت بجه
 او لازم آنها بیرات افزایش آنها بورست لازم است خواجه بنت ای ای الام
 از بنت ای ای لاب دلام او دلش دلخواه ای ای دلخواه ساده شد
 پس دلخواهی لازم دارد و در ای
 و ای ای بنت ای
 و دلخواه ای
 او دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی
 دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی

زد کم لام رحیمه المر علیه الصفاً باعیار اصول است و در نظر

اخلاق داکودزب برار سند

ابن بنت و در آنها ولعنه شنید

بُنْتَ . اِبْرَاهِيمَهُ اِنْهَا لَوْلَا وَعَصَمَ كَانَ

ما تضرّ أنها أدلة عصره ولعمرها أنها أول أدلة أصحاب زانفر ما ثناه وفراط مختلف ملوك

بی‌آم ز تو رو ش رخمه لاعلیه فرسا اغبار مسکنند و آام محمد رخمه لاعلیه های راه حجه

داخوات فرت مبلند با عبارت کردی عدد فروع و جهات را در اصولی بستی هرچه

و هر زنی بر سر زدم بخواهد فروع آنها نیست میگذرد خواجه در صنف اول مثلاً بخت

بَنْتُ الْأَخْتَ لَابِ دَلَمْ أَوْبَابِهِ لَزَارَتْ الْأَخْ لَابِ نَرْدَلَامْ

لهم إلهي يسق رحمة معلمه للإلهوت فلم يكتب وزر ذمك لآدم محمد رحمة معلم على ما

درست اینها در لصف گشت زده خواهد بود ناعیبار اصوات خاکه از سخنگویی های
از نعمتمندی های ممکن که از اینجا آمدند

امروزه بسیار محبوب است و در اینجا آن را معرفت کردیم.

احمد بن حنبل احمد بن حنبل احمد بن حنبل احمد بن حنبل احمد بن حنبل

زدك لآدم الموسى رحمة الله علما به ولمن فروعه من الآئمه فمتى كش

بعده درست فروع نیز العلات تعدد درست فروع مز الاحلاف - لله من

حصا الاستهلاكي اعشار المليون ونحوه من الملايين

زد و بزر لاخلاف علی السور اثناً ثالثاً ماغت راما فست کرده خواهد بود و باقی

در فروع نرالا گن الفضانی ماغن رعد و فروع در اصول تعریشی بنت احمد

نصب اب او نصف و بک درست مرد دل اخت لذکار مثل خطا اشتر
یعنی راید ام معلم خواهد بود و شخص آنرا زن خواهد بود و اگر شخص شنیده باشد برای خود
مشغول قدر کرد از این خواسته در نظر نداشت سه هزار آدم اخراج از این زمین
بسیاری صبح هر روز سه هزار از این زمین را خواهد بود از آنها مشغول به
بنی اسرائیل لایخ لایب دلهم را شناخته با لانقاو زیر آنکه او دله عصمه است دو او را او فوت
هزار بیت زیرینه فصل فرالشند ایام حکم در آنها آلت که از آنها بیان شده
شخونیم ای خلیل لله عدم فکر اینها شناسیده و خروج ایشان اینها منخدت شده
چنانچه خات و آخوار و خالات بسیار که از آنها افسوس میکند او بیان
بالا جماع بینی برکه لایب دلهم بکم او بیان بعده از برکه لایب ایشان
او اولی لفڑاز برکه لایم شنیده ایشان افسوس کرده با این شنبه بکم داده
و ایشان مخلص شدند و راید آنها ماده باشد بسیار لذکار مثل خطا اشتر
چنانچه عم و عمه که ایشان لایم باشد با خال و خاله که ایشان لایب دلهم باشد
با ایشان لایب باشند با ایشانهای و اکبر خروج ایشان مختلف باشند بر قوت
وزارت ایشان رفت خشکه عمره لایب دلهم خاله لایم با خال لایب داد
و عمه لایم بسیار در نظر نداشت لذکار نصب ایشان رفت ایشان دلهم
هزار ایشان رفت ایشان رفت که ایشان رفت ایشان رفت که ایشان رفت
لذکار ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت
و راید ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت ایشان رفت

هانگی اول است بالاجماع دار در زب در حده و حم در فوت فرایت سکون نشند
و خبر فرایت آنها میز متوجه بهم بی دل و عصیه اول است خاصه نست عم دار عمه هر چه
لاب دام بالا ب که جمع ها نست عم را خواهد رسید زیرا که اول دل و عصیه نست
دار در فضوبت که از زیر ها لاب دام بهم دوبار لاب بهم بی دل و عصیه نست
فرایت و اتفاق هم در این در ظاهر رود فرایت بر قبیل اینکه خاله لاب ماحده
اوولد زررا حم نست للرقیت فرایت از خاله لام اول است ما خوز لکه خاله لام
وله دار نست زررا که زرخ نیز که ناست در قبیل خودست بعیی فوت فرایت
اول است از زرخ بعیی هر ناست در غیر خودست اعینه مدیانشی دوار است
و اعینه لفه اند که جمع ها نست عم لاب است زررا که اول دل و عصیه است دار در زب
در حده سور برآشد لکن فرایت آنها مختلف بکلم بی اینجی نست فرایت دوولد
عصیه اعینه بر نست در ظاهر رود فرایت بر قبیل اینکه لاب دام ما و حواله
او ذات الفائبی و ولد دار است اینجنت است لاز خاله لاب او ذات است
لکن اماکن بفرایت اب مدیان اند آنها را نکی نست و در آنها فرة فرایت
بعد از لوله عصیه اعینه کرد و اماکن بفرایت ام مدیان اند آنها را
نمی نست و در آنها نست فرایت اعینه کرد و خواهد بکم بعد از لوله بر حده هر ولی
از هم فرایب دام رسیده بهم لاس ز دلک لام ای تو سر رحمه الله علیه برآمد
فروع باعینه عدد و جهات در فروع نست که خواهد بکم و ز دلک لام محمد حججه العلی
الله بر اول الطینه مختلف شده نست اعینه عدد و فروع و جهات در فروع
کرد و خواهد بکم خاصه که لرس هب لرس در فصن اول است بعد از لرس هب حکم منقطع شود

برگز.

بور جست غوبت ابور سب و خواب آنها بعد از این بور اولاد آنها بعد از این
بور جست غوبت ابور سب و خواب آنها خواهد داشت فصل نهم
خشناد میگویند این فصل پیشتر است اعجیب بدر زیر جای پیشتر است زدن باب ای جیفه روحه العقل
و اصحاب او در جهان این فصل و محمد رح و ملک فراز عاصم صاحب این فصل رفاقت
و قتویز هم فول ای جهان ای شخص کب ای دلک بنت و دلک ختنی کند
در تصویر ای هم خوشیه نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت
دلک فراز ای عبادت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت
و مسخر رح و شرک فول ای فرم ای خلاف کند ای دلک ای دلک رح و دلک دلک
ختنی ما ای دلک لقمه نسبت فراز ای دلک سهم و دلک نصف سهم و ختنی راه
اربع سهم نسبت زیر ای ختنی سنت کب میگند ای دلک مرلود و سنت نصف سهم منته
اک ای ختنی مرلود و ای خند میگیرند بیضی محظوظ نصیر بالصف نصیر بالصف نصیر
خوارد ای فرم ای ختنی
لینی لینی بور کرده ای خسار میگند و سخن ای دلک ای دلک ای دلک ای دلک ای دلک
مرلود سنت خونی ای دلک
نصف ای دلک
دبنت نصف ای دلک
و سخن ای دلک
نصف ای دلک
نصیر بنت دلک سهم و نصف سهم نسبت و سخن ای دلک ای دلک ای دلک ای دلک
در تصویر ای ختنی ذک مرلود خسین ملک ملک ای دلک ای دلک ای دلک ای دلک

پی نصف هر نص خواد کاف و قلک خس و کبیر کت با غبار ره لخت
 ذکریت دانوشت و تصحیح لازمه خواد هم از جمل کج کامند و شده بنت از ضرب کمال از
 هرسک که آنچه اینست در مسله و مکاره لر کت بیشتر از ضرب مبنی که آن بنت بنت
 در حال است بعزم زرده بی هر که کل اخیر از جهار بعده لعل در نیم ضرور بنت و هر که اوسا
 خبر از نیم بعده در حمار ضرور بنت کس از هر ضرب خبیث سایز زده حصہ
 دانوشت همچند حصہ بونت نه حصہ رسید فصل فراخ که اگر مدت حمل در مالک
 وزد کب ای خبیث و اصی خشی رحمه الله علیه و زرد کب لر بی بعد شخی رحمه الله علیه سارک
 وزد کب لام شفاف رحمه الله علیه جهار سارک وزد کب شهربافت سارک لاد افلام
 حمل بالانفاق و ششی ماه ب دنیا هم شنود بالبر حمل وزد کب ای خبیث رحمه الله علیه
 نصب چهار ای را جهار بنت هر چه در کیه صورت از هم و باقی ورنیه افل
 نصب ای حاده نکلم وزد کب لام محمد رحمه الله علیه نصبی ای را سکه بنت رح
 اکر لغایه هم شنود کلم و اکر روابت مو در لر بی بعد بنت رفیع السعنه و در روا
 از لام محمد رحمه الله علیه نصب در ای لغایه هم شنود کلم و ای کل از روابت میتو
 رحمه الله علیه نیز بنت دانوشت مو در حمام بی رحمه الله علیه و اما حفاف
 رحمه الله علیه ای تو سکه لام علیه روابت میکند که نصب کب ای لغایه هم شنود
 و فنور رهیں فریلک و بر قول ای تو سکه لام علیه لازم دنیه بنت اجناه لغافل
 کرنیه شنود پی ای ارجل ای ایت بیکم فرنی رنگام اگر مدت حمل لام فران از ای
 ولد آدمع و آن زن به لفظ اعدت افزاین که بعده رنگیت قل حمل ای ای
 و اهارب خود دارست خواد هم کم دل زد و دیگر لدارست خواد هم و ای ایزی

و اکن از کنعت حمل را ولد آور شلر دله ندارت ز دیگر اخواه هم نه دیگر
از دارث خواه هم و آنچه از غریب است سالم چنانچه شخص و دولم حامل و حده
حامل لذت پس از حمل از بسته شد بل از زوجه ادارش باز زوجه و حده او
در نصوبت آنکه حامل می باشد این دله آور شلر دله از کنعت داشت
خواه هم و آور اکن از افلعه دله آور شلر دله از کنعت داشت
همه لذت از دارث شود و غریب از انسلا انت کرد ارجانی سالم از هر
ماکن - ما عطای سی با حکم عفو پس آنکه افلعه دله در زاده ای از شنود
و آنکه کنعت پس از آمد و بعد از عده دارث شود و آنچه اسناد و بیرون از هنرست
به باشی برخواهد امد بعده سرشی برخواهد اینکه مسند اور اکن معتبر نیست
بعنی آنکه این مسند اشر برخواهد امد دارث شود اکن از کنعت برخواهد امد پس ناف دارث
مکن اصل فریض می باشد حمل انت اینکه مسلمه را برخواهد نقدر برخواهد
انواع فریض کنند بعده در میان شلر هر چهار مسلمه را برخواهد و فر
لی را اور کل و بکر ضرب کنند اکن نیز برخواهد کل را اور کل و بکر ضرب کنند
پس برخواهی حاصل آمد فریض مکن از این انت ثغده فریض مکن اور را از مل
ذکور بخت همین شرط و مسلمه از بیشتر ضرب کنند اکن رسیم باور دوقلر اکن
ذوق رسیم و مرکه فرآور را در مسلمه از بیشتر چهارین نوع فریض شرط و مسلمه ذکور
فریض مکن ضرب کنند چنانچه هر دسلمه ختنیست ثغده در میان سرخ حاصل از ملام
نظر کنند هر چه از لذت برخواهی افلام هم هر لذت برخواهی دست و زاده بکر و در میان هر چهار
بلعه از فریض بروز قوف دارند پس و فریض که حمل خاص هم شود ایکن

حمل منجح موفوف سیم فیها المراد مکان منجح بعیض بهم پس نهان بعضاً اکمال داشته
 و با فرستادن شاهزاده کشند پس هر یکی از وندها هر چهار گیشه معرفت یافته
 بدینه حقیقیه اگر کسی مکانیت داشت و ابوروزن حامل کرد از این درست برگشته
 بر نقدر ذکور است حمل مسلمه از سه ۲۰ و چهار خواهد بود و بر نقدر بر اثبات حمل مسلمه
 از سه ۲۱ و چهار خواهد بود و فنیکه فرق نماید در جمیع نایاب است بدبود
 شیخویون و بر نقدر برگشته حمل زمانی ۲۲ بسته نیست و هر ملحد از ابوروزن
 سه ۲۳ و بر نقدر اثبات حمل زمانی ۲۴ بسته نیست و چهار و هر یکی از ابوروزن
 پیش از خواهد بود سید پس زمانی ۲۵ بسته و چهار ملهم خواهد بود و انصب اوسته نیم
 موقوف داشته خواهد بود و کی از ابوروزن سیه ملهم خواهد بود و انصب کی از
 ابوروزن موقوف شنیده و داشته باشند زمانی ۲۶ هم ملهم خواهد بود زیرا که موقوف
 در خواهد نباشد این بسته تردیکه ای احیفه رسمیه لعله اگر اینها فخر خواهند
 پس انصب بسته کی نیم و چهار انسان هم باشد از سه نقدر ذکور است حمل
 و خواهد بود که و فرسته نقدر ذکور است حمل بسته ضرب کرد میشانند
 پس همین سزده لامینت هم ملهم خواهد بود و با فرکه ملصد و پانزده همین بسته از ابوروزن
 داشته خواهد بود اگر از ن حامل بسته با زبانه از این آن دفعه موقوف همچنان
 خواهد بود و اگر تکبار باشند از این آن دفعه پس زمانی و ابوروزن برای انصب اینها
 موقوف است بعد ملهم خواهد بود و هر چهار خواهد بود و درست اول اذ فست این خواهد
 و اگر زمانی حامل بسته اول دفعه پس زمانی از ابوروزن هر چهار انصب اینها موقوف یافته
 ملهم خواهد بود و بسته بالبراتام نصف نصیح که هر صد و شانزده بسته تغییر نمایم و یک

مهم خواهد بود نام مقصود و هست کمالاً داده و با فرکه لازمه است ایضاً حمله خواهد بود زیرا
او عصیت نصایف را متفقود در مال خود خواهد بود فراغت نام بیند کیه از دو دارث
نخورد و در مال غیر خود حمله است و اعدماً بیند از از کیه دارث نخورد و مال
متفقود به معرفت داشته شود ناماک خرمولشی نصیح نزد مادر مدحت ملطف
و در مقدار آنی مدحت روایت که مختلف شیخ طاہر و ایشان بیند خواهند کیه
او با فرگ نماند حمله بتوانی کرد و شود و حسی نزدیکی از زیارت لام ای احیفه رحمة الله علیه
روایت بیند که آلمدحت از روز و لادوشی بمقصود بینت ایشانه و لام محروم
بیند که بمقصود و ده سال لام ایوسف روح میلود که بمقصود نیز ساخت
و بعضی میلود که نعمت لام و بعضی میلود که مقدار مدحتی را اینها لام غص
مروف است و متفقود در خود خود معرفت الحمله ناماک نیز نفسی ای
از مال موثرشی مروف داشته شود خاتمه در حمله ایشانی چشم مدحت متفقون شود
اکاد و در نه او سه نزدیک حمله بتوانی مرحوماند حمله شود و هر چهار از لام غص
مروف داشته بودند و در نه موثر شد معرفت از مال اوست لفک و شود
زیرا آن متفقود در مال غیر خود حمله است و اعدماً بیند که اصل و نفعی ملام متفقون است
که شنید میله او سه بر تقدیر جوانشی نفعی کنیه بعده بر تقدیر و فناشی نفعی کنیه و
بعد از ای مثال مسلمه حمله بعمل آیه نصایف راه تدبیر خود نمود و متفقون شود باز در
دآرا تهرب بر قوه و فاقه بر تجوفشی در دارالتجربه حمله بیند ای هر چهار حمله
اسلام کسب کرده است و زن مسلمین را مرسد و هر چهار حمله در حال روزه کسب کرده است
و زن مسلمین ای مال نهایه شود نزدیک اسلام ای احیفه رحمة الله علیه و لازدیک صاحب روح

برم کب و زنی مسلک نهادت و نزدیک لام من افراحته المعلمه ره لورت الممال
نهاده شود و هر چه تقدیم مدارا الحب کب کرد و بنت آلا جام غبیت بنت دلگی بند کیم
و زنی مسلک نهادت بلا خلاف لست اصحا کارج و لام فدا زین لست دارث نشود نه از ملم
و نه از متمدد و بذیر مانند او بکم و بخیر قرن میزان به کس دارث نشود و بکم و فنکی اهل انا
بنام مرند شوند ملک هشاعم باکلیدار دارث میتواند نسیح حلم اسرار حکم اسرار مانند حکم حجع
سلیمانیت در مرات ما و امبله مفارقی از دیگر خود کارهای کار و آزادی مفارقی کند
یعنی حلم و خوبی برآ کرد سر و جانش رو مولتی معلوم شده لست حلم معموقات
نفس خوبی خود آگر جای عینه هم مدر و معلم از که کلام کس از آنها بشر قرآن
یعنی حلم آنها آلت خرگوش بایا هم مردمی بی ایلهه از آنها در نهاد جا سر برآ و نعصر از
اموات از نعصر آنها دارث میتواند و مختصر هم فریل لست و علی ایل سود و فضل العینها
میتواند که نعصر آنها از نعصر دارث میتواند که از جزئی که دارث نشود آنرا هر کی از آنها
از صاحب اینچه را صاحب اینچه دارث نشود امکنیز برآ که در نصیرت قوایت هر چند مال
نفسی خفه کنند مرآ بد دار فاسد است خانچه هم لبعد غرفه هم هر واحد از آنها کنند
و مختصر که شنند و یعنی صاحب صد و نهار زر لمع و زنگی را صاحب صد درم نفره لمع اگر مت
صاحب دنیار زر لمع پیشتر نقدر کنیم نصف کله اشتر حکاه و نهار زر بنت او را امر
و نصفی با فریز را در شر میرسد بی در دست را در شی صد درم نفره و نجاه و نهار زر
لعده که نیوت لکویشی پیشتر نقدر کنیم بی صاد دنیار زر لازمه را در شی نصف درم
نفره که نجاه است خواهد کفرن و و و نهاد نهاد نام و نیخی زوجه حسنه لیل

اس اصر کے ادب میں ہر جو فخر کیا جائے، اس ادب کا نام خیر کار

حضرت ابریز زاده حسنه العلیہ	حضرت ابو بکر زاده حسنه العلیہ	حضرت ابو الحسن مصلح علیہ الرحمۃ
حضرت حسین علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت محمد راسح علیہ الرحمۃ	حضرت مالک بن نصر علیہ الرحمۃ
حضرت ابو حازم علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت عتبۃ العلام رحمۃ الرحمۃ	حضرت رابعہ عدوہ رحمۃ الرحمۃ
حضرت شمس حافظ علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت البالیتم داوم رحمۃ الرحمۃ	حضرت فضل عیاض رحمۃ الرحمۃ
حضرت عبد المختار علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت بازیر بن همام رحمۃ الرحمۃ	حضرت النعم مصیر رحمۃ الرعلیب
حضرت ابو سینا و فخر العلیہ	حضرت ابو شقیق تخریج علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت سفیان ثور رحمۃ الرعلیہ
حضرت داؤد طاریز علیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت احمد خبیل رحمۃ الرعلیہ	حضرت فخر مطلب رحمۃ الرحمۃ
حضرت محمد سعاد رحمۃ الرعلیہ	حضرت ابو شہادہ راجیہ رحمۃ الرحمۃ	حضرت خارث مجاسیہ رحمۃ الرحمۃ
حضرت امام احمد رحمۃ الرحمۃ	حضرت احمد جوہب رحمۃ الرعلیہ	حضرت محمد مسلم طوسی رحمۃ الرحمۃ
حضرت سرفیلی رحمۃ الرعلیہ	حضرت مودود آخر رحمۃ الرعلیہ	حضرت سهل عبدالرشد رحمۃ الرحمۃ
حضرت احمد حنفی رحمۃ الرعلیہ	حضرت احمد حوار رحمۃ الرعنۃ	حضرت قیم موصیل رحمۃ الرعلیہ
حضرت حمادہ بن جعفر رحمۃ الرعنۃ	حضرت حمادہ زاده رحمۃ الرعنۃ	حضرت ابو نلہ بن بشیر رحمۃ الرعنۃ
حضرت حمادہ بن جعفر رحمۃ الرعنۃ	حضرت ابو حفص حداد رحمۃ الرعنۃ	حضرت بو خاصم الحنفی رحمۃ الرعنۃ
حضرت احمد بن حنبل رحمۃ الرعنۃ	حضرت عسید حنفی رحمۃ الرعنۃ	حضرت منذر خوار رحمۃ الرعلیہ
حضرت ابو الحسن علیہ رحمۃ الرعنۃ	حضرت جنید بعد اد رحمۃ الرعنۃ	حضرت عزیز عمانی علیہ رحمۃ الرعنۃ

لکن ریاست ایم و اصل مواد و سلام علی روله محمد رسیله العظیم بیرونی
ایم اسکلبی لامبیا بی ندا

لیز فیجیت و نویسنده دو دلایل باقی علیه حشنه و قادر به وظیفه و محبته
و خدمتی توسط فخر لقید فشد کاش و این فخری در رخداد رکات این هزار فخر و حضرت فخر دل
دیسته دلار و دلار طبعه حشنه از روده مقدوس حضر خلیل الله عاصی خلیل فخری بدم شجاعه کاش
دور قادره از روده مقدوس حضر غوث القلبی که رسید خدا فدوی حمله در جان فخر ندا
از روده مندی حضر رام الله سود و المطابعه حضر خلیل الله عاصی امیر فشنیدنی بر تیز و کاده و در جان
محمد و محبی لسک باز و سط صدر از خاچ حضر شخ مستقبه ادیمه ایام حضرت فخر ادیمه
اراده خصم یونان میخواست بلکه از اسبیه ایسپا ظاهر ای زیر باید و لکم بسب در خواهی فخر
دعا حضرت فخر و شد خوست و دوچیز ای
خوار و دلار هزار حشنه که ایم فخر ای
وارث الابی و امیرسلیم و محبته السرعی العالیم مولا ای
ابن لاکینه دلار ماجد خوش دلار
وابن لکه دلار طبعه حشنه که بو ایم کوئی قیم الدین و ابن زرا شیخ فخر عالم و ابن زرا
شیخ جم ای ز حاضر لکه و ابن زرا شیخ سند دلار و ابن زرا شیخ بعاضع حاضر ناص و ابن زرا
شیخ حسی ظاهر و ابن زرا سلیمان حاضر و ابن زرا شیخ حسی المهر ما لم پیور و ابن زرا
بنو ایمه نوز فخر عالم و ابن زرا شیخ علاء الدین و ابن زرا شیخ اخیر سراج و ابن زرا سراج
الاویا حضر بنشطا الهر و ابن زرا بامام ازاده حضرت بنی دید الهر شریعه و ابن
نحو ایمه فخر الایمه نظم ایمه بزم خیار کاش و ابن زرا بامام کول العزیز حضر خلیل میر المعممین

و ابن زرائخواصه خشنة حرب و ابن زرائخ حرب فندر و ابن زرائخواصه مواد حشنة
و ابن زرائخواصه بوصح حشنة و ابن زرائخواصه مهر حشنة و ابن زرائخواصه أبو احمد حشنة
و ابن زرائخواصه ابو اسحاق حشنة و ابن زرائخ الشجاع علو و ثيور و ابن زرائخ الابرار
و ابن زرائخ شذوذ يقية ماغني و ابن زرائخ بلطفة الالاير ابن ابراهيم اولهم و ابن للافضل اعيان
و ابن زرائخ العبد الاحد نيزم و ابن زرائخ الشاعر حسن بغير رواية ابن زرائخ الاولى
قدوة الاتقى حضر على و اضي اكرم السروجيه و ابن زرائخ سيد الانبياء و الحرس ملحوظ
رب الامر احمد مجتبى محمد مقطوع صالح السعلوب و علما الاصحاء جميع و هم جنر عبده الاجم
قد سره انت سعوت و اجاز در طريقه فاربه علیه السید الراحله سنه و ابن زرالسید آدم
پتورد ابن زرائخ لام رباني قبیله ما ز محبه دافعه نای حضر شیخ احمد سید زرائخ
وابن زرائخ والد ما جد خوش عبده الاحد و ابن زرائخ داره فضل و ابن للاسد آدم
وابن زرائخ شکر المتر معاف و ابن زرائخ شکر کار خشم بیر ای احسن و ابن زرائخ شکر المتر
وابن زرالسید عقیل و ابن زرالسید بهار الدین و ابن زرالسید عبد الوہاد و ابن زرائخ
اسید شرف الہم قبائل و ابن زرائخ شیده الزاؤ و ابن زرائخ کنیب عوث الاخشم سید
خیز الدین عبده القاریه جبل و ابن زرائخ ای سعد حمزه و ابن زرائخ ای احس فرنیز
وابن زرائخ ای الفهم طرموسی و ابن زرائخ ای الفضل عبده الاحد تیمور و ابن زرائخ
پشیخ عبده الفہر غمیع و ابن زرائخ ای پرشیع و ابن زرالسید الطافیه حسید لغداد کسر
وابن زرائخ ای احتی سر سقطی و ابن زرائخ مهرد کرخی و ابن زرائخ ایام علی رضا و ابن زرائخ
اماں موسی کاظم و ابن زرائخ ایم جمعه صادق و ابن زرائخ ایم محمد باز و ابن زرائخ ایم العابد
رابی الشیعیه الام حسیر فخر اللہ و ابن زرالسید الاولیاء خانم الخلف حضر علی و نصر کسر

وابن زرائب الابناء محجر رسول الله عليه وسلم ومحجر عبد الرحمن قد سرمه
انت ببعضها اجازت در طلاقه عشنه ومحجر دير سيد عبده العزاله الاهربي
وابن زرائب اهم بنو نور وابن زرائشة احمد سبزهند مجدد الف ثانية وابن زرائشة
خواصه باقر بالله وابن زرائشة المتنع وابن زرائيم ولا اذروني بشي محجر وابن للا
بمولانا زايد وابن زرائشة عبد الله احصار وابن زرائيم لا اغفوب جرح خرو
الب زرائيم الشرعه والطلاقه خواصه بهاء الدين عشنه وابن لوزي خواصه محمد
بن يحيى زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم زرائيم
زرائيم عارف روکر وابن زرائشة خواصه خواصه خواصه عبد النبی او عجده وابن زرائيم
ابن زرائشة يوسف هداي وابن زرائشة احمد ابي علي فارس وابن زرائيم
باما ابا الفاسمه شیر زرائيم زرائيم ابا علاء قاؤ وابن زرائيم ابا الفاسمه
ضرابي وابن زرائيم ابا شبيع وابن زرائب السید الطلاقه جنبه بعد ادر و
رب از ش ابا اسنی سر ز شهر وابن لاثنه مزدلفه کخر وابن زرائيم
باما عارف وابن لوزي موسی کاظم وابن زرائيم جهود راز وابن زرائيم
برسیلیقیان رثای عیز فاسیم فرمی محجر وابن زرائیحیب رسول الله عليه وسلم
سلامی قارییه وابن لوزیلی المونیر سید المرسلین افاده الخلفاء والاشیاع
ابا عمر الفہدی وابن لوزیلی المونیر سید المرسلین الامتیحیب فرمی علیه وسلم

الله ألمانيه
وأنت شفاعة
وثور مني به
ونتو كل ملائكت
وشفاعة على الخير
وزنگ زنگ زنگ
والأنفال
وخلود ترک فیفر
سبع اللهم اك ثقہ
ولأ نصلی وسجد
والله نفع
وتحفه ورحمة ورحمة
وخر عدائدك
الله غلام بالفاجر

